



PE6947

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملفوظات صاحب کلب علی سلطان مخبر کارم و سید و سید و سید

انما للتعظیم محبت قدیمی منافع کجینہ تعالیٰ تو اند جو کہ مانند انفس میدہ کہ بر سبیل تعاقب
 و عظیم کاخ وجود و انسان خاکی بنیان میگردد و ذوات اخلاف سلاطین الامقام را بعد از
 رحلت اسلاف کرام منشأ انتظام و نظام مہام نام میگردد و اند و نیم تناسلی معلی مالک المسکک
 اختفاء و نقاب خفا از جمال مخدرات از بار اہل مطلب تو اند کہ شود کہ نفس سستی اعقاب از شایستگی
 سلطنت قیاب را بر خاتم فرمانروائی ابائی عظام می نشاند و در واقع جان بخش
 کلبای محمدی بقیعت سروری مہر خاموشی از زبان بیان عنایب خوش اسمان
 حاتمہ وستان از تو اند بر دشت کہ بر شہ تناسلی کیسای بی متا گلدستہ بند اتحاد
 مختلف گردید و متق تبار از ہر آرای شتی بر روی سحوات نامہات کشید صلی اللہ
 علیہ و علیٰ آلہ و سلم و خلیہ اسد اللہ الغالب علی کل غائب لطلوب لک
 طائب طعم الحجاج و مفرق الکتاب امیر المؤمنین امام المتقین
 یعسوب الدین علی بن ابیطالب قالہ و اھل بایہ عین الی یوم الدین
 بعد از طریق حضرت کبریا و بطباط نعت سید انبیا بر مراتب ضمیر قدسی تحمیر بادشاہ والاہ
 اسلام پناہ با بقا بہ منطبع میگردد و اند کہ در کش اسکان حدیقہ کن بخان کہ ملال و شادمان
 و اندوہ و کماہرانی چون کلبای رعنا از شاخسار زندگانی با ہم شگفتہ و شدت
 درخشا مانند بادام و دمنہ در اغوش ہم خفہ بقضای حکم غموم قضا و فحوا ی حکمت با لہ
 خالق ارض و سائر زیر خروانی فرستہ راہ سلطان بہار می گرد کہ بر سحابی شادمان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که چون الطاف الهی طلوع صبح پر نور از شبهای دیو و ناچار و پراگندگی ابرهای
تیرگی اندوز از چهره مهر عالم افروزی اختیار شد شریک در باب فرستادن عساکر
و تصرف ملک بهکر زبان خاتمه المهار جاری شده بود سماع اطلاع و ابهی رسیدن
شوق ملاقات فاضل الانوار و دیدن یار فرخنده آثار فوق الغایت است مناسب
و داد و دلاهم طریق دوستی اتحاد جهان می نماید که در بیم افروزی مجلس است
سنت عتیقه جد مجد و الا نشان حج و نماز که بعد از نشاء با بی کیفیت ملاقات سعادت نشان میر
تبرکات ملک بکران ایران قوع مجاوره و مشاوره چون غایت خلق انس و جان تنفیات
و الا بطریق حسن بصورت تیز و در باب ورودن بعضی اسباب انگارند بود که خاطر معلوم
انها باشد رقم اشرف بهم ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم را بعمل آورد
افشا الله تعالی بعد از تاسیس اساسی محتبی خاطرهایون کوشه مختصر بهکر اضی فستاده در باب
رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر گمبیا اثر خواهد بود جهت سرانجام اسباب
سلطنت و نگه داری سرشته روم و ادب است فلان بقای که کی از طرز دانان بزم
حاجه و جلال است تعیین شده و متعاقب از این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع ضیا گستر
بتوایب قوم حوادث مگذر داشته خوشوقت خواهند بود و قیام حصول مال از انقبالی معلوم
اختلال طالع با وجوب نامه خواند کار روم که مصحح ایل
فرستاده شد رگله سه بهارستان گیلانی و التیام و شمامه جار
روایح حسن آغاز و انجام خوب مجموعه دوستی و لا شمره شجره همیشه بهار حد یقه صدق
وصفا غنی نامه موافقت عنوان و دت شمامه علی حضرت آسمان رفت قضا قدرت
خورشید طلعت ششتری رایت طراز و ستاره سعادت و جهان بینی زینت بخشش
والای سلطنت خاقان تیزی تیغ طلوع و ای غزوات و بهاد حافظه و صلابت و عباد
رنگه و ای آئینه حقیقت نمای ملت چین که بر آینه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم افروزی
بوستان عدالت بر بر روشن نگار غایات شهادت و بسالت حارس گوهر مخزن
او امر حضرت خاتون حارث تخم مطالت و ال افرا و خلاق سلطان العجین خاقان

[illegible]

[illegible]

Handwritten signature: *محمد بن عبد الله*

در ممالک خراسان جمعیت استند و سیوای جماعت مرقور نیز قریب سی هزار نفر خود را جای
 در وارا اقرارند و چنانچه بواجی مطلع اند توقف دارند و درین مرقور و الا رقیه طحی لازم
 الا عزرائش و فرامین بطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر
 مسنوره در آنکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق امدت کما در حقیقه موکب مسعود متوجه
 آنجا رود و گرد حاضر و مهابت خود بهشت بهمه وجوه خاطر امان پیوند را مطمین و خرسند
 خواهند داشت که هیچ وجهی بوجوه خود واری نخواهد شد و ایچی باندانی نیز بهجت تقییم
 مرا هم تنبیه تفریت تعیین فرمودیم که علی الشرح محال احرار سعادت ملاقات نموده از
 چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده محبت نمایند که آنچه در امر مراتب یکجائی بوده باشد بعمل آید
 و اگر در مرقور حضور سر اسر سر و خواهد گردید مرادات موافق خواش وستان حاصل خواهد شد
 حاسدان بجزیه دستی اقبال نیر و ال شکسته باطلان با دکتوبیکه یو الی سجایو فو
 سلطانین بلند اقبال خسروان همایون فال را در ارض مرقور نوع آنان حال کوا
 و خسان امان میباشد و چنانچه مبر فزوز را دوری بقایع مانع و عاقبت رسیدن عزم
 و انجمن بدون قامت نیاید و برهان بر دیده و ران روشن است همچنین شایسته است محال
 سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بیخوشیت پوسته منظر فیض کشته شده و
 و ایلاف بوده و لحظه از پیش دیده و قیقه شناس اسیر خاص وری نموده یکی است الهیت
 خاطر خطیر امان قوت با خود اشتغال گیتیسانی و جایگانی تخصیص و یکجائی سلطنت پناه
 بیا میروی عزت و مظهرت و معاخذت قوت رقیه مروی از رقیه الاعانت ختم نمائ
 خدمت کشیده تعلیم زعفر و قیام جوهر خود را بر اوران خلود و دوام سکوا و ایام و شهر و اثبات مرقوم
 گردانید مصروف مملکت بانظام امور سلطنت آن الایار و قدس و مرقور و گونساری شناسان بید کرد
 غدار سهو و خاطر حقیقت شایع باطلان بیکران کثرت و تعدد گنات طایعات ایران و قوت
 ساخته و نیرو قوت که روزگ سلطنت داری هندوستان باند کشی مرقور و فغان رسید و بنا
 ملک الرشید از اقطار امطار تعاقب حوادث گل خدیبه است فرصت را که گوهر
 اگر ان بابل ثانی شهن کسب است مندم شمرده چنانچه ابای کر ام از الانقام در مرقور

سواران ای پسر من و فکرت است
 علی اسرار اهل کثرت است
 در ممالک خراسان جمعیت استند و سیوای جماعت مرقور نیز قریب سی هزار نفر خود را جای
 در وارا اقرارند و چنانچه بواجی مطلع اند توقف دارند و درین مرقور و الا رقیه طحی لازم
 الا عزرائش و فرامین بطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر
 مسنوره در آنکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق امدت کما در حقیقه موکب مسعود متوجه
 آنجا رود و گرد حاضر و مهابت خود بهشت بهمه وجوه خاطر امان پیوند را مطمین و خرسند
 خواهند داشت که هیچ وجهی بوجوه خود واری نخواهد شد و ایچی باندانی نیز بهجت تقییم
 مرا هم تنبیه تفریت تعیین فرمودیم که علی الشرح محال احرار سعادت ملاقات نموده از
 چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده محبت نمایند که آنچه در امر مراتب یکجائی بوده باشد بعمل آید
 و اگر در مرقور حضور سر اسر سر و خواهد گردید مرادات موافق خواش وستان حاصل خواهد شد
 حاسدان بجزیه دستی اقبال نیر و ال شکسته باطلان با دکتوبیکه یو الی سجایو فو
 سلطانین بلند اقبال خسروان همایون فال را در ارض مرقور نوع آنان حال کوا
 و خسان امان میباشد و چنانچه مبر فزوز را دوری بقایع مانع و عاقبت رسیدن عزم
 و انجمن بدون قامت نیاید و برهان بر دیده و ران روشن است همچنین شایسته است محال
 سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بیخوشیت پوسته منظر فیض کشته شده و
 و ایلاف بوده و لحظه از پیش دیده و قیقه شناس اسیر خاص وری نموده یکی است الهیت
 خاطر خطیر امان قوت با خود اشتغال گیتیسانی و جایگانی تخصیص و یکجائی سلطنت پناه
 بیا میروی عزت و مظهرت و معاخذت قوت رقیه مروی از رقیه الاعانت ختم نمائ
 خدمت کشیده تعلیم زعفر و قیام جوهر خود را بر اوران خلود و دوام سکوا و ایام و شهر و اثبات مرقوم
 گردانید مصروف مملکت بانظام امور سلطنت آن الایار و قدس و مرقور و گونساری شناسان بید کرد
 غدار سهو و خاطر حقیقت شایع باطلان بیکران کثرت و تعدد گنات طایعات ایران و قوت
 ساخته و نیرو قوت که روزگ سلطنت داری هندوستان باند کشی مرقور و فغان رسید و بنا
 ملک الرشید از اقطار امطار تعاقب حوادث گل خدیبه است فرصت را که گوهر
 اگر ان بابل ثانی شهن کسب است مندم شمرده چنانچه ابای کر ام از الانقام در مرقور

در ممالک خراسان جمعیت استند و سیوای جماعت مرقور نیز قریب سی هزار نفر خود را جای
 در وارا اقرارند و چنانچه بواجی مطلع اند توقف دارند و درین مرقور و الا رقیه طحی لازم
 الا عزرائش و فرامین بطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که کل عساکر
 مسنوره در آنکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق امدت کما در حقیقه موکب مسعود متوجه
 آنجا رود و گرد حاضر و مهابت خود بهشت بهمه وجوه خاطر امان پیوند را مطمین و خرسند
 خواهند داشت که هیچ وجهی بوجوه خود واری نخواهد شد و ایچی باندانی نیز بهجت تقییم
 مرا هم تنبیه تفریت تعیین فرمودیم که علی الشرح محال احرار سعادت ملاقات نموده از
 چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده محبت نمایند که آنچه در امر مراتب یکجائی بوده باشد بعمل آید
 و اگر در مرقور حضور سر اسر سر و خواهد گردید مرادات موافق خواش وستان حاصل خواهد شد
 حاسدان بجزیه دستی اقبال نیر و ال شکسته باطلان با دکتوبیکه یو الی سجایو فو
 سلطانین بلند اقبال خسروان همایون فال را در ارض مرقور نوع آنان حال کوا
 و خسان امان میباشد و چنانچه مبر فزوز را دوری بقایع مانع و عاقبت رسیدن عزم
 و انجمن بدون قامت نیاید و برهان بر دیده و ران روشن است همچنین شایسته است محال
 سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بیخوشیت پوسته منظر فیض کشته شده و
 و ایلاف بوده و لحظه از پیش دیده و قیقه شناس اسیر خاص وری نموده یکی است الهیت
 خاطر خطیر امان قوت با خود اشتغال گیتیسانی و جایگانی تخصیص و یکجائی سلطنت پناه
 بیا میروی عزت و مظهرت و معاخذت قوت رقیه مروی از رقیه الاعانت ختم نمائ
 خدمت کشیده تعلیم زعفر و قیام جوهر خود را بر اوران خلود و دوام سکوا و ایام و شهر و اثبات مرقوم
 گردانید مصروف مملکت بانظام امور سلطنت آن الایار و قدس و مرقور و گونساری شناسان بید کرد
 غدار سهو و خاطر حقیقت شایع باطلان بیکران کثرت و تعدد گنات طایعات ایران و قوت
 ساخته و نیرو قوت که روزگ سلطنت داری هندوستان باند کشی مرقور و فغان رسید و بنا
 ملک الرشید از اقطار امطار تعاقب حوادث گل خدیبه است فرصت را که گوهر
 اگر ان بابل ثانی شهن کسب است مندم شمرده چنانچه ابای کر ام از الانقام در مرقور

کاشیده بود و در لال استملا و اوقات شغوبان و مختلف نشانی و شغوبان

[illegible]

مرغوبات ضمیمه الاراء اعلام نمایند که کارگران دولت بدین بانه با انجام آن مامور گردند و پیوسته
 نشین عینا بابت حضرت سبحانی و حاضری موهبات سعادت و دویانی باشند و رجوع
 مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده تشریف برینال بود
 دوستی جاوید جام جهان بانی محبت مستحضر چهره آرای بهارستان اتحاد التیام طراوت بخش
 گلهای بستانم آغاز و انجام معنی نامه فلان که بسیار بخشش شانس بخش حجاب و سفارت و
 بنفش سیاه دوستی و صداقت شایسته سلاطین نشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساحت
 مسعود که پیش از طایف حضرت ذوالجلال مجلس آرای قبال بر و ال شاد کامیابی بر حضرت
 کمال نموده ابواب بشت بهشت مطلب وانی بموافقت مبعوث اختراشش جهت هر دو
 نگران بساط سلطنت و الاشکوه کثوره بود فیض در و دازانی فرموده کام موافقت و محبتی
 شیرین و دبستان سراسری کیا دلی رنگین و بزم حضور نمودار و امن گلچین گویند از آن حلقه
 سر اسر بهار که نسخه منتخب عجایب سراسر نگار است بدست دریافت و الا گلچین مصلحتین
 گردید از گلها بیگانه آن بیاض استنشانی بوی بهار که چیتی و کانی کشید شریک در باب و
 سپاه ظفر توامان زبان و خانه اعجاز بیان شده بود و در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند نخست
 اقامت کشته چون قبل از ورود و در قیمه مروت عنوان از سائر مفاد و ضرات صداقت رسوم این
 معنی مفهوم و معلوم شده بود و بقولای مضمی عهده قدیم پیش بینی ذهن مستقیم غم درست
 اندیش مصمم و بنای ملت نظارت و معاضدت محکم گشته از تمام جهان طاع و مناسبت لازم
 الاتباع با سیم بیکارگیان امرای ممالک بیکارگی عساکر نصرت نشان تشریف تاکیدات بیان
 صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان مقرر حکم قدر توانان باشند
 که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سراسر انجام سفر سنگاه سرعت امتثال فرمان و الا و عیان
 و درین ایام سعادت و فرجام که محبه و از رخا و می نامه صداقت استقامت ادراک این مراسم
 بتنا بر فصاحت و وسعت ممالک ایران که سبده و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هند و
 و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و راه سهولت تواند شد بخدا
 ارتقام مطاع شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و احاد این قیامت اثر فکر و احتیاج چهار خیمه

مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده تشریف برینال بود
 دوستی جاوید جام جهان بانی محبت مستحضر چهره آرای بهارستان اتحاد التیام طراوت بخش
 گلهای بستانم آغاز و انجام معنی نامه فلان که بسیار بخشش شانس بخش حجاب و سفارت و
 بنفش سیاه دوستی و صداقت شایسته سلاطین نشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساحت
 مسعود که پیش از طایف حضرت ذوالجلال مجلس آرای قبال بر و ال شاد کامیابی بر حضرت
 کمال نموده ابواب بشت بهشت مطلب وانی بموافقت مبعوث اختراشش جهت هر دو
 نگران بساط سلطنت و الاشکوه کثوره بود فیض در و دازانی فرموده کام موافقت و محبتی
 شیرین و دبستان سراسری کیا دلی رنگین و بزم حضور نمودار و امن گلچین گویند از آن حلقه
 سر اسر بهار که نسخه منتخب عجایب سراسر نگار است بدست دریافت و الا گلچین مصلحتین
 گردید از گلها بیگانه آن بیاض استنشانی بوی بهار که چیتی و کانی کشید شریک در باب و
 سپاه ظفر توامان زبان و خانه اعجاز بیان شده بود و در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند نخست
 اقامت کشته چون قبل از ورود و در قیمه مروت عنوان از سائر مفاد و ضرات صداقت رسوم این
 معنی مفهوم و معلوم شده بود و بقولای مضمی عهده قدیم پیش بینی ذهن مستقیم غم درست
 اندیش مصمم و بنای ملت نظارت و معاضدت محکم گشته از تمام جهان طاع و مناسبت لازم
 الاتباع با سیم بیکارگیان امرای ممالک بیکارگی عساکر نصرت نشان تشریف تاکیدات بیان
 صادر گردیده بود که تهیه و تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان مقرر حکم قدر توانان باشند
 که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سراسر انجام سفر سنگاه سرعت امتثال فرمان و الا و عیان
 و درین ایام سعادت و فرجام که محبه و از رخا و می نامه صداقت استقامت ادراک این مراسم
 بتنا بر فصاحت و وسعت ممالک ایران که سبده و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هند و
 و لازم بودن تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و راه سهولت تواند شد بخدا
 ارتقام مطاع شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و احاد این قیامت اثر فکر و احتیاج چهار خیمه

باردوی فقر قرین آن شایسته تاج و تکیلی محلی خواهد گردید بطریق انفرادی ختم بد فرج
خواهد کشید آنچه رای جهان را می هر باب قرین صواب داند با سایر مغوبات خاطر و الاعلی
محال جلوه ظهور خواهد نمود که من تا تیر برانده مامل شاید مدعا سرای حصول بودند که کب
مراد از افنی حصول غلام و نجوم فیروز ی نخش کامرانی و خشان سابع باد نامه که
به باد شاه و الاجاه او رنگ زیب نوشته شده و اندر
نیایش پیش از قیاس لای تملاتی تایش لای ساس که کف زبان میزان بین ار کشیدن
ان قاصد و بازوی توان اتعقل فانی بشارت سرای کبرای می مالک الملکی که مقدر جنم کب
از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بیع الازهار وجود انگشت و سیم انضامی رت و شایسته
و دیده و قیاس شاس نور افزینش و زینت بصیرتی بی پنهانی قدرتش گشاده و روشنی اوزمان
دانشمند آن چشمت در راه معرفت نباده و در گردان اضداد و از اجامه خانه صنعتش لباس استخوان
تا بعضی خلقی است شایسته بردوش و سیکساران سیکه و عرفان فروغ مهر سیر معرفت شده است بلام
در جوش زبان سخن شکرستان شکر دلازی انخوان و پس گشت شهیدیت بکام کشیده و نگاه
سرستان آگاهی باوه است مدعا سیده قط ساخته از لطف بی خاکیان چار حیدر کفر
و دیده ام این باغ پر از رنگ و بو و یک گل غناست شایسته و ذرا و نفوذ و روز نامحدود و صلا
صلوات نامحدود و بهر هیبت جاب سید کونین و سر و ثقلین و شهر یار فقیهین اعنی شریکشان استیلا و تحفه
حضرتی کبرای مبدار و مساعد افاب جهان تاب اسمان دلیت آب بقا چشمه سار لطف عیا
محراب سجد عبادت لایکه بقیر مجی خیر الله کنت نبیا و ادم بین الاماء و اذ خشان گوهر شد برتری
الاسمان الارکان رسالت پیغمبری سوار گردون و خیمت بفرخنده اتر لید الاسر امشای صفوف و
تعبدان سجد فی لطف مصطفی باد شاه هر دو سرا و افاب جهان عز و علا حکمت حق جوخته جان
بود و شمس خیمه دایره آن جمله هستی تن است او جانست و اوز عالم جو لعل از کائنات و شایسته
بی نیل جایا انداز نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت مولا کاز و قدر جلالتی است و فرموده
ای از دستان قهر زلفش حکایتی امیر البرکات قال لکن الله عز و انا ما الم یقین فامع المسکین
یعیسا الدین سئل الله انما مظهر العجا و الغرائب مفرق الکتاب

[illegible]

سوار میدان ۱۰۰ فارس دو معنای مجوزی خداس معنای کبریا غنی از نیک ای کز خزانه استغفار ای برادران و

علی آنکه یزدان حلیم و یست + و دو عالم و کون کریم و یست صلوات الله و سلامه علیه
 و علیهما اجمعین الی توکم الدین بعد از حد جناب کبریا و بسط بساط نعمت سید انبیا و مفتت برده
 بر مرآت ضمیمه قدسی تخمیر علی حضرت رفیع المیزان گردون بسط مشتری سخاوت خورشید
 عطار و فطنت زینت بخش مسوده جاوه جلال شکی اراک فرخندگی اقبال متفصل مرآت طلب
 دولت خدا و اد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد فارش مضاخر خشم منگنه
 و دشمن تجاری منظور انظار الطاف حضرت باری پیشر و سالکان صراط مستقیم وصول نظر
 مقرران پیکار قبول فروز دین یاض همیشه بهای سلطنت نورگانی حقیقه طراز کاستیان
 نشان جهان بینی تیراب منهل غدا بهای کاهیه دقیقه ساسن خیابانی اسرار کما بی تنها
 ناقب بهر جزات جلالت نهنگ حجج شهابت بسالت لایعینایات الملک العبد المذنب
 السلطنته و انصافه و المعدله و الشهاده و البساله و الجماله و الرفعه و العززه و الاتبان سلطان
 اورنگ زیب منطبق میگردد و انکه در نیوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به نیروی خات
 انس و جان جاعل کلین مکان اسباب کامیابی خود ندلی من جمیع الوجوه و آمده و ابواب
 فیوضات از شش جهت بر چهره اقبال کشاده است میاخی بخاران صدق امین تر و ده جلوه
 آن گوهر سرور و زان سحر بسالت و تجاوت و جهر تیغ دشمن نکار جرات و جبارت
 بر سر و والای سلطنت موردی کورگانی و وسوده لازم سعادت و جهان
 که انجوا صدق انعامی تو فی الملک من لشاء و تنزع الملک من لشاء و انزع
 من لشاء و ندل من لشاء بمقتضای آیه وافی الیه ای ان لا یرضی الله لیه شیئا من لشاء من
 عباده و العاقبه للفقین و به نیروی اصابت پذیر و موافقت کارگران تقدیر برپای حسن نوع
 پوشیده سامع افروز گشته مسرت مسرت و خوشندی بر خوشندی افزوده همواره بر سر و زان
 دولت تمکن بهشت ازا نجا که مبانی صلوات و التیام فیما بین برگزیدگان این دوزخ جلاله
 مقام سپهر احشام است حکام تمام داشته در عالم دوستی که ترقیب میجو که آن مینده اراک
 و چراغ افروز و دووان مجد و اجلال ابرگونه همی که در باب محقر ابرام جهان بینی در کار
 اعلام و اید که کارگران دولت ابد مقرون بانجام آن مامور گردند چون در آنک فایات عنوان

کیونکہ وہ فاسک پہرہ از قریب اور رنگ بہا بہت چھپا رہی اور اس میں دیکھ کر بہت دوسٹھاری

[illegible]

و اصبحت كروية
سواران و كلب
الشاراك
بالكلمة مني ظاهرو
عجيان
موجر مني صرف خرم
بنل في فخر ذلال

بودند که شاه ایامی تمام بادشمنان
سلطنت پناه پنهانی اردو ۱۲
بسوی دشمنی که باقی عصر عبدالعزیز
بود و بعضی اشاعت می نمود
محمّد خان است از روی
میزبان غرضی که بهمان
یادای غیر او نشود بخلاف
غرض گفتاری که با دای غریب
شود ۱۲
بالکسر رو اگر در حاجت
خمس ۱۲
مومی دایه شاست بهمان
سلطنت پناه مومی را
۱۶

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در یافته و قایم و توفیق گفتار و کردار و اجتناب و سیر کردن فیکه از تپوند دوستی خیر و خیر نام نیک
باشد بدل جدید نماید و دست بدست می قبل درود و الا رفیع مودت عنوان بر میا مترود و من صبح
البیان بر اعیان پوشیده بود و بیاض دست یقین راه بیت العو قلوب محبت هسان بر خیل شکر
و شهباسد و گذشته چون بر است که نخل شمر از نیکه سالی بر بند نه قصی نصایت بر دست بهیم میر
انشاء الله تعالی بروقت که این تخم محبت با بسیاری سحاب طیف الهی بیاید جلالت بخش قره
صدقت خواهد بود آنچه در باب شناسای با دشمنان که بگانه رستم سنایت گماشته منحصراً
و اعلام شده بود و بران ممتاز قلم دقیقه شناسی پوشیده خواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه
مومی الله دارد ممالک محروسه گردیدند بنابر رعایت طهر همان که بر دست میزبان فرض
و صین فرض میباشند آنچه شایان سوم و اداب همان بر در بر تقدیم رسید و با وجود آن
اراده هایکه در خاطر داشتند بنابر خاطر ان الاجاه که محرک سلسله دوستی شده بود و عطف عنا
نعمت از ان وادی نموده سالک طریق سعادت آن مگر دیدید از ان که نوشته و الا که از
خواهش تمام سلطنت پناه فرموده بطلب توجه آن حدود و در سلک شریک بر آمده بود و بطور فطر صفا
آنرا کشت طهارت انوالاجاه مومی الله را متمم مراتب دوستی انوالاکنان شمرده روانه
حدود گردید و انکه خدام معلی مکان مومی علیه بعد از نهضت مکرر می فرستاده و الا طالب
گردیدند بنابر استتمام رایج عدم رضای انوالاجاه فرستاد و جواب نامه سلطنت پناه فرمود
در عقده ترخی و توقیق ماند مرض ساختن ایل و ایماقات که سامه افزوده انجهت دارد
بعد از ورود ایل و ایماقات رسیدن اعیان و سر خلیان انجماعت بتفصیل شد و الا انباء
مراعات شیوه همان نوازی که سر رشته طینت که بیان بسیار مقرر فرمودیم که هیچ فردی از
افراد متعرض حال جماعت فرمود که مقتضای شیرگی هر قوم و ملت ترک وطن مانوف خود نموده
اندر نشیده و اگر دارند که مرفه الحال در ظل عدالت باشند و اگر اراده وطن سخن نموده و
باشند بهر محل که خواش خاطر عنان تاب عنایت ایشان شود روانه گردند و اگر حرمی
روانه انچه دوشده باشند خیر انچه بر ایه خدق گفتار پوشیده و می ندارد و حمایت خصم و دشمن
کیش ایتلاف و الیام چنانچه وطن نامه گرمی تحریر یافته بود و شخص که مقتضای سیرت با صاحب

مجلسه ۱۴۴۴ هجری قمری

六六六

[illegible]

نصرت
۱۲۱
خجندی

روا
وما

برای بیان بیشتر

دور
سیکرو

یتر

چند روزی که در آنجا بودم

سید محمد علی

ن. ۱۰۰

[illegible]

19

[illegible]

۱۳۰۰ هـ
 ۱۳۰۱ هـ
 ۱۳۰۲ هـ
 ۱۳۰۳ هـ
 ۱۳۰۴ هـ
 ۱۳۰۵ هـ
 ۱۳۰۶ هـ
 ۱۳۰۷ هـ
 ۱۳۰۸ هـ
 ۱۳۰۹ هـ
 ۱۳۱۰ هـ
 ۱۳۱۱ هـ
 ۱۳۱۲ هـ
 ۱۳۱۳ هـ
 ۱۳۱۴ هـ
 ۱۳۱۵ هـ
 ۱۳۱۶ هـ
 ۱۳۱۷ هـ
 ۱۳۱۸ هـ
 ۱۳۱۹ هـ
 ۱۳۲۰ هـ
 ۱۳۲۱ هـ
 ۱۳۲۲ هـ
 ۱۳۲۳ هـ
 ۱۳۲۴ هـ
 ۱۳۲۵ هـ
 ۱۳۲۶ هـ
 ۱۳۲۷ هـ
 ۱۳۲۸ هـ
 ۱۳۲۹ هـ
 ۱۳۳۰ هـ
 ۱۳۳۱ هـ
 ۱۳۳۲ هـ
 ۱۳۳۳ هـ
 ۱۳۳۴ هـ
 ۱۳۳۵ هـ
 ۱۳۳۶ هـ
 ۱۳۳۷ هـ
 ۱۳۳۸ هـ
 ۱۳۳۹ هـ
 ۱۳۴۰ هـ
 ۱۳۴۱ هـ
 ۱۳۴۲ هـ
 ۱۳۴۳ هـ
 ۱۳۴۴ هـ
 ۱۳۴۵ هـ
 ۱۳۴۶ هـ
 ۱۳۴۷ هـ
 ۱۳۴۸ هـ
 ۱۳۴۹ هـ
 ۱۳۵۰ هـ
 ۱۳۵۱ هـ
 ۱۳۵۲ هـ
 ۱۳۵۳ هـ
 ۱۳۵۴ هـ
 ۱۳۵۵ هـ
 ۱۳۵۶ هـ
 ۱۳۵۷ هـ
 ۱۳۵۸ هـ
 ۱۳۵۹ هـ
 ۱۳۶۰ هـ
 ۱۳۶۱ هـ
 ۱۳۶۲ هـ
 ۱۳۶۳ هـ
 ۱۳۶۴ هـ
 ۱۳۶۵ هـ
 ۱۳۶۶ هـ
 ۱۳۶۷ هـ
 ۱۳۶۸ هـ
 ۱۳۶۹ هـ
 ۱۳۷۰ هـ
 ۱۳۷۱ هـ
 ۱۳۷۲ هـ
 ۱۳۷۳ هـ
 ۱۳۷۴ هـ
 ۱۳۷۵ هـ
 ۱۳۷۶ هـ
 ۱۳۷۷ هـ
 ۱۳۷۸ هـ
 ۱۳۷۹ هـ
 ۱۳۸۰ هـ
 ۱۳۸۱ هـ
 ۱۳۸۲ هـ
 ۱۳۸۳ هـ
 ۱۳۸۴ هـ
 ۱۳۸۵ هـ
 ۱۳۸۶ هـ
 ۱۳۸۷ هـ
 ۱۳۸۸ هـ
 ۱۳۸۹ هـ
 ۱۳۹۰ هـ
 ۱۳۹۱ هـ
 ۱۳۹۲ هـ
 ۱۳۹۳ هـ
 ۱۳۹۴ هـ
 ۱۳۹۵ هـ
 ۱۳۹۶ هـ
 ۱۳۹۷ هـ
 ۱۳۹۸ هـ
 ۱۳۹۹ هـ
 ۱۴۰۰ هـ

بصید و شکار اشتغال داشت رسیده چون شعر بر دوستی قدیم و محبتی بر بوالاات مدید بود
افزاید و استحکام بهانی و داد و دیر مینا و شد و آنچه در برابر همچنان کاروان سار کا
دولت ابدیت معروض داشتند بزور جواب و شرف حصول مقرون گردید چون همچنان مزبور
مرتی بود که از خدمت موفور السرت دور و از نیم حضور و محفل بر نور مجور شده بودند جهت استقامت
چگونگی ذات شریعت خاندان قلی سلطان از ابراهیم گری و اینه انصوب صواب فرمودیم
شایسته آیین کجی که با اعلام چگونگی ذات محمدت صفات و ائمه کنونات خاطر محبت بخار
مسانی بکند ولی کردند اوقات دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد
نامیه که بعد از خاندان پیر شش قصیه نذر محمد خان الله
او نوشته شد تا امانی سالی آتایی عظام از وجود و اخلاق کرام باید رعایت
اشاره موجب استهتار بهار میباشد بنای سلسله چنگیزی خانی خاندان غلام اشان قالی از وجود
سلطنت پناه عبدالعزیز خان استوار و ساس این دولت والا بدعایم اقبال انصوب و والا
باید ارباب و بعد از ملی طریق ائمه محبت بکیران و مودت بیایان که کما میب و ستارا
عنوان بدان است که میدارد بر مروج ابلاغ و اعلام میکار و کار از انجا که بنیان ابد انسان
معمار وجود انس جان بر آید و ان عمر گذران گذشته و حینه هستی ابدان نافرانش چشم بطنا
شرایع و متون سخوان بر افراشته پیوسته این بنای رفیع ساس از تردد و فاسد و زلزل و این جنبه گرد
محاسن از محبوبیم حوادث و انحلال میباشد اگر با فکندن سکندرشیه الهامی اقتت پیشگیری
حیات انسانی از صدمه چار موجه این بحر طوفانی استی شد متاع هستی انبیا مصلحت آید را شنید
و سلاطین با صفتین حق بجزو خانیستی نمیکردید و فروی از افراد این کاس ناکوار را بر نمی کشید و چون
این منزل و نشین جای توقفت شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن نم اند بود که از
باز این کان پر زین منزل موم فریب دل خود را که بهین تخمه استماع بیایان و انزال خشت
است برداشته بقدر زمین هستی که از دیوار احسان اقی اسرار آن خلف استی قیامت نموده و
و تلف شدن غوبی تلفت متعسف نکر دیده شربت مرارت دوی را چند و بسیار قیمتی جایز خرید و در جیب

در دشت بی سرنجامی تنواری بودند و رایات نصرت آیات بختهاست که بخت غوانی بخت
بصید و شکار اشتغال داشت رسیده چون شعر بر دوستی قدیم و محبتی بر بوالاات مدید بود
افزاید و استحکام بهانی و داد و دیر مینا و شد و آنچه در برابر همچنان کاروان سار کا
دولت ابدیت معروض داشتند بزور جواب و شرف حصول مقرون گردید چون همچنان مزبور
مرتی بود که از خدمت موفور السرت دور و از نیم حضور و محفل بر نور مجور شده بودند جهت استقامت
چگونگی ذات شریعت خاندان قلی سلطان از ابراهیم گری و اینه انصوب صواب فرمودیم
شایسته آیین کجی که با اعلام چگونگی ذات محمدت صفات و ائمه کنونات خاطر محبت بخار
مسانی بکند ولی کردند اوقات دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد
نامیه که بعد از خاندان پیر شش قصیه نذر محمد خان الله
او نوشته شد تا امانی سالی آتایی عظام از وجود و اخلاق کرام باید رعایت
اشاره موجب استهتار بهار میباشد بنای سلسله چنگیزی خانی خاندان غلام اشان قالی از وجود
سلطنت پناه عبدالعزیز خان استوار و ساس این دولت والا بدعایم اقبال انصوب و والا
باید ارباب و بعد از ملی طریق ائمه محبت بکیران و مودت بیایان که کما میب و ستارا
عنوان بدان است که میدارد بر مروج ابلاغ و اعلام میکار و کار از انجا که بنیان ابد انسان
معمار وجود انس جان بر آید و ان عمر گذران گذشته و حینه هستی ابدان نافرانش چشم بطنا
شرایع و متون سخوان بر افراشته پیوسته این بنای رفیع ساس از تردد و فاسد و زلزل و این جنبه گرد
محاسن از محبوبیم حوادث و انحلال میباشد اگر با فکندن سکندرشیه الهامی اقتت پیشگیری
حیات انسانی از صدمه چار موجه این بحر طوفانی استی شد متاع هستی انبیا مصلحت آید را شنید
و سلاطین با صفتین حق بجزو خانیستی نمیکردید و فروی از افراد این کاس ناکوار را بر نمی کشید و چون
این منزل و نشین جای توقفت شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن نم اند بود که از
باز این کان پر زین منزل موم فریب دل خود را که بهین تخمه استماع بیایان و انزال خشت
است برداشته بقدر زمین هستی که از دیوار احسان اقی اسرار آن خلف استی قیامت نموده و
و تلف شدن غوبی تلفت متعسف نکر دیده شربت مرارت دوی را چند و بسیار قیمتی جایز خرید و در جیب
در دشت بی سرنجامی تنواری بودند و رایات نصرت آیات بختهاست که بخت غوانی بخت
بصید و شکار اشتغال داشت رسیده چون شعر بر دوستی قدیم و محبتی بر بوالاات مدید بود
افزاید و استحکام بهانی و داد و دیر مینا و شد و آنچه در برابر همچنان کاروان سار کا
دولت ابدیت معروض داشتند بزور جواب و شرف حصول مقرون گردید چون همچنان مزبور
مرتی بود که از خدمت موفور السرت دور و از نیم حضور و محفل بر نور مجور شده بودند جهت استقامت
چگونگی ذات شریعت خاندان قلی سلطان از ابراهیم گری و اینه انصوب صواب فرمودیم
شایسته آیین کجی که با اعلام چگونگی ذات محمدت صفات و ائمه کنونات خاطر محبت بخار
مسانی بکند ولی کردند اوقات دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد
نامیه که بعد از خاندان پیر شش قصیه نذر محمد خان الله
او نوشته شد تا امانی سالی آتایی عظام از وجود و اخلاق کرام باید رعایت
اشاره موجب استهتار بهار میباشد بنای سلسله چنگیزی خانی خاندان غلام اشان قالی از وجود
سلطنت پناه عبدالعزیز خان استوار و ساس این دولت والا بدعایم اقبال انصوب و والا
باید ارباب و بعد از ملی طریق ائمه محبت بکیران و مودت بیایان که کما میب و ستارا
عنوان بدان است که میدارد بر مروج ابلاغ و اعلام میکار و کار از انجا که بنیان ابد انسان
معمار وجود انس جان بر آید و ان عمر گذران گذشته و حینه هستی ابدان نافرانش چشم بطنا
شرایع و متون سخوان بر افراشته پیوسته این بنای رفیع ساس از تردد و فاسد و زلزل و این جنبه گرد
محاسن از محبوبیم حوادث و انحلال میباشد اگر با فکندن سکندرشیه الهامی اقتت پیشگیری
حیات انسانی از صدمه چار موجه این بحر طوفانی استی شد متاع هستی انبیا مصلحت آید را شنید
و سلاطین با صفتین حق بجزو خانیستی نمیکردید و فروی از افراد این کاس ناکوار را بر نمی کشید و چون
این منزل و نشین جای توقفت شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن نم اند بود که از
باز این کان پر زین منزل موم فریب دل خود را که بهین تخمه استماع بیایان و انزال خشت
است برداشته بقدر زمین هستی که از دیوار احسان اقی اسرار آن خلف استی قیامت نموده و
و تلف شدن غوبی تلفت متعسف نکر دیده شربت مرارت دوی را چند و بسیار قیمتی جایز خرید و در جیب

از شکران ۱۱
 از شکران ۱۲
 از شکران ۱۳
 از شکران ۱۴
 از شکران ۱۵
 از شکران ۱۶
 از شکران ۱۷
 از شکران ۱۸
 از شکران ۱۹
 از شکران ۲۰
 از شکران ۲۱
 از شکران ۲۲
 از شکران ۲۳
 از شکران ۲۴
 از شکران ۲۵
 از شکران ۲۶
 از شکران ۲۷
 از شکران ۲۸
 از شکران ۲۹
 از شکران ۳۰
 از شکران ۳۱
 از شکران ۳۲
 از شکران ۳۳
 از شکران ۳۴
 از شکران ۳۵
 از شکران ۳۶
 از شکران ۳۷
 از شکران ۳۸
 از شکران ۳۹
 از شکران ۴۰
 از شکران ۴۱
 از شکران ۴۲
 از شکران ۴۳
 از شکران ۴۴
 از شکران ۴۵
 از شکران ۴۶
 از شکران ۴۷
 از شکران ۴۸
 از شکران ۴۹
 از شکران ۵۰
 از شکران ۵۱
 از شکران ۵۲
 از شکران ۵۳
 از شکران ۵۴
 از شکران ۵۵
 از شکران ۵۶
 از شکران ۵۷
 از شکران ۵۸
 از شکران ۵۹
 از شکران ۶۰
 از شکران ۶۱
 از شکران ۶۲
 از شکران ۶۳
 از شکران ۶۴
 از شکران ۶۵
 از شکران ۶۶
 از شکران ۶۷
 از شکران ۶۸
 از شکران ۶۹
 از شکران ۷۰
 از شکران ۷۱
 از شکران ۷۲
 از شکران ۷۳
 از شکران ۷۴
 از شکران ۷۵
 از شکران ۷۶
 از شکران ۷۷
 از شکران ۷۸
 از شکران ۷۹
 از شکران ۸۰
 از شکران ۸۱
 از شکران ۸۲
 از شکران ۸۳
 از شکران ۸۴
 از شکران ۸۵
 از شکران ۸۶
 از شکران ۸۷
 از شکران ۸۸
 از شکران ۸۹
 از شکران ۹۰
 از شکران ۹۱
 از شکران ۹۲
 از شکران ۹۳
 از شکران ۹۴
 از شکران ۹۵
 از شکران ۹۶
 از شکران ۹۷
 از شکران ۹۸
 از شکران ۹۹
 از شکران ۱۰۰

بعیت ز رسته نفس پاره پاره معلوم است چو که دل هستی ناپایدار نتوان بست چو و کرم سبک
 معلومی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار طلال اندیشه های باطل از دامن
 ضمیر افشاده اند از گران خوابی دایه دنیا بردن بار می ازیمهری آبابی علوی بر خاطر غیب
 نثار و قیاس صلاحت که آن سرگرد و بار باریافت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت منفعت بنا
 نذر محمد خان که در حقیقت دین واجب لا دای حیات را بدامن مصلحتان لبالی و ایام سیر که در خورید
 نفس شریف از درین ترکیب عصری برآید و انداخته خاطر را غبار آلود و کلفت نخواهند گردانید
 عزیز که قدر آن شناختنی است از روی گاهی در تحویل مرضیا الهی صرف نمود و ایام حیات را بخوبی
 و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان او و وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند نمود
 و چنینکه آنفرگزن ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور سیری سرور می نمودند
 آن داشتند که نقش مطهر ایشان نقل بدین منوره مطهره مشرفه علی ساکنینها الفایده سلام تحیه کرد
 و قیام تقدیم و صلیا بقضای توانین شریعت غرامتوف بر صیای اولیا و اوصیای می باشد
 بر ذمت همت لازم نمود که شخصی که بصفت زباندانی موصوف باشد بر فاقیت متعلقان
 و منسوبان سلطنت پناه فرزند و آن رسید به اورنگ سلطنت فرستد که تحقیق و یقینش
 سیلان خاطر والا در نقل نقش آن سافر ملک بقا نماید لهذا زبده الاشباه فلان ار و انداخت
 سامی نمود که بدینچه رای آفتاب صیا اقتضا نماید مقرر فرمایم که یکبار آن دولت والا بعمل
 آورند که اکمال از افاق اقبال و اجلال طالع و لامع بادنامه که در طلب قدس مار
 با و شاه هندوستان نوشته نبارک الله می بید و الملک
 و هو علی کلشی قدیر الگهی خلق الموت و الحیة لیملو کما آتیک
 عاک و هو الغنی لغنی و جابر زوهر نیایش برین از قیاس و لالی مستلای محبت
 لا یتناهی اساس که در مقیاس نظر خرو و درین دقیقه شناس بر لعل یقوت آفتاب
 و ماه راج آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که در گردان اضداد و از جامه خانه نالین
 لباس اتحاد و التیام پوشانند و بخور کوزا سرار و خازن موز استار گردانید و اوراق بر
 انسان که محافت کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خدا شناسا و گاهی انداز رسته التیام برین

از شکران ۱۱
 از شکران ۱۲
 از شکران ۱۳
 از شکران ۱۴
 از شکران ۱۵
 از شکران ۱۶
 از شکران ۱۷
 از شکران ۱۸
 از شکران ۱۹
 از شکران ۲۰
 از شکران ۲۱
 از شکران ۲۲
 از شکران ۲۳
 از شکران ۲۴
 از شکران ۲۵
 از شکران ۲۶
 از شکران ۲۷
 از شکران ۲۸
 از شکران ۲۹
 از شکران ۳۰
 از شکران ۳۱
 از شکران ۳۲
 از شکران ۳۳
 از شکران ۳۴
 از شکران ۳۵
 از شکران ۳۶
 از شکران ۳۷
 از شکران ۳۸
 از شکران ۳۹
 از شکران ۴۰
 از شکران ۴۱
 از شکران ۴۲
 از شکران ۴۳
 از شکران ۴۴
 از شکران ۴۵
 از شکران ۴۶
 از شکران ۴۷
 از شکران ۴۸
 از شکران ۴۹
 از شکران ۵۰
 از شکران ۵۱
 از شکران ۵۲
 از شکران ۵۳
 از شکران ۵۴
 از شکران ۵۵
 از شکران ۵۶
 از شکران ۵۷
 از شکران ۵۸
 از شکران ۵۹
 از شکران ۶۰
 از شکران ۶۱
 از شکران ۶۲
 از شکران ۶۳
 از شکران ۶۴
 از شکران ۶۵
 از شکران ۶۶
 از شکران ۶۷
 از شکران ۶۸
 از شکران ۶۹
 از شکران ۷۰
 از شکران ۷۱
 از شکران ۷۲
 از شکران ۷۳
 از شکران ۷۴
 از شکران ۷۵
 از شکران ۷۶
 از شکران ۷۷
 از شکران ۷۸
 از شکران ۷۹
 از شکران ۸۰
 از شکران ۸۱
 از شکران ۸۲
 از شکران ۸۳
 از شکران ۸۴
 از شکران ۸۵
 از شکران ۸۶
 از شکران ۸۷
 از شکران ۸۸
 از شکران ۸۹
 از شکران ۹۰
 از شکران ۹۱
 از شکران ۹۲
 از شکران ۹۳
 از شکران ۹۴
 از شکران ۹۵
 از شکران ۹۶
 از شکران ۹۷
 از شکران ۹۸
 از شکران ۹۹
 از شکران ۱۰۰

سست
 خاصی

از شکران ۱۱
 از شکران ۱۲
 از شکران ۱۳
 از شکران ۱۴
 از شکران ۱۵
 از شکران ۱۶
 از شکران ۱۷
 از شکران ۱۸
 از شکران ۱۹
 از شکران ۲۰
 از شکران ۲۱
 از شکران ۲۲
 از شکران ۲۳
 از شکران ۲۴
 از شکران ۲۵
 از شکران ۲۶
 از شکران ۲۷
 از شکران ۲۸
 از شکران ۲۹
 از شکران ۳۰
 از شکران ۳۱
 از شکران ۳۲
 از شکران ۳۳
 از شکران ۳۴
 از شکران ۳۵
 از شکران ۳۶
 از شکران ۳۷
 از شکران ۳۸
 از شکران ۳۹
 از شکران ۴۰
 از شکران ۴۱
 از شکران ۴۲
 از شکران ۴۳
 از شکران ۴۴
 از شکران ۴۵
 از شکران ۴۶
 از شکران ۴۷
 از شکران ۴۸
 از شکران ۴۹
 از شکران ۵۰
 از شکران ۵۱
 از شکران ۵۲
 از شکران ۵۳
 از شکران ۵۴
 از شکران ۵۵
 از شکران ۵۶
 از شکران ۵۷
 از شکران ۵۸
 از شکران ۵۹
 از شکران ۶۰
 از شکران ۶۱
 از شکران ۶۲
 از شکران ۶۳
 از شکران ۶۴
 از شکران ۶۵
 از شکران ۶۶
 از شکران ۶۷
 از شکران ۶۸
 از شکران ۶۹
 از شکران ۷۰
 از شکران ۷۱
 از شکران ۷۲
 از شکران ۷۳
 از شکران ۷۴
 از شکران ۷۵
 از شکران ۷۶
 از شکران ۷۷
 از شکران ۷۸
 از شکران ۷۹
 از شکران ۸۰
 از شکران ۸۱
 از شکران ۸۲
 از شکران ۸۳
 از شکران ۸۴
 از شکران ۸۵
 از شکران ۸۶
 از شکران ۸۷
 از شکران ۸۸
 از شکران ۸۹
 از شکران ۹۰
 از شکران ۹۱
 از شکران ۹۲
 از شکران ۹۳
 از شکران ۹۴
 از شکران ۹۵
 از شکران ۹۶
 از شکران ۹۷
 از شکران ۹۸
 از شکران ۹۹
 از شکران ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

درین اجبالا و اتراذ ساخته باین تقریب بر پیش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بُعد مسافت
 از متفرق خلافت از استفاضه انوار عنایت شما مدتی چنانچه شاید بهر روز نگردد و بدو بودن و بنوعیکه
 عدالت کامله باشد کرده شود و در همین برودین باینجهت رعایت قرب جوار و ارتباط و التکلیف
 ان الانبار لازم نیست که با سال محفیه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد و محو
 سلسله ارتباط گردد و چون بسین بسین است که والیان مالک مودت را بعد از تنگید قوا و عدل
 و الفت و ارتفاع حجب سبانت و منافرت و در بود و نبود ویرانه گذرگاه سیلاب حوادث
 است با هم مضائقه نخواهد بود و در این که یکپشتی میکیا دلی الشارعی بخواهش قند مار شده بود
 مضمون بل متیقن بود که نظر بر روابط مذکوره نموده محبت و الای آن عم بر گوار و راجح مانو
 بقدم قبول پیش می آید بنا علی هذا خاصان بکثران کاب نظر انتساب متوجه بخد و گرد
 بعد از ورود و الویه دولت باین لایت منسوبان آمد دولت والا از سیر نزولت آباد اتحاد و این بود
 حکم بنا اغراض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سدا بواب طاعت نموده مقهور فاسد انکه
 در میان این صدق اندیش صداقت کشش آن عم بر گوار و الا تبار است و در حجب نافرمانی
 گردیدند و معارضه باین دست صادق الولاد و آینه اتحاد و صورت نافرمانی انوالا جاعظیر
 داشت بر دست تهمت فرض گردیده که سپاه نصرت تو ایان آباد و بیان کرد و لان شتاق نافرمانی
 اندا حکم نافذ بصدریوست که اطراف آن قلاع حکم بنا بر مرکز آباد ابره احاطه در آورده و بهنجای جلا
 و رکنانش ابواب معلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر تو اما ان که تشنه انتمال فرمان اندر اندک
 بمقابلید سیف و سنان اقبال در نامی انقلع گردون تو اما ان از هم کشودند بعد از ظهور سنبله و
 بران قلاع گردون آثار گردی بر محسوسین که در حین محاصره سالک مسالک ادب و ادب
 بوده از صراط مستقیم حد و شناسی عدول نموده بودند یکبارگی حبیه عفو و اغراض شمول غلام
 بیغیات گردانیده رحمت انصاف ارزانی فرمودیم بعین حاصل از جهات و اتق سنت که چون
 از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار کینه مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهد و لا
 فریور و سائر محال مالک محروسه امعلق نخواهد و درسته جدائی منظور نخواهند و است چون
 ابواب گفتگوی حساسان این التیام ایلاف ابد تو اما ان بود شاه و ردی بیک اروانه خدا

۲۶
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶

و مودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کشی این مخلص آبان عم بزرگوار خاطر نشان نماید
 سلطنت و اقبال از افاق جاه و جلال طالع و لایع باد و در جواب نامه عبدالغفر نیز
 نوشتیم مراتب بی غبار چهره حسن مصنافت عینک در رخسای تابید با قان کلید
 و حتی و صد منت حجاب نیسان کیا ولی و مودت اعنی نامه عنبرن تمامه سلطنت پناه عبدالغفر
 در وقتیکه و تیزگان حصول آمال بارش بر هفت در تخیال اقبال و گلزار فراغبال انجمن افروز
 و مجلس طراز بود فروغ و رو بخشنیده و مانع بجاگی و اتحاد و شام صدقت و داد و داغم الکرین کردید
 شریک در باب سلطنت پناه ابو الفارح میخان الی اور گنج سپر اید اعلان اظهار پوشیده بود و چون
 سر صر صر فرب هم موجب پز و رگی گلشن بو آغات آن برگزین قرون او دار و برادر و الا
 ان بلند قدر و سنج مقدار گردیده و هم در تحریب بعضی از اقطاع و ارباب نهیب و تضرع عمار
 و ضیاع گمان آنکس کوشیده جمعی از مستبان و دمان ولایت نشان بتاویب او مامور
 کردند و در نظر اعیان جلوه عیان نمود و بر آئینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفاست
 خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در ملک اتبه خاران این و دومان ابدولمان انتظام
 و بر نیروی استظهار ناظران این دولت دیر بنیاد و بدیل حکومت موروثی آبا و اجداد
 استعلا یافته و از تاریخیکه بمقامات عنایات مکارکنان این دولت براج حکومت از
 ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سر رشته نیکو خدمتی ساعی سلیک طریق رضا جو را
 و رعایت و در کیش مروت آزار و اضرا شخصیکه همواره سر بخط فرمان چشم میقطر بر پاسدار عمومی
 و پیمان داشته بدون صد و جریمه مخطور از قاعده مرحمت ذاتی و مروت جلی و درست
 لیکن بنا بر مراعات مسانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مسانی صدقت که بصحت بود
 که بی موجب مکرر از صد و نهیب بغا و اضرا و جانی ساکنین آن یار در آمد و یکی از بندگان
 خلائق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه عمومی الیه از ازار کتاب انقسم امور ممنوع است
 ساز و دستین حاصل است که بعد از او و منصف دیگر یا از او
 خود را سیر و ننگ داشته بمقتضای استیال فرمان
 ضبط عثمان کیت خاطر از ارا و ملاک چنان خواهد نمود احتیاج بقبح و یار

[illegible]

۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

با وجود شور ویدکی چنان مجرب و صاف و طبع والا می تهر براند و در حقایق حدیث
 یلک ع المومنین من حجروا احدی من قتلین فرقیلا و کرافت تو اند
 اموال مرحوم بندگی کوش میکتوس که زبان به با شرجاع ان گو باشد بود مصوب
 ان مفرکین ملک بقا من کحیت لا یشتد منه شیء من لا شیا ع ارسال شد چون
 از ادای حقوق حضرت پزدان خدمات بکران ایراث موارث اولاد ایشان تقصیر
 اموال مذکوره کما فرض شد بمرتبه مرحوم فرو بر خواهد رسید بپوسته مرکب و سنده
 مرام خوش عنان و در مختاری انتهای عمر دوام در جولان بنامه که بانو البزار
 خان والی او رنج نوشت شده بپوسته که کتب مغالبت آن
 ماریا بانغازی خان از حق حصول طالع و لامع باد بعد از نشیمنانی اتحاد
 وفاق کشوف ضمیر نیز خورشید اشراق میگردد که بنابر آنکه سلاطین ملک رقاب و خوامین
 کامیاب را که اسباب حصول و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلا
 چگونگی حال سعادت شهادت و ستان صداقت نشان که در حقیقت تمام اسباب کارائی و
 و موجب از دیاد و مواد و احتیاج و انبساط است منظور نظر والا می باشد و در آنکه
 و ادعای سلطنت پناه اطلاع حاصل نمود و لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که ازین
 حضرت و ابیاطیات اسباب جهان منظم و غنچهای حدائق کامجوی و کامیاب ازین
 الهی شمس است بهجت استعلا این موصول این کام بدین تذکره موالات سلسله حبیبان
 و مصافات شد و چنانچه در کیش و ادو و امتیلاف نظام امور دنیوی و دستان منظور
 معموری سرای خروید ایشان نیز و آینه ضمیر منیر جلوه گر و چون که میبایست بارگاه
 جاه و جلال رسید که آن سلاطین سلسله خنجر خانی بکرات در صد و بیست و نهمای
 مادر الهی آنکه از سکن والی و ایراب الهی آن لایت امری گیرد ای برین حرکت
 صادر شده باشد و در این حد و محظوظ احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی
 رب غفور و بار خدست و مواخذه یوم کشوری گردد و بقتضای طبیعت حضرت رحمت
 که مومن منکر و درگاه خداوندگاری حضرت یکسانند نگاه حال افراد و تاس

۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در نظر والای خداشناس پلایه تساوی دارد و میهنی شد که والی والا قدر آن

ولایت نیز سالک طریق دوستی و یگیتی و الفت است لازم نبود که به اطلب ارام
 که در حقیقت خیر نشانی آن عالی جاہ در ضمن آن مست درج و رفاه حال نجایین
 در تحت آن مستخرج است مبادرت نماید و چون تفرقه داکسار بال مستی پریشان احوال
 بغیر از ناخوشی نو دی حضرت رب تعالی و وبال شمر و منبت اثر می نیگوید و یقین حاصل
 است که بعد از تحقق و اذعان این معدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آنجا لجاہ
 مرضیة استیجات است مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیہ حال خلایق است خواہند
 بود و ہموارہ ہمند دولت در زیرین بوستان سلطنت از کلبہای حصول مارت بکنین با جوار

نامہ عبد الغفر خاں نوشتہ شدہ کلزار دوستی و موالات
 و بوستان الفت مصافحات اعنی نامہ صداقت خامہ عبد الغفر خاں کہ سیراب با حشمت سازد
 و دوا پروردہ بحباب دوستی و اتحاد است در وقتیکہ بعون غایت حضرت یزدان جهان کام
 و ہر ہفت شاہد مطلب دانی تمام بود کہ بہت یگانگی و یکتادلی مبشام اتحاد و رسانید و ضمیر الود
 و خاطر فیض گستر اسیر آن بہار دوستی از مار بپنج و سرور گردانید چون دیکش صداقت
 و وقت جوہر زکین الفت پسندیدہ دیدہ در یافت جوہر یارانش و ضمیر فیان بنش بیابا
 و ہموارہ طبع نظر حق بین و مرکوز خاطر حقیقت گرین است کہ رعایت این امر ستودہ نسبت
 باصناف تمام بر وجہ انتم کردہ شود و نقد کامل عیار این عا بلک قبول طبع محلی رسیدہ سوسہ
 جہان ر وابطہ دوستی و یگیتی بودہ طالبی کہ در خاطر محبت ذخائر ہشتہ باشند بوقت
 رسانند کہ کارکنان دولت ابدیت دوران عدت با انجام آن نامور گردند ما میہ کہ
عبد الغفر خاں نوشتہ شدہ از تاج الصلوات اجرام علوی و امثال اجابت اہتمام
 سفلی خوش نشینان موالید را حال منظم و شیرازہ کتاب و جوہر و افزا و کمونات بسبب این
 الصال والنیام و اجتماع ششم است ارکان بنیان دولت علی حضرت سلطنت خدا
 و شوکت پناہ نہایت و لبائیکہ و گاہ لصف و معدلت انتباہ والا جاہ زیندہ ہستند فلان
 چخبر خانی طراز مذہ تحت رفیع الارکان قانی عبد الغفر خاں زشت تفرق مصلون کلبہا

صدر باب تقوی و دلای صدرا بعلین
 اولی بنی خاں گردان و دوم بنی صدیق گردان
 کی را گمانہ اصحابی است در پیوستہ
 ما شدہ
 رعایت کتہ
 یعنی از کم و دادن
 و تشدید قاف یعنی بابا
 میریان جمع صورت یعنی میریان
 فقرات کتہ در کار ۱۲ م
 اہم بالغیر منہج و در جماعت بنی
 کردہ
 حساب
 از تاج الفتح یعنی تاج الفتح
 از تاج الفتح یعنی تاج الفتح
 کوکب
 مراد از اجابت خاں
 فی باب زینات و جہانات
 نظم بفرستہ کسر و ہم آیدہ و دیگر
 جگہ بودن اینجا
 مصلحت
 راجع بہ

[illegible][illegible]

دالی پنهو دستان
کوهی باغات
انگور و پسته
الوار
دشت و بستان
بغی خزان
مشتی

شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند شکین شیدائی تیرمنا
و موافقت منسوبان و دو مان الا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات پایی جبارت معاندان
و بریده میگردد باری چون ایام تلانی و انتقام باقی و سبب معاودت و معاودت بیا
الطاف بجانی بر حسب مرام آمده و وفیت با مل و باطن قدسی موطن حضرات عالیات
مرتب است آنکه معصومین صلوات الله علیه اجمعین مظهرین خاطر باشند که عنقریب بانصرت
فیروزی قرین باشد کامیابی و مطلب و آتی بخشین خواهند بود و درین ایام که اسایل
و دو مان گورگانی و اختلال قوا تم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سبب
در انقلاب زوال است مناسب غیرت و دینداری مقتضی ناموس سلطنت و نمانداری
نیاید که با صدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات استقامت آینه
مهمه قواعد ادب انی نگارش یافته برسم و اینیکه آبی عظام الامتاع عمل نمید و نشود در ضیاع
و حسن کجبتی و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بیاس برکات آن مجازا نکمال رعایت
حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموقت ایام در
نام و تدبیر عادی بد فرجام گوشیده بمشغله تیغ بیدارک و تلانی عرصه نال و حسرت
اقبال راضیا و صفا بخشنده و از آنجا که شامل احلاص و اوضاع آن زنده محبان عصیت کیش با وجود
بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مبرگزین اشرف را با نظام استبا
کامرانی و دوام سلطنت و جهان بینی با علی مراتب تصور نموده و در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته
اعلام و اندر بر سرچاه اظهار در آورند که در هر باب شرایط معاودت بمنصه ظهور رسد و بزوقت بخت
نشد مبانی الفت و داد بنده اوده قدیم مرزا محمد تقی که با دار خاصه شرفیه را روانه انصاف صدور
فرمودیم که در خلوت سرای حضور نشر و ایچ کلزار محبت و دواد نمود و بعد از او را که چگونگی حالات کنونی
خاطر که حواله با عتماد است کفاری اوست مراجعت نموده بفرموده دوستگاه آن عالینمیت خاطر مبرگزین
قرین بیضا طگردانند مشارالیه انبار توجه ضمیر انور بدین استقامت احوال گرمی بزودی فرصت انصاف
مغوب با و مخرفات خاطر شریف را بیاس نشانیست آنها و اعلام اند پوشید که بوج غایت الهی کارگران

اولیای دولت فیروزی آیت نوا آیرفسا و عبادان گروه مخدول العاقبه که بعضی عدو
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند شکین شیدائی تیرمنا
و موافقت منسوبان و دو مان الا بر عالمیان ظهور یافته دست جرات پایی جبارت معاندان
و بریده میگردد باری چون ایام تلانی و انتقام باقی و سبب معاودت و معاودت بیا
الطاف بجانی بر حسب مرام آمده و وفیت با مل و باطن قدسی موطن حضرات عالیات
مرتب است آنکه معصومین صلوات الله علیه اجمعین مظهرین خاطر باشند که عنقریب بانصرت
فیروزی قرین باشد کامیابی و مطلب و آتی بخشین خواهند بود و درین ایام که اسایل
و دو مان گورگانی و اختلال قوا تم سریر سلطنت آن سلسله متفرق البیان از سبب
در انقلاب زوال است مناسب غیرت و دینداری مقتضی ناموس سلطنت و نمانداری
نیاید که با صدر نشین ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات استقامت آینه
مهمه قواعد ادب انی نگارش یافته برسم و اینیکه آبی عظام الامتاع عمل نمید و نشود در ضیاع
و حسن کجبتی و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بیاس برکات آن مجازا نکمال رعایت
حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموقت ایام در
نام و تدبیر عادی بد فرجام گوشیده بمشغله تیغ بیدارک و تلانی عرصه نال و حسرت
اقبال راضیا و صفا بخشنده و از آنجا که شامل احلاص و اوضاع آن زنده محبان عصیت کیش با وجود
بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر میباشد خاطر مبرگزین اشرف را با نظام استبا
کامرانی و دوام سلطنت و جهان بینی با علی مراتب تصور نموده و در طی تحصیل مطالب آنچه شایسته
اعلام و اندر بر سرچاه اظهار در آورند که در هر باب شرایط معاودت بمنصه ظهور رسد و بزوقت بخت
نشد مبانی الفت و داد بنده اوده قدیم مرزا محمد تقی که با دار خاصه شرفیه را روانه انصاف صدور
فرمودیم که در خلوت سرای حضور نشر و ایچ کلزار محبت و دواد نمود و بعد از او را که چگونگی حالات کنونی
خاطر که حواله با عتماد است کفاری اوست مراجعت نموده بفرموده دوستگاه آن عالینمیت خاطر مبرگزین
قرین بیضا طگردانند مشارالیه انبار توجه ضمیر انور بدین استقامت احوال گرمی بزودی فرصت انصاف
مغوب با و مخرفات خاطر شریف را بیاس نشانیست آنها و اعلام اند پوشید که بوج غایت الهی کارگران

دولت ابدتقرون شرف حصول نموده کلبای آبال از نسیم نیدات شکفته و خندان ریاض کارانی
 سرسبز و زبان بادنامه که سپادشاه سیاح پشته تان کلبای غیر ششم حدائق و داد و در جهان
 مودت نسیم بسایت الفت و اتحاد و در بهارستان بهی و التیام را محبت ششم دوستی است
 بخت بلند و نهال کلین دولت از چند حضرت سلطنت جلالت پناه بهت و صنعت سکا بهت
 و سالت انتبا علی جاه نقاده و دوران سلاطین کا خلاصه خاندان اقیانین بدار مرین بهر سلطنت
 جابانی جالس و رنگ بهت و کارانی المختص بعاطف الملک لاله و ام المصدق له وینه لاله
 در کلشن سلطنت و فرماندهی از شکستن کلبای کارانی و اقبال خرم و خندان و از رخات زلال
 نایدات تخمات آبی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق انهار محبت بی پایان بر لوح ابلان جلوه
 میابد که بر اوراق شهور انوار و صفحات لبالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبا علی عالم مقام این دو دان
 غر و عطا و سلاطین سابقه مالک و کن غیر احد لیم از طریق اینق و نیداری و کمال حسن عقیدت و
 اخلاص صندی بشرف ولای عهد که کشای خاندان لایت و امامت همواره است توسل و عصام
 با ذیال فیروز می اشتغال و دولت و اقبال بدی الاتصال این و دوران الا که در حقیقت جود
 بر تری و علو شان ملجا امیدگاه اعظم سلاطین الامکان است استوار ساخته بزلال تجلی
 رعایت اولیای دولت ابد فرین و کلشن سلطنت و فرماندهی کلچین مراد بساعت بهت تا بهت
 این استمان خلافت مکان مطلب رواد کا میاب بوده اساس صداقت و موافقت هر یک
 مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاص صندی محکم و بنیان مودت شان نظام
 است با انبیرش النیام و امی شنید و محکم میو و همچنین فامین آن و سلسله رفیع تر نشیوه نسبت
 وفاق و طریق کجبهی و حسن اتفاق بجدی سلوک و مرعی میباشند که یاجوج ققنه را در عرض ملک
 از انیان خیال مرور و عبور محال و خصم بدانیش ابدان نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
 بجاصل چون نقش بر آب می نمود و با وجود ظهور و شیع این غانی حقیقت طراز خون کجدهان محبت
 عقیدت اندیش از شاه راه الفت و ارتباط قدیم تقاعد و زریده سالک مسالک بیگانگی ببار که در
 اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایا
 عقیدت و یگانگی قدیم غبار آلود مغارث بگایه فشی و نظر علیان جلوه ظهور می نمود لهذا عادی که در

این استمان خلافت مکان مطلب رواد کا میاب بوده اساس صداقت و موافقت هر یک
 مسافران عالم قدس بدوام خلوص عقیدت و اخلاص صندی محکم و بنیان مودت شان نظام
 است با انبیرش النیام و امی شنید و محکم میو و همچنین فامین آن و سلسله رفیع تر نشیوه نسبت
 وفاق و طریق کجبهی و حسن اتفاق بجدی سلوک و مرعی میباشند که یاجوج ققنه را در عرض ملک
 از انیان خیال مرور و عبور محال و خصم بدانیش ابدان نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار
 بجاصل چون نقش بر آب می نمود و با وجود ظهور و شیع این غانی حقیقت طراز خون کجدهان محبت
 عقیدت اندیش از شاه راه الفت و ارتباط قدیم تقاعد و زریده سالک مسالک بیگانگی ببار که در
 اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایا
 عقیدت و یگانگی قدیم غبار آلود مغارث بگایه فشی و نظر علیان جلوه ظهور می نمود لهذا عادی که در

سلسله نشیوه نسبت مستطاب اندیشه تسلط و اقتدار

بجاصل چون نقش بر آب می نمود و با وجود ظهور و شیع این غانی حقیقت طراز خون کجدهان محبت

عقیدت اندیش از شاه راه الفت و ارتباط قدیم تقاعد و زریده سالک مسالک بیگانگی ببار که در

اتحاد و یگانگی میبود و ابواب رسل و رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرایا

[illegible]

گفته بیاس من حسن که منی الملق بعد الیوم مخالفین با کمال عجب بر این حاصل در راه خیال تسلط
 و خیال چون ابواب قدرت رسد و در خیال گردد و در حکام روابط و توافقی طریقی را عکس و
 مواد محبت و اعتقاد این نایند و درگاه احدیت تصویر نموده و در طی طریق کامیابی طاعت
 سلطانیم **الامبار** را با مرغوبات و کمونات صنایع خاصیت تجرید بر اینها و علم پوشیده که کارکنان گاه
 سلطنت بهایون بهز انجام مقرون گردانند و درین ادب و آلاجه مشارالیه غرض از شایسته
 رقم پذیر غایب التفات گفته طایر است که لالی نصایین حقیقت این از یو حسن قبول خواهند ست
 همواره مقام دولت و مقر سلطنت تجلیه کامرا و زبور حضرت و شادمانی است و معانی باو
 تمامه که بعد **المعزیز خان** نوشته تماشا یان شبانه سرای بهار بهار و سایر
 خیابان صافی بر نور روز جهان که باده کسان بکیده از دولت شناسان رسا حقیقت
 اند و گلشن نشاء عصری بوستان عالم سبزه لاله گلید رنگ نبات و کبود و امده باشد بفر از
 سواقت و مصداق نشان داده اند و کردی را که بوی بهار شناسانی شبام قدر در این
 همواره ازین باده چهار شراب و با نهایت سعی مانند غنایب و قایق شربت محبت خردار
 میباشد لهذا حکمی خاطر محبت خایر و همین صداقت با شرف پدیدار این اثر و الا و گنجی
 این بهر گران بهاد و تقریبات حسن و وسایل تحفه سلسله جناب این مرد و جلال رعایت
 می گرد و درین ایام خجسته آغاز فرزند و جام که به نیروی غایت بیخایت بیخ و من و جان
 و الطاف بی نهایت خالق میوه انسان بواب کامرا و خوشنویسی بهر چه امان
 کشاده و باب حصول آریک دهشت فلانی را از شایع آئین احتیاط روانه بر ممدی ارتباط
 همواره شاه مطلب و ابکام باده حر از سلطان جام باد نامه که بعد **المعزیز**
خان نوشته سماع سلطنت و اقبال بنیایه جهان و اجلا از باده
 روانی لاله انجوده نشایاب کامرا می جاوید باشد بعد از طی مساطر خوش صنایع انسان
 ماحر ملاقات از چند بروج المانع و صحیفه المهاری نگار که چون استفسار بگوئی دیگر جا
 سعادت اشمال و متان نعمت بهت شایان نظری قرض و اداسی آن نند و انصاف
 درین وقت که فلان آنه شده بود و تحفه که در نظر محبت و المان که در جلا و خوشنویسی

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷

بهار ربيع الثانی است که بار سال بن گذرد و دوستی محکم بدست آمد و در وقت مرخصی حاجات نماید و قدری از شیر آب بعلی که قفل و لبا را کلید یافت و در وقت چرخ را که سر جای قوت است چرخ را به چنگلی نمود و بعد از مدتی ازین صفت میگردید که با یکی با بشارت داد که میفرماید که یار که یار بی خمار محمودان محض بود و دست و پا از آتشانی را نسا بخش مسرت بی اندازد و خواهند نامی که بساطان و بخش نوشته تازه گلبرگ بهارستان دوستی میو خاخر میسر بودستان جن ملاقات لبیل و سنان طراز صداقت و مودت طوطی مرات صفا طبعی است صفت والا و نامه معلی در وقتیکه شواهد ملزم عاقل کام در خلوت سری حصول و محال قریب حصول از هر صفت است استه پیرایه بجز مرده ذات در کارند آینه مانند بنار چرخ و شمع بچشم منقش در و در زانی و دست روح خلعت محاشی جلالت و در بطا خوت یکتا دلی و محبت و اداسی سخنان لا و نیز صداقت دوستی و واقعه کجستی و سامعه گوشت آواز می اغیر می نمود و شکرانه و و مجمع سر و گردانید و نوار شاد و فتح اثمار آبدار مطالب است در آینه زاده و غنچه دل محبت منزل که آتش نه بهار بچنگلی است بختی نهاده و حال صهی و داد و رقیه اتحاد و بانیکه شیوه پاسداران کموز رموز باشد در حریم عت وجود اختیار معر او از غش نامحرمان مخدرات را در مصفا بود و واقع رموز می کند که بلیغ آن حرام بزبان سخن طرازان قابل امانت داری هم از و اهرام سرانده بود و موقوف عرض رسانید و بد حال سخنان مودت ساس است که در بزم ایلاف و اتحاد اگر از شش و بد نامی که بابو الغار سخنان نوشته رواج بوسنان جن عقیدت اخلاص شام بهارستان کجستی و اختصاص اعنی نامه مخالفت نشان صداقت عنوان ابوالغار می خان چنینکه ابواب بیت الحور کامیابی و کامرانی مباحث عنایات سبحانی بر جبهه آمانی و آمانی گوشت و شاید مطالب بآر و مرآت حصول حیره و وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شش و مطر شمع دریافت خاطر قدس قیاس گردید و تقو قیاس از روی کجستی و تنخواهی زبان خلعت عنبرین شام مشروط با دای آن ناطق گردیده بود و بنظر گیسو رسید انشاء الله تعالی در آن ابواب عبود مقرون بصلاح و دولت روز افزون سلطنت ابد مقرون با شاد بندگان که به خلافت با ایستادگان بارگاه فلک استباه حسب الفزان قضا جویان بقدر عزم خواهند رسانید گزارش

[illegible]

بعضی سخنان عنایت مشحون مرقمست مضمون لایعده تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه لایعده
 شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص و خاثر رسد بنویسد یا با و بگویند چنانچه
 مقاطع خورشید ضیا و ضمیر منیر بطن اعظم را متوجه انعام احوال حصول موجبات جاه و جاه
 دانسته مطالبی تاریک و آشفته باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول با
 و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع با و فتح با قلعہ قند با چون سلطان دارالملک
 ایجاد و تکوین و شهر با عرصه فصیح اعضای شہور و نین پیوسته نواب ہمایون با بابین حضرت
 و مبعوث بر اسود و احقر خاتم النبیین سید المرسلین خلاصۃ المار و الطین کہ مشکو و چراغ این دو
 ضیا و معدن این گوهر عالم را است بقضای آیه کریمہ و اکید و یحییٰ کم و بپاہ آسمانی چو
 مسعود نہانی مظاہرت و معاشرت می فرماید لہذا از بد و جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت
 و خلافت کبری کہ حدیث ہمیشہ بہار ایران باب تیغ و رخسان باطراوت دارد اکثر اوقات
 فتوحات عظمی قبل از تکلفن از اہل علم حضرت فرجام بارانہ و رؤوس اعادی چون
 مای رسیدہ پیش از جلوس و کیت با و رفتار در پای اقامہ ہر کس از تیرہ روزان کہ از
 نشانی برین شیخ اید فروغ بودہ پروانہ و از خرمن سنی باتش نیستی سوخته و نہال زندی
 مہوت شمارانند چار از ترکتوتات خاطر خود افروخته سبیل این حال مقوی این مقال کہ
 رین او ان از کمین خفا بہ پیکانہ ظهور رسیدہ و باعث عبرت نظر گیان گردیدہ است کہ
 از ان توانان ہندوستان از تاریکی نواب ہمایون با ابواب معلقہ قلعہ قند ہر را بجا لایعہ
 ان کشا باز نمودند مضطرب وار و ز فکر ملا فی و اندیشہ ہزارک میبود قبل ازین نیز از
 بب ولد رشید و معدائند خان اعما و اللہ ولہ خود را جمعی کثیر و جمعی غفیر و فیلان کو پیان
 اداستروا و قند ہار فرستادہ فی نبل مقصود و در کمال رسوائی و ضحیت مرخص نموده
 از بارہ نبل انخیال محال اورنگ زیب و سعد اللہ خان ابا کردہ انبوه فیلان کو شکوہ ہوا
 رخروش و مبارزان این پوش نقین نمودہ و خونیر با و از شکوہ لایعہ و سائر اولاد و
 ہ بجان جو شاد و رگالش این امر ساعی میبود چون بعد از رفتن چنانکہ رسوائی جانبا
 بگشت نمای پیرو جان شدہ بود و مذموب و آنچنین نان این از و نا باتش نیز بفرخی نام و فرخی
 شدہ

بعضی سخنان عنایت مشحون مرقمست مضمون لایعده تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه لایعده
 شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص و خاثر رسد بنویسد یا با و بگویند چنانچه
 مقاطع خورشید ضیا و ضمیر منیر بطن اعظم را متوجه انعام احوال حصول موجبات جاه و جاه
 دانسته مطالبی تاریک و آشفته باشند معروض دارند که صورت حصول و پیرایه قبول با
 و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع با و فتح با قلعہ قند با چون سلطان دارالملک
 ایجاد و تکوین و شهر با عرصه فصیح اعضای شہور و نین پیوسته نواب ہمایون با بابین حضرت
 و مبعوث بر اسود و احقر خاتم النبیین سید المرسلین خلاصۃ المار و الطین کہ مشکو و چراغ این دو
 ضیا و معدن این گوهر عالم را است بقضای آیه کریمہ و اکید و یحییٰ کم و بپاہ آسمانی چو
 مسعود نہانی مظاہرت و معاشرت می فرماید لہذا از بد و جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت
 و خلافت کبری کہ حدیث ہمیشہ بہار ایران باب تیغ و رخسان باطراوت دارد اکثر اوقات
 فتوحات عظمی قبل از تکلفن از اہل علم حضرت فرجام بارانہ و رؤوس اعادی چون
 مای رسیدہ پیش از جلوس و کیت با و رفتار در پای اقامہ ہر کس از تیرہ روزان کہ از
 نشانی برین شیخ اید فروغ بودہ پروانہ و از خرمن سنی باتش نیستی سوخته و نہال زندی
 مہوت شمارانند چار از ترکتوتات خاطر خود افروخته سبیل این حال مقوی این مقال کہ
 رین او ان از کمین خفا بہ پیکانہ ظهور رسیدہ و باعث عبرت نظر گیان گردیدہ است کہ
 از ان توانان ہندوستان از تاریکی نواب ہمایون با ابواب معلقہ قلعہ قند ہر را بجا لایعہ
 ان کشا باز نمودند مضطرب وار و ز فکر ملا فی و اندیشہ ہزارک میبود قبل ازین نیز از
 بب ولد رشید و معدائند خان اعما و اللہ ولہ خود را جمعی کثیر و جمعی غفیر و فیلان کو پیان
 اداستروا و قند ہار فرستادہ فی نبل مقصود و در کمال رسوائی و ضحیت مرخص نموده
 از بارہ نبل انخیال محال اورنگ زیب و سعد اللہ خان ابا کردہ انبوه فیلان کو شکوہ ہوا
 رخروش و مبارزان این پوش نقین نمودہ و خونیر با و از شکوہ لایعہ و سائر اولاد و
 ہ بجان جو شاد و رگالش این امر ساعی میبود چون بعد از رفتن چنانکہ رسوائی جانبا
 بگشت نمای پیرو جان شدہ بود و مذموب و آنچنین نان این از و نا باتش نیز بفرخی نام و فرخی
 شدہ

۳۹

۳۹

ایکجام دشوار و تمام منتهی و محض شکر این بیان بنام آنکه بحر خا سپاه و شکر قیامت
باعث تحریب بلاد و یکی معاش بر کثرت عبادی شد بصیر حکم ناهید این بحر سکنان جوهر و
این بیای میبایان و فروش نیامده بود بعد از آنکه متین گردید که گفته و باقی سومی تدبیر و
که سنجو نیای سوا علامه بود و آنکه هندوستان لامحال تقضای اجل مرکب اتی بحالیت و
خواهد بود حکم بحیث عساکر منصوره کرده مقرر فرمود که جمعی شیراز سپاه را سرگردانی
براسامعنائت الهی میشود آفتابان نروال شامشای جیح استعجال بحیث هم نگارده و
سیلار نیز با امر و عساکر عراق و آذربایجان شروران فرایا و حور و شند و المزمط و حور و
کدیو کرمان ساعی عساکر نصرت تو امان قیاب وانه شود الویه دولت و اعلام اقبال نزار و
و متفرع خلافت و حرکت اید انگاره تیره و زو بسبب آنکه طول عرض ملک محدود میگردد
و قطری از اقطار آن میباشد و حیث ایشان علی الفور در زمان آنکه هر چند و آنایات تمام
شد و میرفت بقدر یک عساکر جمیع مانند جالب القدر و در بردن شهر و جز و اندک و چون بود
نجم شمس و ده اوتار خان و سایر مستحقان بقتضای نیر و اوجلا و شد مرد و او ده بسیار از القوم
کنام را اداره طاعت با و عدم گردانید و بعد از آنکه توجه را بایات منصوره مانند شام و حور و
صبح عالم از قبل از طلوع غریب طاعت سوز خست سنی تمام سنی یکست شخص آواره و تدبیر ایات جلال
بنحو ای حدیث نبوی علیه السلام که قُضِيَ بِالْوَعْدِ مِنْهُ قَوْلُهُ اَوْرَثَهُ دَنِيًّا وَ دَنِيًّا وَ دَنِيًّا وَ دَنِيًّا
ریشانی و کمال بسیار شکاک طریق فرایا گردید و بسیار که چون بنهون و منتهی و
شکوه نویسد که آنکه سلطان ملک و اوتار خان خسروان و عود و ابتداء و
یا قده بداند که رسوا و خوانان رسوا و صحیفه امان تا شایان عین بنیست که در قلمر بیان
چرا که دست حضرت جبرائیل از وخته باشد از بال بر افشاندن و از طاعتان و
فروغ این چراغ انداز بایستی شنید و از که خستن پدید و دروغ نل حاسدان که
و با مرآت مآد و لای که متصل حکمت بالغه جناب کبریا و مکر و الهی نموده باشد که
آنکه از او آوازه و شستن در تمام برخاست و مستیز در آمده باشد این انتقال آنکه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

عنه

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲
 فیض علی صاحب
 بابہ گشت
 مبارک اللہ
 آدق وادیہ
 شہر اہل
 ۱۸

برونج چرخ خضر از رنگ بتی ریخته و از لیل نهار و در دخت برین حصار ستوار او بخت
منفتح ابواب مغلقه و این حصار را بدست کارکنان کشور شهو و بر گزیدگان ملک فتح
الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کار و آل الطهار او که استیلا اند خیا نچه کشا
در پیچ پناه بکمال انامل عمار کامل خیر البشر دیده و در آن دو برین ابر صدق انجمنی شایسته
و بر تافتن قفل آفتاب از باب منع مقدر بدست قدرت قاهره و سا کوثر برین محاسن
مفید و المنة که این منفتح جهانگشایی از ابای عظام و هلاک کرام دست بدست
کامیاب یون رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق انال بابا یار سحاب لطیف از
از غار طلوع خیر اقبال تسیم نسیم بهار و جلال ابواب مرام بر چهره دخت ظفر و جامه
گیری و جهان شام را بر عالم در است و با وجود نیروی سرخه صاحب قرا و قوت یزدی قیام
سلطانی پوخته سمیت الا و نیت اعلامی با مقتضای عدالت کامله و مروت شامله بران ضرورت
که موضعی لغفلت بی سپر مرکب سحر و جنود نامحدود و زنده نخت بشیبات لال انصاف
و مواظبت چشم غنودگان خج غفلت را بر سایه انتباه و آگاهی کرامت فراموش و ابواب دخل دار
امان روی کشا و بگیا که کشایم که بر کسیک بره مانده ویدار خود را بر این جهانیان رسان
از تقاضای خلل و تعرض اری و زلل مصون محروس ماند و اگر باغهای تیره کنی و بگشته کردگار
ازین سعادت محروم ماند اسیر سرخه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه که در و دریم انشور که عد
پیشکان رازبان عیش و سرور و ظلم اندوزان ظلمت شب و جور است امان اعمال اخبار الوهم
و خیال نباشد لهذا و حیلکه ابواب دولت اعلام فتح و نصرت بد بخوب حرکت میاید تیره
بست که کوکب اقبال شان از ظلمات چل مرکب در محاق بود و محض ضا جونی خالق
حال خلاصیتی از روز بازوی شوکت چهره دشتی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و اگر دود
پزوه تنانت حصار و رصانت دیوار را پر دیده ویدار آگاهی فضل زبان عجز اندودی
خود ساخته فرمان اجبلا و عان تلقی قبول نمودند تا آنکه مقتضای قیام سلطنت
و خلافت کبری جسمی از جنود مسعود را بهیچم آن مینان افتاء و اعدام آن کم کم کشا
غزایت و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان علی گری از محصور

است مشر و محقق برینیا دیاباب انحصار تو بر تو جالبید سیوت و دشان سپا جنگ باز و دست
 لشکر قیامت اثر بر انقوم مبسوط پادراز گردیده بنیان جو صغیر و کبیر جان سپر ازین بل
 ویران و کلاخ جرات و جبارت پر دلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و انداز شیوه
 این دو دمان الا و سلسله معلی است افتخار با ما اسلافنا الکرام بر ذمه سمیت فرض و رض
 عین میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از غیبت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال ابره
 و گاهی فرماییم که اگر گوش بوش با صغاسی فرمان احب الاذعان کشته قبل از آنکه کمر بپوش
 گشته عساکر منقلب بفرمانی از جند الهی الغالبی تصرف در بر و ج باره قلعه حصانیند از دلا
 و انقیاد و آید باز از اطاعت پیشگی و خدمت گالی آن ایالت پناه را با فسر انجراح
 مطالب و اسعاف آرب سر بلند می بخشیده هرگاه سواهی خدمت این ستان خلافت
 و سر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد تفویض حکومت تحلی از محال
 محرومه که صاحب صوبه آن محسوس و امثال اقران بل و ای ایران بندر و ستان توانا
 ممتاز و سر فراز فرماییم و اگر آرزوی وطن با لوف عنان تابان عزم صواب شد با نتیجه
 مشمول عنایت خسروانه فرموده رخصت لطیف از زانی اریم و در نظر کاراگان دانش
 و درست اندیشان نیکو روش ظاهر و نهیست که قولی باش طفره تلاش اگرشته شدن مجاهد
 پروائی نیست و در جماعلام ابر طر و مفول تمامان چنین تار و رانحه و مانع دشمن انکسار
 بهار توجع میدهند و معتمد و غور جوش قاهره و کثرت جنود با بره بدیه است که حصان خال
 اندیشان متصور و طاعت اند استیار اعدا لایقنای معتذر است و معدودی خند که
 ایشان در و نشن این چار و یوار استظهار دارد و برابر سپاه ایران بنسبت قطره دریا
 بخورشید جهان است و شرح فتح قلعه مبارک ایران زمان نواب خانان صنوان
 و استخلاص آن ملک پذیر از ایدای تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سازان
 اندک با مع سپر و جوان رسیده نوا بدیدید است که این تیغ و ده خاک را که میانجی آن بود
 پای ثبات و قرار افشرد و اندر پیش حملات این جیش منصوره که با صد ماتام و کجا
 شیرش سلاب جبار و مسمیت و لاف مساوات میزند با نسیات و یارانی قرار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في الدنيا والآخرة
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في الدنيا والآخرة
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في الدنيا والآخرة
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في الدنيا والآخرة
أجمعين

باد کسر هم دم ^{۱۲} **س** ^{۱۳} **س** ^{۱۴} **س** ^{۱۵} **س** ^{۱۶} **س** ^{۱۷} **س** ^{۱۸} **س** ^{۱۹} **س** ^{۲۰} **س** ^{۲۱} **س** ^{۲۲} **س** ^{۲۳} **س** ^{۲۴} **س** ^{۲۵} **س** ^{۲۶} **س** ^{۲۷} **س** ^{۲۸} **س** ^{۲۹} **س** ^{۳۰} **س** ^{۳۱} **س** ^{۳۲} **س** ^{۳۳} **س** ^{۳۴} **س** ^{۳۵} **س** ^{۳۶} **س** ^{۳۷} **س** ^{۳۸} **س** ^{۳۹} **س** ^{۴۰} **س** ^{۴۱} **س** ^{۴۲} **س** ^{۴۳} **س** ^{۴۴} **س** ^{۴۵} **س** ^{۴۶} **س** ^{۴۷} **س** ^{۴۸} **س** ^{۴۹} **س** ^{۵۰} **س** ^{۵۱} **س** ^{۵۲} **س** ^{۵۳} **س** ^{۵۴} **س** ^{۵۵} **س** ^{۵۶} **س** ^{۵۷} **س** ^{۵۸} **س** ^{۵۹} **س** ^{۶۰} **س** ^{۶۱} **س** ^{۶۲} **س** ^{۶۳} **س** ^{۶۴} **س** ^{۶۵} **س** ^{۶۶} **س** ^{۶۷} **س** ^{۶۸} **س** ^{۶۹} **س** ^{۷۰} **س** ^{۷۱} **س** ^{۷۲} **س** ^{۷۳} **س** ^{۷۴} **س** ^{۷۵} **س** ^{۷۶} **س** ^{۷۷} **س** ^{۷۸} **س** ^{۷۹} **س** ^{۸۰} **س** ^{۸۱} **س** ^{۸۲} **س** ^{۸۳} **س** ^{۸۴} **س** ^{۸۵} **س** ^{۸۶} **س** ^{۸۷} **س** ^{۸۸} **س** ^{۸۹} **س** ^{۹۰} **س** ^{۹۱} **س** ^{۹۲} **س** ^{۹۳} **س** ^{۹۴} **س** ^{۹۵} **س** ^{۹۶} **س** ^{۹۷} **س** ^{۹۸} **س** ^{۹۹} **س** ^{۱۰۰} **س**

بودی باغی و نه ^{۱۲} **س** ^{۱۳} **س** ^{۱۴} **س** ^{۱۵} **س** ^{۱۶} **س** ^{۱۷} **س** ^{۱۸} **س** ^{۱۹} **س** ^{۲۰} **س** ^{۲۱} **س** ^{۲۲} **س** ^{۲۳} **س** ^{۲۴} **س** ^{۲۵} **س** ^{۲۶} **س** ^{۲۷} **س** ^{۲۸} **س** ^{۲۹} **س** ^{۳۰} **س** ^{۳۱} **س** ^{۳۲} **س** ^{۳۳} **س** ^{۳۴} **س** ^{۳۵} **س** ^{۳۶} **س** ^{۳۷} **س** ^{۳۸} **س** ^{۳۹} **س** ^{۴۰} **س** ^{۴۱} **س** ^{۴۲} **س** ^{۴۳} **س** ^{۴۴} **س** ^{۴۵} **س** ^{۴۶} **س** ^{۴۷} **س** ^{۴۸} **س** ^{۴۹} **س** ^{۵۰} **س** ^{۵۱} **س** ^{۵۲} **س** ^{۵۳} **س** ^{۵۴} **س** ^{۵۵} **س** ^{۵۶} **س** ^{۵۷} **س** ^{۵۸} **س** ^{۵۹} **س** ^{۶۰} **س** ^{۶۱} **س** ^{۶۲} **س** ^{۶۳} **س** ^{۶۴} **س** ^{۶۵} **س** ^{۶۶} **س** ^{۶۷} **س** ^{۶۸} **س** ^{۶۹} **س** ^{۷۰} **س** ^{۷۱} **س** ^{۷۲} **س** ^{۷۳} **س** ^{۷۴} **س** ^{۷۵} **س** ^{۷۶} **س** ^{۷۷} **س** ^{۷۸} **س** ^{۷۹} **س** ^{۸۰} **س** ^{۸۱} **س** ^{۸۲} **س** ^{۸۳} **س** ^{۸۴} **س** ^{۸۵} **س** ^{۸۶} **س** ^{۸۷} **س** ^{۸۸} **س** ^{۸۹} **س** ^{۹۰} **س** ^{۹۱} **س** ^{۹۲} **س** ^{۹۳} **س** ^{۹۴} **س** ^{۹۵} **س** ^{۹۶} **س** ^{۹۷} **س** ^{۹۸} **س** ^{۹۹} **س** ^{۱۰۰} **س**

باد کسر هم دم ^{۱۲} **س** ^{۱۳} **س** ^{۱۴} **س** ^{۱۵} **س** ^{۱۶} **س** ^{۱۷} **س** ^{۱۸} **س** ^{۱۹} **س** ^{۲۰} **س** ^{۲۱} **س** ^{۲۲} **س** ^{۲۳} **س** ^{۲۴} **س** ^{۲۵} **س** ^{۲۶} **س** ^{۲۷} **س** ^{۲۸} **س** ^{۲۹} **س** ^{۳۰} **س** ^{۳۱} **س** ^{۳۲} **س** ^{۳۳} **س** ^{۳۴} **س** ^{۳۵} **س** ^{۳۶} **س** ^{۳۷} **س** ^{۳۸} **س** ^{۳۹} **س** ^{۴۰} **س** ^{۴۱} **س** ^{۴۲} **س** ^{۴۳} **س** ^{۴۴} **س** ^{۴۵} **س** ^{۴۶} **س** ^{۴۷} **س** ^{۴۸} **س** ^{۴۹} **س** ^{۵۰} **س** ^{۵۱} **س** ^{۵۲} **س** ^{۵۳} **س** ^{۵۴} **س** ^{۵۵} **س** ^{۵۶} **س** ^{۵۷} **س** ^{۵۸} **س** ^{۵۹} **س** ^{۶۰} **س** ^{۶۱} **س** ^{۶۲} **س** ^{۶۳} **س** ^{۶۴} **س** ^{۶۵} **س** ^{۶۶} **س** ^{۶۷} **س** ^{۶۸} **س** ^{۶۹} **س** ^{۷۰} **س** ^{۷۱} **س** ^{۷۲} **س** ^{۷۳} **س** ^{۷۴} **س** ^{۷۵} **س** ^{۷۶} **س** ^{۷۷} **س** ^{۷۸} **س** ^{۷۹} **س** ^{۸۰} **س** ^{۸۱} **س** ^{۸۲} **س** ^{۸۳} **س** ^{۸۴} **س** ^{۸۵} **س** ^{۸۶} **س** ^{۸۷} **س** ^{۸۸} **س** ^{۸۹} **س** ^{۹۰} **س** ^{۹۱} **س** ^{۹۲} **س** ^{۹۳} **س** ^{۹۴} **س** ^{۹۵} **س** ^{۹۶} **س** ^{۹۷} **س** ^{۹۸} **س** ^{۹۹} **س** ^{۱۰۰} **س**

۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰

فتح و قدرت است بان ایالت پناه هفت فرموده صوب طران سال موبی بر نمی
 که میرزا مقیم کتار در یکمیکری هست نوشته مرز امیر
 کتار در خاصه شریفه بصفوف توجبات شاهانه و الوان نواشیات باو شاهانه افتخار و
 امتیاز یافته بداند که از اینجا که ارق عنایات از و سبط است اوقات علم نری از بدو طلوع نری
 چنانسانی و مبداء ظهور کوکب عالمات جبرانی چراغ اند فروغ اند دولت والا را از احوال
 کتار که فیما بین صاحب سر فروخته و قلوب عادی تحاش طبعیت را پروانه وار بازش بسته
 انان اتیج فروزان سوخته چو سبزه البواب کاتیا و عشرت اندوزی به مسامحی بانی
 زوی فستیان این دولت والا باز و دست قدرت را و لایمی دولت مصون که دولت
 حلق مطاوب از می باشد و درین بایم سعادت افلا و فرخنده فرجام بود استکار باو
 عنان ماز و دران بهشت نشان که از خدای تعالی ملک فوج الغضا ایران بل گلشن جهان
 با تیارانهاره الوان با صبر از مار و صفت صید شکار و در عنان تابیت والا کشته قضا
 این صلیقه همیشه بهار مضرب سوا قات اسمان کردار محو ششم شاد و دران خوش شید
 گردیده چون از تار یکدیگر اوقات مراسم بندگی از خدمت والا درگاه معلی جدا گشته
 حرفه شکر کیفیت سوا قات خلیج انحدود و احوال سعادت اشتهال سلطنت مجلات پناه
 فلان بدرگاه فلک شهباه نغمه و خاطر دریا مظاهر ضیاء نظیر و ضمیمه ملکات ماطر البها
 متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه مومی الیه باشد اگر ان تبارک حضرت بیود
 رضت انفراد حاصل نموده روانه می شده بهشت فیها والا اخبار صحت مزاج و تحفه
 سامی و دوستگامی جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرض شد است نموده و
 پایه سر خلافت مصر نماید و در حین خض شدن باو شاه والا جاه مومی الیه الهما نماید
 که حب الحم علی و در بحر میل باو درم رود و خوش جلوه باد و نفر فیلبانان اجر سر الملک
 و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نمایند همراه باو در مدینه که داشته باشد عرض نمود
 بعد از آنجا و شرف ابعاف مقرون نشاند **فرستاد محمد علی محمد علی**
 الدوله چون قابلیت بود و حصول استعداد و ادب و حلیت آثار نظاره تربیت و خدمت

۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰

۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰

غایت خاصیتی است که بر تو بهر منیر مقتضای آن گل را در رک شاخ رنگین و قیاس و قیاس
 را در صلب کان سنگین بنیاید و همین معنیست که انسان را از زمره امکان و معشر اعیان خارج
 امتیاز بر سر میگذارد و در مقابل حل و عقد امور بکف کفایت و قبضه و در اثرش میسازد و قیاس
 گوهرش نیست که در کره قطره نارین میان بسته است و عروس حلیه نشین تبتا است
 که طرازنده پیرایه وجود و در انتظارش نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی ساسی را
 تار نیست بی تو و در خیال ایوان فیج الارکان بر ریگ وان و است بسو و اگر آتیه قابلیت
 صورتی مقبول طبع جلوه ظهور نیاید و اگر آتیه آمدگی و اسطه بگوید حسن وقوع استیانتا
 حجاب از چهره ظهور نیکشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه و در بر
 عینک را از مرصعهای طینت رتبه مقدم بر پیش از باب نظر لند افروغ غایت انوار
 مایون ما که چون تابش آفتاب عالم اثرش تمام است مقتضای الناس
 معادن ک معادن اللّٰه ک الفضة بعضی از سبب کان بعلمت
 قابلیت مواد و حصول استعداد بر تبه والای قریب از میسازد و پایه قدرت از انوار
 می افزاید و مصداق این کلام و مصدق این ام صورت احوال فلاست که از نار حلیه
 انظار احسان مهبط فیوضات بیکران گشته یونما فیو مابل آنا فاما بمقتضا طیس حسن خدمت
 کار وانی و کفایت جذب آثار محبت بیشتر از بیشتر نیاید و یکی از جواب امور مکتومه کار
 اندیشه آن خلاص میشد از معدن خواص قیاس پیشکاه ظهور و وقوع جلوه گر و بد معادن
 و فقره ملک ایر نیست که از عهد پاستان الی الآن نشان آن ویرین یار ثانی عتقاد
 وجود کمیایمی بود و صورت وقوع آن در آینه احتمال نیز بدستوار می چهره نمود و در عهد
 و ایام کفایت وزارت پناه مومی الیه مستی بجای اسم از کشا و این معاطا هر گرد و در آینه
 این امر غریب از حد و در دم تا و بهمنه فرنگ رسید و باز آشی این خدمت سخالی و در
 مومی الیه راجده و منظور انظار احسان الطاف میبایان فرمودیم و هر میکده در نا
 طلب مع لانا محمد محسن کاشی نوشته شده مولانا محمد محسن
 بیکران خسرانه مستمال بوده بدانکه چون پاسداری شکر بر خضری مبارکی انعام و در

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

باشد و خواه باطنی و آلاء علم
 مقادیرش مغایرین باشد
 و این هر بیت معدون می خورد و است
 آواز سبزی چک گویند که
 مکتوب منجی پوشید
 جمع معدون می گویا
 تا از فغانی داشت کسود منجی
 و کسی جای اسم او نمی جوید و او از نام
 نمی آید و زنی بدین نیست ای معادن
 که اندر منجی فکریا
 که اندر منجی فکریا
 که اندر منجی فکریا

در خور اکرام مكرم مي باشد چنانچه هر جزئي از اجزاي موجودات و هر فردى از افراد كائنات
مرآت تماشاى شادمانى و عاوجت واضح اين متمنى است از وجد و ام حرم گردان
چون آفتاب عالم تاب روشن است كه سهر گرم اين آرزو و از ذكر ديام و ريانيد است كه
گيرنده اين جست و خيز و از اين قرار برگردى كه از درگاه عنايت كرم مطلق با عطا گوهر انبيا
مذهب حق الله ثابته عشره و مائرواى الفاعل ليشه كه عده عطا يا زنده و زايانج شده عطا
اختصاص يافته باشند رعايت نمينى بيشتر از ديگران لازم و مراعات آن فرض
است و چنانچه اين فرقه و الا طبقه معلى مشغول الفقه اين دين واجب الا ديانا بر واقع
رموز عرفان و عار جان معارج ايقان نير و نديست يندار مى كيش تقطير و بيدار مى خيز
عين عيني من است كه معاشرت حارسان تقوى و شريعت و حافظان گوهر نديست ملت نمايد
و نديست احمد و المنة كه نواب كامياب بايونان را از آغاز طلوع نير عظمت اقبال عرفان نيز از نما
جاء و جلال سوسنة معاونت نمايد حضرت رحمان خالق زمين آسمان اشاعا موديسو كى كى
يقين منظور نظر اصابت اثر ميباشد و در نوقت كه تقويت انبىام و اتمصال انبىام بر الف بايم حجاب
مطلع نظر الا و مكرموز خاطر معلى است كه كاهى نماز جماعت كه در حقيقت دايى و دين اجربى
جدول مومنين است قيام نمايد ميبايد كه چون بر مضمون اجب الا و جان اطلاع حاصل نمايد زنده
اميد و ارى روانه و درگاه جهان پناه شده بقديم اين امر شريف را كه در حقيقت استر صفا و ا
صورت و نصيت عده عبادات و خلاصه طاعات و اندر قميكه محبت خلعت
محمد بيك اعتماد والد و له نوشته شده انجشايده پيرايه و وجوه كسوت
ار استگان نيزم شه و كه فلک الا و لباس طلس و بر جزو رشيد رتاج فروع بر سر است
حكمت ثالثة و فحاشى قدرت كالمه هر فردى از افراد كائنات و هر جزئي از اجزاي كائنات
صفحات كمال آئينه پيدايى ذات عديم المثال خود نموده از ذره تا خورشيد جهان را و از ذره
انچه مشابهن و دیده دریافت بينايان به موز انفس افاق كه چشم بصيرتشان به كل اسرار مومنين
گرد و هلكى فرخنده برآيه كه از انعام عالم مفضل منعام يافته اند مگر گرم اين كتاب و دين ارام اين جست و خيز
خورشيد رافع در ترش كه محل را و در كان و غنچه را و گلستان جامه رنگ نموده و بر دره بار بار

[illegible]

پایی ترو از غطره زدن با بدار است که عریان تان عصان بجای راجع بحاکم
 رساند و بطور مخفی وصول اند عوی و بادشاهان ایشان و خسروان فرمان که غل حضرت
 و انشا فلک اعتبار اند از سایر افراد کانیات بیشتر تواند بود که خلال امحاکات شخاص می نام
 متابعت ذات کار است تخم و چایچه قابلیت بود و در ساهت و تقیاس عیانت و غایت
 میباشد شایستگی خدمت مخصوصیت نیکان خیر جاگب عطا یا خسروان ایشان میگردد و نیکان
 بطور خلاص بند و حزن نیست و تخصص کار و انی عالیجاه محمد گنبد یر و دیوان اشته از غل
 و خسرو از اطراف بادشاهانه شامل حال فرخنده مال شکر الیه فرموده از ابتدای اسرار امروزی
 دست انوار پوشیده توایون که در ایام نظارت بیوات سرکار خاصه شریفه بانجام شتار الیه
 در محبت فرموده بودیم بهر طور بوزارت پناه موی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام توهم
 علیه را در وفات خود ثبت نموده از نشانی تغییر و تبدل معون محروس اند و صاحب جملات
 بیوات بر ساله اصل ساخته و عیده شناسند رسمی که جهت خلعت مزاج
 شفیق منجم نوشته چون نجوم سماهی سلطنت و مختاری و اقباب جهاناب فلک غلط قیام
 اعمی بادشاهان اسبابان و خسروان که اکثرا که شهاب ثاقب ولت شان بر قدر اول
 فلک الائی دبتری و بطور اید النور کمال شان نصف النهار بلند آخر نیست در و دیده صد
 بندهان فلک اشش و محطی کسانان و جنبش خاصیت بهر دو خشان خورشید تابان میباشد
 و چایچه اقباب جهاناب مد نظریشان بکاسن ایام بوستانی و دایچه شناسان طالع
 وقت نور و زنگه را با توایب مختلفه و پیر آنها مسکینه الفوایم نخست نمای شاعر و صفای
 امتیاز از الاشتبار قلم و نو بهار می سازد و بزم است بهت حق شناس خیر و حب و لازم است
 که رعایت حال جمعی که چهره اشال یده اخلاص مندی را به طلال تصاع اقباب جهاناب
 وجود و افراجه و فواب همایون مانوده باشند تا یم نند و زین وقت بنابر شفقت شما مانده و بار
 ملک المنعمین من راجع شفیق منجم خاصه شریفه توایب پوشیده روز و تحویل با تاوت پناه مذکور اول
 فلان شفقت فرمودیم و **فرستادیم رغال طبعی** چون حکیم علی الاطلاق کانیات
 ابدان زمین سوات که آورده و سر آیین انواع حیوان و دوق و فاق انسان و او و غصان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

AF

برتر ۱۳

میگرد و اگر رفت و رُوب انفس که فرشت و لشرای سلطان است دست از کار کند
 لغتش ضایع و مهمل میشود و این نجاست که فرمانروایان اقلیم صورت که راه بد قانون معنی
 همواره در تعمیر باطن بندگان صافی نباشد و اخلاصندان درست اعتقاد و کوشش میشود
 و نقد الحمد که نواب مایون بار از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته منظر نظرافضا
 اثر داشت که هر یک از بندگان فراخ رقابت مواد کسب استعداد از آفتاب اجناس
 اقبال استفتاء استفاضه نمایند لهذا فلان از یو را احسان سر بلند ساخته و بنا
 بر قلمی نوشته خیر و ان نشان و موز خوانان لوح امکان که در دبستان و علم آفر
 آگاهان بنصب خلیفگی سرور از نهجی صدق انتمای من عرف نفسه فقد عرف ربه
 ازین کتاب سماوی رموز استمارا سر میخوانند و خوا مضلین شکلات را کوب میدهند
 این فقر حکمت را علم با موز ضروری حضور می برانند حضور معلومات در دیده محقق
 میبایست در قسمت عدل نعمت بعدیل روح و منبسط بودن آن در اعصا کابینه
 نسبت معلوم است که احسان انعام با دشمنان نظریه کارکنان بندگان نیز عام میباید
 و از اعتدال فرج که شایسته میزان صحت است ظاهر میگردد که ریاست عامه نیروی
 نواری تمام میگردد و از ترو و انفس که در خواب و بیداری بر یکدیگر است بقدری سران
 بموقوف خدمت ملوک معلوم و از بخشش نص که سطر خوانای این صحنه قدرت است پیوستگی و ج
 بد امر و دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور الادب الهی سلوک رئیس مقرر شده و از خدای
 سلطان قلوب به ترو و انفس و جوب پرورش احوال خدمت گاران مرا می خیر و خرد
 موبد است و نقد الحمد و المنة که از بد و جلوس او رنگ سلطنت و اقبال ابتدای است
 عفت و اجلال یکی محبت و الانبیت معصوف بر است که بندگان چون گاه
 پیشگاه محو و بار یافتن بزم قرب حضور خصوصا از فوائد احسان انعام محفوظ و بهر
 گردانند انبار بر نفقت ثنائیه در باره فلان نیز مودیم و سیاحه رزمیکه حبیب
 وزارت شخصی نوشته گز روزیکه در دارالعبادات امکان صحنه وجود
 بنیام بندی و وجود انوعان کتافی ملک نشان اشتغال نموده از مطوع بملوک ظاهر کرد

۵۵
 در این کتاب سماوی رموز استمارا سر میخوانند و خوا مضلین شکلات را کوب میدهند
 این فقر حکمت را علم با موز ضروری حضور می برانند حضور معلومات در دیده محقق
 میبایست در قسمت عدل نعمت بعدیل روح و منبسط بودن آن در اعصا کابینه
 نسبت معلوم است که احسان انعام با دشمنان نظریه کارکنان بندگان نیز عام میباید
 و از اعتدال فرج که شایسته میزان صحت است ظاهر میگردد که ریاست عامه نیروی
 نواری تمام میگردد و از ترو و انفس که در خواب و بیداری بر یکدیگر است بقدری سران
 بموقوف خدمت ملوک معلوم و از بخشش نص که سطر خوانای این صحنه قدرت است پیوستگی و ج
 بد امر و دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور الادب الهی سلوک رئیس مقرر شده و از خدای
 سلطان قلوب به ترو و انفس و جوب پرورش احوال خدمت گاران مرا می خیر و خرد
 موبد است و نقد الحمد و المنة که از بد و جلوس او رنگ سلطنت و اقبال ابتدای است
 عفت و اجلال یکی محبت و الانبیت معصوف بر است که بندگان چون گاه
 پیشگاه محو و بار یافتن بزم قرب حضور خصوصا از فوائد احسان انعام محفوظ و بهر
 گردانند انبار بر نفقت ثنائیه در باره فلان نیز مودیم و سیاحه رزمیکه حبیب
 وزارت شخصی نوشته گز روزیکه در دارالعبادات امکان صحنه وجود
 بنیام بندی و وجود انوعان کتافی ملک نشان اشتغال نموده از مطوع بملوک ظاهر کرد

در این کتاب سماوی رموز استمارا سر میخوانند و خوا مضلین شکلات را کوب میدهند
 این فقر حکمت را علم با موز ضروری حضور می برانند حضور معلومات در دیده محقق
 میبایست در قسمت عدل نعمت بعدیل روح و منبسط بودن آن در اعصا کابینه
 نسبت معلوم است که احسان انعام با دشمنان نظریه کارکنان بندگان نیز عام میباید
 و از اعتدال فرج که شایسته میزان صحت است ظاهر میگردد که ریاست عامه نیروی
 نواری تمام میگردد و از ترو و انفس که در خواب و بیداری بر یکدیگر است بقدری سران
 بموقوف خدمت ملوک معلوم و از بخشش نص که سطر خوانای این صحنه قدرت است پیوستگی و ج
 بد امر و دولت سلاطین مفهوم است ازین منشور الادب الهی سلوک رئیس مقرر شده و از خدای
 سلطان قلوب به ترو و انفس و جوب پرورش احوال خدمت گاران مرا می خیر و خرد
 موبد است و نقد الحمد و المنة که از بد و جلوس او رنگ سلطنت و اقبال ابتدای است
 عفت و اجلال یکی محبت و الانبیت معصوف بر است که بندگان چون گاه
 پیشگاه محو و بار یافتن بزم قرب حضور خصوصا از فوائد احسان انعام محفوظ و بهر
 گردانند انبار بر نفقت ثنائیه در باره فلان نیز مودیم و سیاحه رزمیکه حبیب
 وزارت شخصی نوشته گز روزیکه در دارالعبادات امکان صحنه وجود
 بنیام بندی و وجود انوعان کتافی ملک نشان اشتغال نموده از مطوع بملوک ظاهر کرد

و دارند عادت عدالت عادل مطلق بران خجریان یافته که افراد شکسته انسانا برشته
 اطاعت باو شانان عظیم ایشان شیرازه انحاء و معنی اعتدال حقیقی که مضامینی حدت مطهر
 است نزدیک گرداند بنابر ذمت بهت باو شانان وی الا قدر که سایه اندازد بر تو انوش
 کمال الصفات اند لازم که بحیث مرعات اینی در هر محلی از محال محالک محروم و سه حسی از بند کار
 که تصف نصفیت بابت و دیانت بود و باشند معین فرمانید که مهام رعایا به نیر و
 کار دانی ایشان منظم و مثل جمعیت شان ملتم باشد و چون آثار راستی و کار و از و جانا
 احوال غلامان انعم و لایح است شده از عنایت ایشان شامل حال مشار الیه سر مودت
 و **دیباچه رنجی** چون حکیم علی الاطلاق که در و انسان کبریا که عبارت از عالم احسان
 از اخلاط اربعه طققات اعصار غمیه بوالید و جواج کانیات ترکیب نموده وجود باو شانان
 رفیع الکمان را در مزاج این انسان عظیم ایشان خبر که حرارت غریزی که شیرازه ارتباط
 اجزای ابدان است مقرر داشته که سیاحتی این بیچاره قدرت الهی اوضاع عالم کارا
 منظم و مثل وجود و کمالات قنوم باشد چنانچه مظهر حرارت غریزی که در بر امور بدن و طبیب
 بیمار آن معموره تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان منشتر می باشد همچنین
 رعایت و مراقبت جمعی از باب کمال که بوضوح دماغ چراغ افرور خا نوا حکمت و
 فضیلت گفته زبانه ان طبعیت مزاج و نفس شناسی شخص تدبیر و علاج شده باشند
 و بکار خسران گردون که ریاض ملک عموم ناس اند بر ذمت بهت قدر شناس
 واجب و لازم و فرض و تمهید است و **دیباچه رنجی** غلامان بدانند که چون بر
 سوزنی از موهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ازض و سمار لشکری خاص باشد
 که بدون این بدان از عهده لشکر گزاری بر آمدن تسهیل می باشد چنانچه لشکر گزاری
 زبان عبارت از است که پوسته محمد حضرت رب العزت رطب اللسان بوده با بر او
 مامین محمد خالق مطروف و طهر و ازین جهت دل صوت و حرف چمن عبودیت از
 و سرب دارد و لشکر در دست و غنا آنکه فقر و سبکین را بریزش و بهم و دنیا در دایا
 حواس از خاک نعلت بر دارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت الاسطنت جهاننا

[illegible]

و پیلوهای و پاسپانی است که همه اوقات از احوال امور مملکت و ملک داری و معنی
و فقر او را خبر دار بوده و در کمال تقیظ و دیداری مطلب حضرت باری شهنشاه نمایند
چون رعایا را خدمت آن نیست که مطلب خود را بواسطه از دران محالیکه در اقاخصی ملای
حاکم خود باشد بعضی مقدس ساینده از خوان عدالت بگذرانند و خواهند
بنابر سهولیت وقوع این امر هم مغفرت فرمودیم **رقمیکه جهت اجرای اب**
و سیورغال محمدی است اعتمادالدوله نوشته و بیان گشت زار و
کانات و عارش نهال سنی موجودات که مزاج آسمان از بسیاری قدرت باطنه او
و نهال بان با شمار گنجین سکر و سپاس بار و دست از اجرای عیون خورشید ماه که با
یکینی سبار و خزان حدایق سپید و سیاه است چراغی در راه نظاک اهل بنش افروخته و جهان را
روشن ترین جی راه ویرم آبادی امیخته که با حیا ی اراضی اسوات که بهکاری حضرت
سجاد و اجرای عیون و فوات که شبیه مجرزه جناب مقدس سی است هم چراغ تحصیل و
حلال افروزد و هم و خاشر شوبات اخروی اند و زنده از آنجا که حیات غذا افروزان
بل انواع حیوان را بالاشراک حاصل و اقدام برین امر بحیات شهنشاه عدالت سلطانین
با یکین شکست و حقیقت اشتغال بشیوه ستوده حریت اقدیم وجود و هندی حیات اوست و بلیه
بر عدالت فرمانروایان و وقوع امنیت است و چنانچه شتملان این شغل متبل در ابقا و کمال
خسروان کردون توانان حتی ثابت میباشد بر دست بهت بادشاهان و الا نشان و حرم
لازم است که در مقام پادشاه و آینه تلافی این سکیونبندی بر وجه آن ساینده تخصیص و صوکیه حرم
و صدق نیت موروثی و مکتبی نیز علاوه آن شده باشد **رقمیکه جهت اجرای اب**
مرزا مهدی نوشته و در دیوان از این نشان فرمان اعطای مکتبی خلیفه تهرانی
و صاحب قلم مشرعی بظهور آن فی ذلک لآیات اقدس که طواریکندای شب روز رانرا
هر آفتاب دماه نهاده و وفرو وجود را با فردا مگویند ترتیب ترمین داده از روزیکه فرمان
نصب الای جهانبانی را بکفر اعراضی رت بهت بی ملک لا یستیع لاحد من بعدی
موضح فرموده فرمان رود انام را در فرود خلود و اوم بنام نامی دوم سابع نموده

و بیوهای و پاسبانی است که همه اوقات احوال امور مملکت و ملک داری و مینظر
 و فقره در عیایا خبر و آورده و کمال تعظیم و بیداری مطلب حضرت باری شتغال نمایند
 چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بواسطه از بین محالیکه در اقامتی بلاد
 محالک و موده باشند بعضی مقصدین ساینده از خوان عدالت بنگاه آذوقه نهند و مهند
 بنا بر سهولیت وقوع این امر هم مقصود بودیم **رقمیکه جهت اجرای اب**
وسیورغال محمد سیب اعتمادالدوله که نوشته و بنگاه گشت زار بود
 کانیات و غارش نهال هستی موجودات که مزاج آسمان از بسیاری قدرت بانه او
 و نهال بان با شمار کجین بکر و سپاس بار و رست از اجرای عیون غور شد و ماه که با
 یکینی بهادر و خزان حدائق بشید و سپاه است چراغی در راه تفکر اهل نبش افروخته و جهان باز را
 روشن ترین جی راه و رسم آبادی اموخته که باجیای اراضی اموات که بهکاری خست
 مسجا و اجرای عیون و فوات که شبیه عجزه جناب مقصدین سی است هم چراغ تحصیل
 حلال افروزد و هم و خاست شوبات اخروی اند و زنده از انجا که احتیاج غذا افراد انسان
 بل انواع حیوان را بالاشترک حاصل و اقدام برین امر حمایت شهنه عدالت سلاطین
 با کین شکست و حقیقت اشتغال بشیوه ستوده و هر است افقید وجود و نوری حیات اوست و کینه
 بر عدالت فرمانروایان وقوع نیست است و چنانچه شغلان این شغل بشل در ابقا و تحمل
 خسروان کردن توانان حتی ثابت میباشد بر دست بهت بادشاهان الا نشان و حاجت
 لازم است که در مقام پادشاه آمده تلافی این بکونندگی بر وجهی حسان بید تحقیق در هر یک که جز
 و صدقیت موردی و مکتبی نیز علاوه آن شده باشد **رقمیکه حضرت مرحوم**
مرزا مهدی نوشته در دیوان از ان نشان فرمان اعطای کشتی حلقه و نهاد
 صاحب قمشه و حلی بظهور آن فی ذلك الايات الاولی الخ که طو مار بندای شب روز ناز را
 هر آفتاب و ماه نهاده و فرود و با افراد مکتوبات ترتیب فرمید و داده از روز یکفر
 منصب لای جانانی را بکفر اغرای دت هب لی ملک لا یمنع لاحد من بعدی
 شرح فرموده فرمان روای نام را در فرموده و دوام بنامی دوم سال جمع نموده و کجی

در آن کسر
 ۵۳
 قتی مایه در ۱۲
 زانکه این کسر نورانی است
 ۵۴
 شاد ۱۲
 بود و این کسر یعنی شاد ۱۲
 ۵۵
 بازم کسر را به کسر می نویسن
 شاد ۱۲
 ۵۶
 منقش
 صاف و هم جا که جلوه
 ۵۷
 در آن کسر
 ۵۸
 در آن کسر
 ۵۹
 در آن کسر
 ۶۰
 در آن کسر

بر عالمیان و مستغنی از شرح بیانت اراده خاطر والا طبع معلی خلق بدان میباید که صیفت این انجاء را در
ایستادگی تازه بلند آواز گشته اند تا کار این پیوند دوستی عزت و اوراق سعادت انوار کام مطلب اعلیٰ نبیند
این سلسله جلیله شیرین گردد و تبلیغ این دعا در عهد و تقریر بقراب حضرت اعلیٰ العالی بنده زاده قدیم مرزبان
مکن بار شده و معرب حضرت موسی الیه صیحن صدر و یزید فرمان جلی الشان الجبذغان معروض نمیشد که کتبم
آن قیام نموده و چون آن سادت دیالت پناه ثانیست نیست که از استان خلک بنیان جمیع خدایان
الافران سرفراز گردد و میباید که شاید فرمان با اتفاق معرب حضرت فزورد و محل اظهار و اعلان برای غیر زب
پوشیده اگر صد و نامه الا و حقین معتمدی از بنندگان گاه معلی جهت انجام این ام لازم باشد بوقت عرض
رسانند که درین باب این چهار فرامی بندگان منسوبان آیند و کت ابد مدت و دوران کت بقصد سائر خدایان بنده
و خزار العبادیت بیخایت شایسته ای مطمئن است که خدایات پندگی خود را بیشتر از پیشتر منصفه نموده
و بدعیات خود را بوقت عرض رساند که زیور قبول حصول مخلی گردد و در میکمه به بوقاق سلطان
افندی چاقی اقای و رایام ایلمیکری بند نوشته آثار پناه بود و اوراق سلطان بیخایت بیخایت
و محبت بی بهایت یاد شایسته نظر و سرفراز و ممتاز بوده و بدانکه عرفیه که در نیوت معصوب ففت معالی پناه
علی قل بیگ بدرگاه جهان پناه و استان خلایق امید گاه متبلر خوشنودی از الفا پناه و لا جا گرد و آن گاه شایسته
سپاه فرستاده و در گام میکمه گلهامی مجوبی در کون خزان صاحب قدرتی بریزش سجا غیایت سجا شکفته و گرد و عیار
و موانع عشق و عشرت بنام الطاف الهی فته و ولات اطراف در و باره جلال عرش شان سلاطین کین
بهشت مشاکل مانند ساغر خدایت در دوران و دند بفر کسبیا اثر رسید بر گپان که بدقت ارسالیافته بود و تخصیص
لاهور نخی قلمی نو بهار و اراخلد بزم ارم نشان سر سبز و ریاق ارد گردید نایز عرش شایسته و باره آن غلام اراده
فاخره شایسته به معصوب ففت معالی پناه سهراب بیگ غلام شایسته شریفه فرستاده و معروض شد بود که اعلیٰ شایسته و لا جا
مالک قیاب بر استیلا چو کینانی مقرر فرموده اند که بتعاقب سال برگ سهرابان با و آورده می شکفته خندان شایسته
اتر از ارباب سیر بوستان ای خاطر جانوین چون طرفین سلاطین و لی نمیداروا پنا فرست میکانی بالکلیه سید
از انما حلا و تا نخر خفته این بایر مرغو خاطر و الا لی آن پادشاه جم اقتدار عدالت شایسته پدید و اطوار بود و
خوابد و آن که بنندگان گاه گرد و نیشگاه بار سال آن مامور گردند و در عرصه علما اظهار سیریلان خاطر شایسته
گرد و ن بارگاه بار سال جمده الا مائل الاشباب بر آن در خجی شیشی دیالت شوکت پناه فاضل خان شایسته و در نظر

[illegible]

از این اشیا و تدبیر کی می آید که چون خاطر و الا قطع اقدس علی توحید رسیدن اخبار محبت امار
ذات ستوده صفات کامل البجیات علی حضرت بادشاه والا جاده تازه پناه میباشند و آن
غلامزاده نیز نیست که از شرف رکاه خلایق پناه و دور از شرف بندگی مجبور شد و چون در
شرف و خست انصاف حاصل نموده روانه شود و بتوجیبات شایسته مثال باشد و میساحه قلمی
از روزیکه دستور دیوان کنگان و شیر امور او و لوازم آن شرف و رفاه علی ایستادگی و از بعضی
غرای جهان با شوق ساخته و مقرون نویسن دیوان و فائز کامیابی کا مجری را که جمیع آن عمر
و دوام و جرج نعیش مدام است با هم باید و اخته پیوسته مرکز خاطر و الا و ملحق نظر علی است که
جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطرز کار دانی سیکو خدمتی مطر ز باشد از کفا
و اشال آن برگزیده بن الاقران الاشابه بارتجاع مناصب بلند پایه بر بندگی ابداء ابرام
مصدق انیتقال صورت احوال محبت مال غلامت اینها از ابتدا اعلان قلمی که جهت موم
خود نوشته چون ارض طبعی غلامی زمین قابل بندگی خاکساری را خاصیت است که
نهال امید غلامان بندگان در آن خاک مراد بر شحات حجاب عنایات بنیایات سرسبز و بر منور
سگردد و در این شرف از شفت بنیایات شایسته شامل حال و کافل انانی مال کترین غلامان شان
نشان محکم طاهر مجلس مس شیت نشان فرموده از ابتدای فلان و میساحه ر قلمی در
باب تفصیحی اقا سیم گری بود اوق سلطان چون نشان کلم آرد اری چنین
همایون علامت درست اندیشی خاطر اجابت مقرون است که بحجت انظام اعظم امور
و اتساق کارهای ضروری را که بصفت کار دانی موصوف بوده با ابعن بدین سلطان
پاسان درگاه خلایق پناه بخدمت ارجمند و مناصب بلند پایه از اشد یقین بنسیم اینها شمه از
شایسته و شرف و عنایت بطنبایت بادشاه شایسته شامل حال و کافل انانی مال فلانی فرموده از
ابتدای فلان و میساحه ر قلمی گری صفی قلمی سیکو
چون از روزیکه امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان کنگان بشیر انشور جیاهشای نواد
همایون مار الطغرای غرای سلطان العادل نقل شد فی الارضین موشح و مزین ساخته و کاظم
که متحقان بمرت حمت اند با نعام عام عدالت شایسته با نوحه پیوسته کنون خاطر خیر و مرکز ضمیر

در آن وقت که ای اندوهی که از دل کز آن جدا
 رسید با شش تنی خفت ز کوه سودوشی پاست
 و از وی کسب کردن بیانی خود حاصل کرد پند
 چه از حقین بنده ۱۲ و جان بر شوخ بی
 از خساره ۱۳ این مهر عالم از روزگار
 بسوی هم و فرزندان ملت از یکایک می فرستد
 چرا که اگر چنین نیست که هر روز از این ملت
 بوده و هر روز به جهان باشد و هر روز
 سوز و غم باشد و این سخن حق است
 یعنی هر که در ملک با حق سره خلق از دست
 ۶۲
 از آن وقت که ای اندوهی که از دل کز آن جدا
 رسید با شش تنی خفت ز کوه سودوشی پاست
 و از وی کسب کردن بیانی خود حاصل کرد پند
 چه از حقین بنده ۱۲ و جان بر شوخ بی
 از خساره ۱۳ این مهر عالم از روزگار
 بسوی هم و فرزندان ملت از یکایک می فرستد
 چرا که اگر چنین نیست که هر روز از این ملت
 بوده و هر روز به جهان باشد و هر روز
 سوز و غم باشد و این سخن حق است
 یعنی هر که در ملک با حق سره خلق از دست
 ۶۲
 از آن وقت که ای اندوهی که از دل کز آن جدا
 رسید با شش تنی خفت ز کوه سودوشی پاست
 و از وی کسب کردن بیانی خود حاصل کرد پند
 چه از حقین بنده ۱۲ و جان بر شوخ بی
 از خساره ۱۳ این مهر عالم از روزگار
 بسوی هم و فرزندان ملت از یکایک می فرستد
 چرا که اگر چنین نیست که هر روز از این ملت
 بوده و هر روز به جهان باشد و هر روز
 سوز و غم باشد و این سخن حق است
 یعنی هر که در ملک با حق سره خلق از دست
 ۶۲

ایک طرف سے دوسری طرف

فوری مراد

چو دیوان در دست
 شمع جامی جوش شرف تراست
 کما پاجا کرد در حساب مردم زینبند و کدو
 بزرگفته اند و اینجا بعضی اولی را و دوشنبه
 زنی الکلی اصرار می داشت خدا را بدینا بجا آورد
 زانکه کسی که در خارج می بیند
 بخوابد
 مستغنی از نظر کرد و بنده
 من عقلی کشا در دست
 از شربت نرسیدن کرد و در دست ایشان
 ۶۳
 عازمان طبعین و اشارت بسوی قوم
 اوان
 نظر بر یکست
 یعنی بست و کشا یعنی نظام
 از یک قاضی دار و دونه دیوانی و این نظر
 افق بعینش یعنی کز راه اصرار
 صدق الاخوان ای است
 اعتقاد و درست یعنی
 دولت ابدی الاصلی کبابه و دولت
 پادشاه است

[illegible]

چون خشک اشار کام چیده اند و در ظل طلیل کفر اغبال و در یاه حال عنودی و ارسیده لهند ا
نار جن خدایات مصوفی ابی اجد و فلان و سیاح **سیرت** سلطان
حاکم بحرین از روزیکه که برادر خلافت و بخاری در آفتاب فروغ سلطنت جهاندار
که سحاب عنایت بنیایش بر تیشه سعادت بر زوده و صدف نیت بار آورده زیب
افسار اعتبار و فرمانروائی نواب هایون ماکش پیوسته منظور نظر والا و سطح صمیمه آفتاب نظیر
معلات است که جمعی از زندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شالیه
بر ساحت احوال ایشان تافه تصف بصف عدالت و خوش سلوکی شده باشد ایشانرا منظور
انظار عنایات فرموده و نام مهمام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و یندار رضا
داشتند و رقبه کفایت حسن درایت ایشان گذاریم لهذا **سیرت** صاحب
ذات کامل السجیات نواب هایون ماکش بنوبت و محاسب لخواهی صدق انهای مقرر **سیرت**
بنیاد از سایر سلاطین فی شان امتیاز تمام دارد و بقتضای اینجی که بر قابلیت خانه زادان
انسان خلوص نیت و صفای طویر را بقبول انعامات و منویف نوازشات تالیله نگین
ارخص خاتم خاتم حدود و ثغور ممالک محصو تو اند نمود و صورت ایقال از آئینه احوال فلان
نمود و پیدایی بود و دار که نسبت بندگی ابوسن خانه را و دون چنین مطبوفیضات نواز عنای
در دید بر تبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا **سیرت** صاحب در نظارت
قبیحه نجف از بد و طلوع نیز سلطنت دوران عدلک ناط کار خانه اسکان منظور جان
جانیان اعنی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن و سیم فصاحتی ایران اگر خیر البقاء لقب دارد
طل آفتابی با چهره لای اقبال نواب هایون با بها و ضیا کر امت فرموده و سوره همت الاحکام
علی مصروف و معطوف بر است که ساکن اهل شد و منازل ساکنان اید اگر چه معین غایت
یون سری عتی ایشان همور باشد لهذا **سیرت** صاحب در صدر امت
ابو صالح صدر ممالک صدر نشین با و قرب قاقب و تسین و اذنی و ارنهای صراط
سقیم کان الجنة هی اما و ذرات کانیات بفرغ افتاب است که نور شود روانی
ملاک بهوس برواکی شمع غار مش قیابانه گردانند بزال کونر شال الایت با بران مرا

[illegible]

لضم مراد از حال است

۴۶
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰

٢٠

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والعلماء أئمةً مهتدين

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و در این کتاب
فایده بسیار
مستوفی است
باز به
خود
برابر
صد
و یک
اندر
انجم
هرگاه
ضعیف
قاصر
و در
چونین
را بستر
نمایم
و چوب

خاتم ریل مقصود کل الهییت اظهار آنست و مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام المتقین و یعسوب الدین قبال
 المشرکین قلع الکافرین صلوات الله علیه علیه اجمعین الی یوم الدین من اجل جویم و بافت دارم
 لنگ راه اطناب پیویم و بعد میز میبر رصده بنده فلک دانش و محطی کتابیان و منوریش مخفی و مستور
 نمائند که حضور بیجان مجلس آن رسیده عبدالرحمان یاد رست و کشاد و حل و عقد و لبط و مض سرای حکم
 بنای امکان قصر مرجع اساس اشیا بنابر اذعان پسندیدگان و پسند شکل سپندان غلی تمام بنابر
 آب زندگانی اشیا از جام مبارک عدم بدویش که بر چرخ افلاک بسته بر می آید و گری که از گردن چشم
 بدین بکار می افتد بتناضح شیرش که از نوز این شکل است می کشاید بهشت پسند کواکب که دران
 بهرست و دفع اصابت عین الکمال میشود و بغیان آری تمسک الامعه شش توین مراد چون اسب
 خوش عنان کجاست بر سر سید و تفتیش با سپهان کچم مطالب کلب شب زنده دارش حارس آتش
 کشیدن اسب وصل گران بهاد کف کف میزنش بناد و سپاه اش بد بقیان این کشت زار زمین خرم
 حاصل او و طالع مردمان از دوتا نیر نفس او و دتا حاصل و یا نتمد و تاثیرات این به ثمرات رنگ یا
 از چهره آینه مراد زائل است لهذا با وجود قصه باغ از نزل اوج این استماع و رکاش این ام
 و امان اجتهاد و بر میان استوار و طلب توفیق از محمول لیل و نهار میناید که نشاطی انبهر من با نیکه و خواه
 دیده و دران شکیلند باند نماید و بناخ بنان که از طره شكلات نشاء عا کتاید و هو متبرک
 مأمول و مزین کل مطلوب بر نیند الحاصل و یا جبه که بر رسم الخط قرآن نوشته
 الحمد لله الذي جعل الخط في كل خطه خطاً و اوفى
 جمیع حدیثات نه بر خی اینکه گردید برای خط در هر زمین بهره بسیار
 و خلقه في الاوطان لکرا لکرتي و العصفه محبان را و مسافرا
 و آفرید او را در وطنها کتایها و خطوطها و تها یا ای مستبدر سفر کنند
 و صید و منظور العیور الکعمیان حین ما کان ناظرکاً و عیب
 و گردانید او را پسندیده برای چشمای مردمان و متبک شد و بنیده آن خط و بر کرد
 عیب تیار و متلاطماً و تراخاً و اوجب که من دیکان العطاکا
 در یاسه موج آن خط را و در حالیکه با نوزن لبالب شد و واجب گرد برای آن خط از کجای وجود بخشش

عقب بوزن
بالضم بسیار عجب
و زیاده را عجب
منجی از آن را عجب
عجب بوزن

وَأَجَابُوا عَنْ سَوَامٍ وَأَنْبَتَ وَرُودَ مَوَارِدٍ بِسَاتِنَةٍ مَذُوقًا وَمَشْمُومًا

مشابه درودزین و رویانده گلهای چمنها سے باغبانایان فزودار و بودار

إِذَا كَلِمَتُكَ كَلِمَةٌ وَبَلَغَ فَرْقُكَ كَلِمَةً غَايَةَ الْفَصُولِ وَإِذَا سَكَنَتِ

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسیدد گفتار خود بنهایت نهایت را در هرگاه که خاموش شد خاموش شد

مَرَمَتِ نَحْوَ حَرَكَاتٍ مَحَرَّكَاتٍ مِنْ هَذَا زَاوِ الْعَشَقِ

و هر که خوشید نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مُحْفِيَّةٌ مِنْ عِيُونِ الْأَعْيَارِ وَالْمَعْنَى الْعَرِيَانِ فِي لِبَاسِ اسْتِنَافِ

نهیان از جنبشهای عیار دستخیز برهنه در لباس پرده های

الْخَلِيَّةِ مَحْجُوبٍ مِنْ رُؤْيَا ذَوِي الْأَبْصَارِ جَنَابٍ مِنْ ضَامِتٍ أَفْجِ مَصَابِ

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی از بی خاموشی که خاموشی کرد و بجا

الْخَطْبَاءِ بِلِسَانِهِ نَاطِقًا وَتَبَارَكَ اللَّهُ مِنْ نَاطِقٍ عَجَزَ سَيَرُهُ حُجْلٍ مَنْ كَانَ فِي

خطیبان را بزبان خود در حالیکه گویا است زبانی گویا که عاجز کرد بسیر خود و پست و پائیدار که بود در

مَضْمَرِ الْبَيَانِ سَابِقًا عَلَيْهِ اللَّهُ بِالْقَلَمِ عِنْدَ كَوْنِهِ قَارِيًا لِلْإِبْهَامِ نَكَا

همیدان بیان پیشی کننده آموختن آخذ ایتسم بودن خود خواننده برای نوشتن آنچه

بَعْلَهُ الْأَفَاضِلُ وَرَسْمُهُ مِنَ الْبَيَانِ مَا قَصَرَ عَنْ تَبْلِيهِ بَاعُ إِدْرَاكِ

نمیدانستد آنرا فضل و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از بافتن آن دست دریافت

الْأَوَاخِرِ الْأَوَائِلِ صَارَ بَدِيًّا لِأَخْدَانِ وَمُخَيَّنًا لِمَوَاتِ الْقُدَرِ

تاخرین مستد بین شد قاصد دوستان و جای خواننده برای اشارات قرآن مجید

يَسْجُدُ لَهُ أَنْظَارُ الْأَبْيَةِ الْجَامِحَةِ وَيَنْزِلُ لَهُ سُورَةُ الْمَعَارِفِ الطَّامِحَةِ

و سجده میکنند برای آن نظرایان را بخاکسندد کرش و فرود می آید برای آن دشتیان معانی سرکش

بِهَيْئَةِ السَّيْلِ أَرْبَعِيَانِ يَعْنِي دُرَّ غُلْطَانٍ أَوْ حَلَقَةِ صَحْبَتِ وَجْهِهِ زَهْرَةَ جَمِينِ

به چنان ایدیه سیل اربنیا یعنی در غلطان و در حلقه صحبت و جوه زهره زمین این آبرو

مَدُونَهُ كَلِمَاتِ سِرِّ خَنَائِي مَحْيَايَ مُشْتَرَى طَلْعَتَانِ أَوْ حَقْدَةٍ خَشْمِ وَدِيدِهِ وَرَأَى أَيْنَ كُنْتُ بَوَسْمِهِ

صورت زرد و در سکه خانه اعتبار از تمام و آلی کلام عادی را از مرصع کاری جوشن نظام

درودزین و رویانده گلهای چمنها سے باغبانایان فزودار و بودار
مشابه درودزین و رویانده گلهای چمنها سے باغبانایان فزودار و بودار
هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسیدد گفتار خود بنهایت نهایت را در هرگاه که خاموش شد خاموش شد
و هر که خوشید نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق
نهیان از جنبشهای عیار دستخیز برهنه در لباس پرده های
سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی از بی خاموشی که خاموشی کرد و بجا
خطیبان را بزبان خود در حالیکه گویا است زبانی گویا که عاجز کرد بسیر خود و پست و پائیدار که بود در
همیدان بیان پیشی کننده آموختن آخذ ایتسم بودن خود خواننده برای نوشتن آنچه
نمیدانستد آنرا فضل و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از بافتن آن دست دریافت
تاخرین مستد بین شد قاصد دوستان و جای خواننده برای اشارات قرآن مجید
و سجده میکنند برای آن نظرایان را بخاکسندد کرش و فرود می آید برای آن دشتیان معانی سرکش
به چنان ایدیه سیل اربنیا یعنی در غلطان و در حلقه صحبت و جوه زهره زمین این آبرو
مدونده گلهای سرخ خنایی محیای مشتری طلعتان و در حقه خشم و دیده و ران این گمگ بوسمه
صورت زرد و در سکه خانه اعتبار از تمام و آلی کلام عادی را از مرصع کاری جوشن نظام

دارالضرب لغات و فرمان تن بطین ضرب نیک سندان سپرده و رانفاذ الفاظ و اداسی کلمه شهادت
بخت و بی پای ثبات فشرده کاهی در د و لشری فرمان شامان گرد جهان گردید
در خا به رقیه سسته بسته حاجتندان خزیده هم در کوی غریبات نوخرالان از روزگار و پادشاه
قطعه های جریده و ولتمندان بر بندنخ فروتنی و تعلیق علامه خود نمایی درست نشسته طره
لاش اجابر برعبان ننگت و مرغوله نوشن اچون باهی ذوالنون جاد و میان پای ننگ
سواد کشور علم و شهرستان انانی با و همو راز نامی نهان آشکار و برده ته نامی او شهر
در بوستان بخیران فرقا نغشته اش در لباس بچان بوی اعجاز فروخته و در تعلیم انجمن دریس
افلاطون ارسطو حکمت مبداء و معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح انصاح سخن سرای
و گوهر نامی معانی شنیدنی بی ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیده مانع از حدیث
غنیش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شایسته چون شین و ما وارنده و ما وار
از کعبه انبیا انطبقات را که از ضرب منته ترتیب ابایی سبغه علوی حاصل شده و بحروف بست
در شت گانه نهجی موسوم است چون این مهربان آغوش کشیده و در خلوت یکا کلمی اتحاد جدا
پیوسته محرمانه بر در و چشم حسرت بیکانگی نا محرومانه بر منظر است ثانی الشین الفاظ گردیده چنان
میوه های ترش شیرین مزه و مر معانی مکرده و مرغوش و جبه دیده بینایی را چشم بند جز
در این شند و الفاظ فوقانی حروف منقوله اش چون گره بر کشته ابروی خوبان لخواه و خاطر
پسند هم در صوت لیلی مجنون جلوه ظهور نماید و در پرده تیر لیل ظلمانی دوری نغمه سرا
و لهای بسته را چون قفل اجداد کشاید و ابیات بیدر و بندش مخازن جواهر مراد
عجایان حروف مجید اش ترجمان عرب عجم و مهلاش چون لات و منات سجود و مردمان دیده
بنی آدم اگر دال لالش پشت خم ساختی عار جان معارج مضامین قرآنی راصعد و مصدا
ادراک این میسر نبود می و اگر دانه سینش کلید کشا و گشتی کلید و از زبان گویندگان گفتگو
اشنا و بیگانه نکشود می پویند ایشان چون عهد و پست اندیشان سرشته بر نهی بسته نقش روح و
شان چون که بر زر بر گز جان شسته کاهی چون کل و لبران همیش کشیدن آه زمانی ساجی
بان نوبه نامه کینه کینه مکتوبات سروج قرآنی سی و زلباش نصرت تلاش کسی فخر

معارف سپاه سپاه پوش عباسی لودی می رسد که ایلات ده بیر بر لر ناصر معان
 نز دیکت و سپاه سپاه پوش عباسی او در مسد که الفت از یک یک بمسد گر مسد و کار
 عیون عینانی میدان سبانی طی مستوب مثل الف الف تحتد نقظه استقرار الیک
 چشمه حروف من آن خط در میدان سبقت گردن بچیدن سر کرون لبامانند الف هزاران در زیر نقظه ماکرکند
 با قلمش و اجیا و حیا دی تگ اوساط اقادی میم استیاز بیرله و اعلمش
 با استقار و ایمنان دیده شده و گردنهای سپان خط که صحافت باشد در بیان انهای آن با بقیار سفینه شده
 مراکب طویل الاعناق الفاتی سپاه حروف ایچره اعلام فتح سلاطین گبی بلند
 و سپان دراز گردن الفهای خط در بیان حروف مانند نیره های منسج پادشاهان سر بلند
 و حلقه و اتری عرض سطور طولنده طرف طرف حروف اوزره کند حلقه لر نه
 و حلقه و اتره های خط و پنهانی سطر های دراز بر معشوفان نادر حروف مانند کسب با حلقه
 تا بدایتی گوزا چوب بیزاید یا چشم تا آخر کار الیبتی منظور تیش و صحیفه عاقبت
 های بدایت آن چشم کشاده بر طرف دیده نا آخر کار اند او پسند گردد و خط عاقبت
 بنجه الکه والد و تی مهر و اوصول و قبول ختمه تیش خمیس حبش عالم سینه
 بنجه شدن او دارنده مهر حصول و قبول با ختم رسیده بنج شکر عالم گیر
 و غرمم جهان بانی سی ربع مسکونی فتح اید لب جنات ثانیه گبی سکر بلوک توبت
 بسیار فوج شایسته الخط ربع مسکون رانج کرده مانند هشت بهشت بهشت شهر گشت استیاج
 سردار ایدوب اعداد لاتناهی شکر ننگ تحت تصرفه کتورش و مضامین فرای
 سردار کرده عدد و است بهشتا شکر را در زیر تصرف آورده و معنونهای فرمانها
 و الامی فر قانی فی که گو لکه ه اگین دورا و ننگ شانه تیش پره تیوریش قواعد
 باند فراسی را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمده زمین را رسانید آخط
 پیوسته منظم و مضبوط و قلوب حادی افرا دی بر بر لر نه متعلق و مربوط سر نه
 سندن چشم سوار و روشن آب نهانی ظلماتیدان چیده بقای خضر سبز پوشش

در مداتی بذات اعجازی مقصود و سر و جوان و دوا بری دلبر بالقدح چشم تان
 قوتش قشنگ رعایت آید بفرح سرای و دالان خانه گری بر اولان حریت اگر بکنی
 قوتش قلا شوب جامه وجود کینه بر کوکله با تشکر و ستایع سمعانه او غرضت
 نفس گری کرده شده در پس جامه بسته در یک پیراهن خوابیده اند و جمیع مشغولان در وقت دراز
 چاق شده استماع کوچه مندن اخل کوپ کنند و زکران شمار سپاهینه قاتل
 از راه شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آنجه اند اسے آن و دات را
 تشدید می که خنجر سبوری حال بارگران غنچه دور سپاهی بنی گپی که مرگی گریه
 آن تشدید که مانند خنجر بر بردارنده بارگران غنچه بر دست مانند زین آن سپاهی که مرکب آن در پشته
 سقوطده سقط اولش اوله از غار نه با غلش و شلیع مدات ایله قتل
 افتادن هلاک شده باشند یا پشته یا بسته اند یا در از سبب مدات
 مصافحه الفات واجبه غلش با غلش مواند غذای روحانی سی مدات دن
 در مصافقات الفهای ضروریه تیره های خوش آمده اند و انهای طعام روحانی خط از مدات
 چلکمش و ظروف و دوا بری صف صفت خوان طور و در لش عین فنان چشم صداد
 کشیده شده و طرف های دایره های با خط قطار در خوان سطر با آراسته چشم شمع سواد انخط
 دلبر بالقدح پرنیزاد و در و قلوب صیاد نه لرن چشم بصیرت نه قدر و ابلق طر لفته
 در و لربانی پرنیزاد است و بادلهای شکار بان چشم بینائی در طریق قدر وانی نژاد اسی در قدر دان
 همزاد و صاحب سواد که مردمیده سی محک عیار حسن خطوط اولش خط
 برابر دلهای سیاه دهنست و صاحب فوت خواندن که مردمیده او یعنی صاحب سواد که سوتی ناهیت خطها
 سیاه پوشش لر حکایتی تنگ بصیرتی کور و ثواب پرنیانی اول حکایت
 سیاه پوشان کجانی از ارمعری بنیادی الفصاحب سواد و این خواب پرنیان انخط انخط حکایت
 بجهول انخاته و الفوانه بو زر الله صحر نواری محمد ک او سع من ان کسل ک
 که ابتدای و انتهای آن معلوم نیست اعنی کلام نفسی بغیر میکند ای خدای اطراف حمد و ثناء و در
 طے کمنم آنرا بیک پائے قلم و با شیم بر بان خود که کند ست

در مداتی بذات اعجازی مقصود و سر و جوان و دوا بری دلبر بالقدح چشم تان
 قوتش قشنگ رعایت آید بفرح سرای و دالان خانه گری بر اولان حریت اگر بکنی
 قوتش قلا شوب جامه وجود کینه بر کوکله با تشکر و ستایع سمعانه او غرضت
 نفس گری کرده شده در پس جامه بسته در یک پیراهن خوابیده اند و جمیع مشغولان در وقت دراز
 چاق شده استماع کوچه مندن اخل کوپ کنند و زکران شمار سپاهینه قاتل
 از راه شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سپاه آنجه اند اسے آن و دات را
 تشدید می که خنجر سبوری حال بارگران غنچه دور سپاهی بنی گپی که مرگی گریه
 آن تشدید که مانند خنجر بر بردارنده بارگران غنچه بر دست مانند زین آن سپاهی که مرکب آن در پشته
 سقوطده سقط اولش اوله از غار نه با غلش و شلیع مدات ایله قتل
 افتادن هلاک شده باشند یا پشته یا بسته اند یا در از سبب مدات
 مصافحه الفات واجبه غلش با غلش مواند غذای روحانی سی مدات دن
 در مصافقات الفهای ضروریه تیره های خوش آمده اند و انهای طعام روحانی خط از مدات
 چلکمش و ظروف و دوا بری صف صفت خوان طور و در لش عین فنان چشم صداد
 کشیده شده و طرف های دایره های با خط قطار در خوان سطر با آراسته چشم شمع سواد انخط
 دلبر بالقدح پرنیزاد و در و قلوب صیاد نه لرن چشم بصیرت نه قدر و ابلق طر لفته
 در و لربانی پرنیزاد است و بادلهای شکار بان چشم بینائی در طریق قدر وانی نژاد اسی در قدر دان
 همزاد و صاحب سواد که مردمیده سی محک عیار حسن خطوط اولش خط
 برابر دلهای سیاه دهنست و صاحب فوت خواندن که مردمیده او یعنی صاحب سواد که سوتی ناهیت خطها
 سیاه پوشش لر حکایتی تنگ بصیرتی کور و ثواب پرنیانی اول حکایت
 سیاه پوشان کجانی از ارمعری بنیادی الفصاحب سواد و این خواب پرنیان انخط انخط حکایت
 بجهول انخاته و الفوانه بو زر الله صحر نواری محمد ک او سع من ان کسل ک
 که ابتدای و انتهای آن معلوم نیست اعنی کلام نفسی بغیر میکند ای خدای اطراف حمد و ثناء و در
 طے کمنم آنرا بیک پائے قلم و با شیم بر بان خود که کند ست

[illegible]

وصال است ۱۱
 ستم است ۱۲
 راه و پل معجز ۱۳
 آینه گرانمای ۱۴
 کشف القات ۱۵
 کشف نوستن ۱۶
 کشف نوستن ۱۷
 کشف نوستن ۱۸
 کشف نوستن ۱۹
 کشف نوستن ۲۰
 کشف نوستن ۲۱
 کشف نوستن ۲۲
 کشف نوستن ۲۳
 کشف نوستن ۲۴
 کشف نوستن ۲۵
 کشف نوستن ۲۶
 کشف نوستن ۲۷
 کشف نوستن ۲۸
 کشف نوستن ۲۹
 کشف نوستن ۳۰
 کشف نوستن ۳۱
 کشف نوستن ۳۲
 کشف نوستن ۳۳
 کشف نوستن ۳۴
 کشف نوستن ۳۵
 کشف نوستن ۳۶
 کشف نوستن ۳۷
 کشف نوستن ۳۸
 کشف نوستن ۳۹
 کشف نوستن ۴۰
 کشف نوستن ۴۱
 کشف نوستن ۴۲
 کشف نوستن ۴۳
 کشف نوستن ۴۴
 کشف نوستن ۴۵
 کشف نوستن ۴۶
 کشف نوستن ۴۷
 کشف نوستن ۴۸
 کشف نوستن ۴۹
 کشف نوستن ۵۰
 کشف نوستن ۵۱
 کشف نوستن ۵۲
 کشف نوستن ۵۳
 کشف نوستن ۵۴
 کشف نوستن ۵۵
 کشف نوستن ۵۶
 کشف نوستن ۵۷
 کشف نوستن ۵۸
 کشف نوستن ۵۹
 کشف نوستن ۶۰
 کشف نوستن ۶۱
 کشف نوستن ۶۲
 کشف نوستن ۶۳
 کشف نوستن ۶۴
 کشف نوستن ۶۵
 کشف نوستن ۶۶
 کشف نوستن ۶۷
 کشف نوستن ۶۸
 کشف نوستن ۶۹
 کشف نوستن ۷۰
 کشف نوستن ۷۱
 کشف نوستن ۷۲
 کشف نوستن ۷۳
 کشف نوستن ۷۴
 کشف نوستن ۷۵
 کشف نوستن ۷۶
 کشف نوستن ۷۷
 کشف نوستن ۷۸
 کشف نوستن ۷۹
 کشف نوستن ۸۰
 کشف نوستن ۸۱
 کشف نوستن ۸۲
 کشف نوستن ۸۳
 کشف نوستن ۸۴
 کشف نوستن ۸۵
 کشف نوستن ۸۶
 کشف نوستن ۸۷
 کشف نوستن ۸۸
 کشف نوستن ۸۹
 کشف نوستن ۹۰
 کشف نوستن ۹۱
 کشف نوستن ۹۲
 کشف نوستن ۹۳
 کشف نوستن ۹۴
 کشف نوستن ۹۵
 کشف نوستن ۹۶
 کشف نوستن ۹۷
 کشف نوستن ۹۸
 کشف نوستن ۹۹
 کشف نوستن ۱۰۰

فانہ شکر خدا کی
پیشکش فانی پروردگار کو در صف

فایده بسیار است که در این کتاب مذکور شده
و نویسنده از آن گویند که
از ششمین سخن نوشتن یک جلدی در بار
باید باشد و در میان آن نیز نوشته
نفس کشنده است

پیشگاه خانه پدری که در سفینه
غایت به نظر آید

و نونستند و قتل آن
از قسم ما میسر و مانند آن
روان با کلمه
نفس کشنده
پیشگاه خانه پیر که در سقفت
فاش شد غلامی

فاحش بدستور است
چونکه خانه پدری که در سقفت
نصب کنند

خانہ سبغہ
پیشک خانہ پیرہہ کہ در سبغہ
نفسیہ

خانہ مسند ملائی
شیخ فاضل دیوبند
نصیب کتب خانہ دیوبند

خانہ سب

6

14

7

14

11

1

۱۱۱

10

11

٥٤

من



15

7

[illegible]

ابغای غیر میکوشند موزونانش با نهایت بیلاطلی در قید تقطیع و با کمال بی پروا
 و سرور سوانی در بند ترجیع اندنفا و امرشان بحدیست که فرمانشان بچشم نیند
 و جمالشان بمرتبه کبدیده بصیرت دید نیست و لهار از موقوفات کلماتش دلیقه
 استفاده مهیا و زبان از جهامه خانه شان نشا و روان مدوحیت مخفوس
 بر پاست آئینش شدیده و روزه حروفش چون سنجین صفای جمل مرکب شکسته
 بساطوات آمله اش متواضعانه برو مطالب شسته زهی شگرت بنای الهی که مسکن
 شایه ان معانی و موطن سحر و زردان کلام ربانی و وحی آسمانیت کا بهی از خرابی
 صورت آبادی شگرت پذیراند و زمانی از بحر کتی قوت و شدت گیرند کار گزارند که پادشاه
 در فرماندهی از ایشان ناگزیر است و گدایان در گاه حق را و سبله اظهار مافی الضمیر بر حرفی
 اگر ابار کاروان سخن در هر جا هر یکی ترجمان بان نکته پروازان بر فن است هم شاد زیبا
 عذار است و هم کلکونه خسار هم صدر نشین جمال ضمیر است و هم پرده کشای اسرار است که برین
 قدرت که از یک چشمه کارش چندین بحر سیران جویشده و آنچه که هست که جهانی را
 کشف مافی الضمیر پوشیده عقل و در اندیشش همین در کار گردش امرو آسمان حیرت
 بلکه در دریافت سرفصله سوادای زمین نیز سرگرد است اگر مستقر فان بریامی عطای بی انتبا
 در صدد وادامی محدث در آیند و مانا کاسه و ریزه غلیه مجد و نموده باشند و زبان ال تعالی
 نازه که قدرت گالش حمد است کشته ازین احسان بی پایان چه تو انگفت که با خشت
 پیدائی و کمال موبدائی که شیر خوار و پر تو خورشید ظهورش یاری پرافتانی نیست
 معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نخل و صلاح با جا
 عباد و آموخته خدایان را با شراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اسباب بشیر و بین
 آیت ام الکتاب فضا و قدرا غنی رسول تعلیم و نتیجه صفرا و کبرای نشانین انگشت غای
 متروبان در کاه قدس و مشارائیه محران خلوت انس ساخته ماه غام را از فروغ طلال انال
 انجاز کمالش شکست در کار انداخته و پرده ظلمات ملل و ادیان را بقوت بازوی و بینش
 یکدند انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن ابی طالب کاشف فرد مروج نبیه قاضی مینه

این بیت از انبیا
 با اعتبار صفات شسته و آلوده
 خوانده شود و روزه و خلاف آن شسته و آلوده
 است که هیچ آن احدی غلبت و منور میماند
 بنیوان لم یوفقا رسولی انبیا و جبرائیل
 الملائک با کرون و انقیادش کامل
 کردن چون صلب حسبب کتب کتب جبرائیل
 شرا بی صورت کتب از بنیوان
 بنیوان در دست است
 بدست کتب از بنیوان است
 حق سبحانه و تعالی الله ظهور دارد و در دست
 راز و در صفات نیست
 علاج و علاج بود و در دفع و دفعی در دست
 از عذاب
 نسبت از معجزات نشانی
 است

و صید لاغر میبارد و مرغ انسان شکار شیطان ابدست بجز نما از جان شیرین سیر نموده و مردم خواری و حرص و آز و کلاه تعلیمش چشم خویش نکشوده مرغ و لهایی کاوان تا صبا و ایمان را نشایند بدان مرغ فقیله خوانده و دیده مؤمنان در شبهای دراز مانند شامها بیدار و شب زنده دار بچشم و بعدی از فرمان شمر عشق چون نیکی بی نیر و دوستی علی مانند تیش آهنگین خان قوی باز و دست قرقرش باده بنمک شمر عشق رام و فرمان پذیر و آموختی شکاری چشم خوبان بدام جایا گرفتار و اسیر است نه تنها حال و حالش در مرغند و شکار مرغ حد و شکار است بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر گرام است بلی خود را دایم از ان گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدن به نهایت رموز چون غان شکاری نوا موز شب تاب روزی غنود و جند شاهباز یک چشم دروخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام برآمده و بهای بدین بهایونی در قلعه قاف امکان بال مینت نموده **هَكَوَاتِ اللّٰهُ عَلَيْكَ وَاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ الطَّٰغِيْنَ الظَّٰلِمِيْنَ اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ** و بعد بر ضمیر صبا و ان معانی و ضمیر کاران شکارستان نکته دانی که ببال اذنان بر اوج آسمان طیران دارند منقطع میگردد و اندک خواص و معرفت هیچ قطره فروزنده که سر از دریای بدایان بر نیارد و جویای گوهر شجاع حقیقت دزد ندیده که چراغی و پیش ریش ندارد و سوز خیزد آتش شوق میداند که بر سر اری سر پای چراغانی و لب تشنه چشیده سار ذوق می بیند که در دریا می غایست حضرت مولوی را پای عقل برشته سطور کتاب بسته و طایر تخلیش بر شاخ کرم و لاسلم نشسته است و گرد و چین بر کاری لاله زگار رنگ صنع بچون بگردد بگرنگش و در معدن بر شغلی گوهرهای گرانهای معرفت نبغه است و جوهر گران آن کاست که نیشه افشان بدان ز سیده طراوت سایه پرورگی در جمال شادابی که دست مشاطگان چیده از جانش کشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چیتش نواند یافت و بیوی کدام آشنائی بحریم وصلش تواند شناخت کس انگبین فشرده مردم و امم پرواز خواهند شد سر بهر نانی طوار عمر دراز است یکی از نجهای سر بسته حکمت که نیشه دریافت نفع بان اندیشه

[illegible]

طوبیاء عربیہ و ہندیہ
و باغیچہ عالی
خاطر ۱۳۴۲

این رسیده و دیده صیرفی رموز بروانی آن نقدی ندیده شغل شیرکاری و جواش
 دارست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادبی بر سر و زو چشمانش
 را کشته نرسیده شبلا در نظر است بخور و غیاثی خام از منت طبع آتش فارغ نشسته و تعلیم کمال
 چشم از هر چه در نظر آید بسته اند شکیه تنگ تعلیم معلمشان شکوه بخوابی و در روز نشان صبا
 سر بر ترو بیداری فرمان مطیع تراند از زاوگی چون سرو لباس زمستانی تابستانی نشان
 بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت نشان بی آفت است یوز کگل دام صیادان خاک
 رنگ نقش و نگار است با آنکه بی نیازی و تند خوئی مثل است در کتب تعلیم همه تن چشم جا
 و در میدان شکار عریان باد صبا است در عرصه گاه سپاه شعور بانسان که خلاصه جهانست رود
 و در بزم خوش گاهی رعنایر الان غالب حریف است چون انبای نوع و را خداین
 جنس علم اکثر تعلیم زبانی ساخته و بطریق سائر علوم و ران باب کتب رسائل نیز آخته اند
 لغات زبان که بشیر می از کار گزاران این امر جلیل ترکان میباشند بدانچه از یکدیگر تعلیم
 گرفته باشند گفتا نموده و طریق تالیف و تدوین نه میوه اند و با وجود غموض کمال است
 علم را دفرمی نا غایت بغیر از فروز زبان شتعال آن نبوده و تصنیفی که مناسط اعتماد و اعتماد
 از متشعنان کتب نشنوده امروزه و در این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر صفت تمامی
 بر سر آنچه ضمیر شیر نشان از اشتراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد
 دیده و ران اشرا این اسم و لوح طلسم نو اند و چون بنده راسبت ارتباط با آن جناب
 حاصل و با اعتقاد شریف شان این غریب و یار کمال نگارش چنین منشور الادب
 را قابل بوده مامور شدند که درین باب ساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانان آشنایان
 و الا نشان بلند مکان اجمار است تجربه معلوم شده باشد و در سلک بیان کشته بخوبی آگاه
 پس این کار را که اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از رفیق شاسان موز بار یکدیگر
 اگر بر خطائی و قوت یا بنده اسب جفا بی محابا نازند و با ناعظم ارض برین صید ضعیف بنده از نند
 آن پروازند و الله الموفق و المستعان و حیا که بر واقعات حال حاضر
 صاحبقران سلاطین صفویه نوشته نیایش خالق است که در باب

این رسیده و دیده صیرفی رموز بروانی آن نقدی ندیده شغل شیرکاری و جواش
 دارست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه ادبی بر سر و زو چشمانش
 را کشته نرسیده شبلا در نظر است بخور و غیاثی خام از منت طبع آتش فارغ نشسته و تعلیم کمال
 چشم از هر چه در نظر آید بسته اند شکیه تنگ تعلیم معلمشان شکوه بخوابی و در روز نشان صبا
 سر بر ترو بیداری فرمان مطیع تراند از زاوگی چون سرو لباس زمستانی تابستانی نشان
 بی تفاوت و کشت زار تجرد و قناعت نشان بی آفت است یوز کگل دام صیادان خاک
 رنگ نقش و نگار است با آنکه بی نیازی و تند خوئی مثل است در کتب تعلیم همه تن چشم جا
 و در میدان شکار عریان باد صبا است در عرصه گاه سپاه شعور بانسان که خلاصه جهانست رود
 و در بزم خوش گاهی رعنایر الان غالب حریف است چون انبای نوع و را خداین
 جنس علم اکثر تعلیم زبانی ساخته و بطریق سائر علوم و ران باب کتب رسائل نیز آخته اند
 لغات زبان که بشیر می از کار گزاران این امر جلیل ترکان میباشند بدانچه از یکدیگر تعلیم
 گرفته باشند گفتا نموده و طریق تالیف و تدوین نه میوه اند و با وجود غموض کمال است
 علم را دفرمی نا غایت بغیر از فروز زبان شتعال آن نبوده و تصنیفی که مناسط اعتماد و اعتماد
 از متشعنان کتب نشنوده امروزه و در این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر صفت تمامی
 بر سر آنچه ضمیر شیر نشان از اشتراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد
 دیده و ران اشرا این اسم و لوح طلسم نو اند و چون بنده راسبت ارتباط با آن جناب
 حاصل و با اعتقاد شریف شان این غریب و یار کمال نگارش چنین منشور الادب
 را قابل بوده مامور شدند که درین باب ساله مرتب ساخته آنچه ازین علم باستانان آشنایان
 و الا نشان بلند مکان اجمار است تجربه معلوم شده باشد و در سلک بیان کشته بخوبی آگاه
 پس این کار را که اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از رفیق شاسان موز بار یکدیگر
 اگر بر خطائی و قوت یا بنده اسب جفا بی محابا نازند و با ناعظم ارض برین صید ضعیف بنده از نند
 آن پروازند و الله الموفق و المستعان و حیا که بر واقعات حال حاضر
 صاحبقران سلاطین صفویه نوشته نیایش خالق است که در باب

صفی زاده
 شاه صفی

حضرت کمال از کلمات رنگین کسوت طاقوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرانی بال
 فصاحت کشاید و دل معرفت سرشت را بصفقت قدرت جلای آینه گیتی نموده که شاید صفا
 بشنیدیم مرآت الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان بدست بی نیازی در بر همه حده و
 کرسی از طلسم غایت برور کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالم تاب طنابهای قورق شده
 که یکایک نگاه خوش چشمان از ان در گذرد و کواکب سیاه اش یک وان بادیه جاوه جلال صاحب
 لیلی و ایامش کیورق از دیوان عظمت ابدلالت منووی زهی جاوه زهی شان زهی فقر و
 شایسته اند کبریا زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از چ و تاب کند انفاص نار سا چون
 ماهی و ام مانند و کجا تخر و منشان لایکان شیر را چون انه درین ام فشانده چمن سرای لغزش این
 از آفتاب اش کسوت کل رعنا پوشیده خاصیت متغولی ذکرش ز بان حسن ابر بر تاج اعتبار کشیده
 بلبلان از دیده بیدار شود تماشا ی گلزار در گریان چمن بخت و به نیزنگ بدایع قدرت از
 آب بیداری و خواب را در هم بخت دست قدرتش از سر و بر فاخته تیغ عاشق نوازی کشیده و
 عدالت کیش مروتش مکافات جانم صبر عذلبان حبیب گلکهای چمن بهم دریده
 ساخته از لطف پی خاکیان به چار حد با بچه کن فکان و دیده ام این باغ پر از رنگ بود
 یک گل رعناست شب و روز او چون قدش بست بجل و راه اول از و مانده لبر سنگها
 کیورق از فقر و روزگار یک گل خود روست ز باغن بهار قدرتش آورده
 برون بی قصب و یوسف روز از چ تاریک شب و کوه چو سر خط فرمان نهاد و از گ
 کانش کر ثقل و او گل بر فراز منبر شاخ از شمیم غنبر آگین لطیب حلق اولب کشود و مهر سلطان
 مانند طلبکاران ماه نواز نیست یارم گردون جمال جهان آرای او را با گشت خطوط شعاعی
 بمردم نموده حوالب اعدینک و در نهامی بیدار دلان ساخته که بان جزئیات اقلیم افتادگی تو
 را توانست دید و ازین گلستان نمود بی بود گلکهای بی اعتباری توانست چید شاد روان کا
 انسان استون استخوان و طناب لغزش او رشته و از مرایای تجلیات ظهور نقایح
 و پیش چهره جهان آرا داشته یکی را از شعله شوق چون اغ لاله بر تخت بلند پایه عت خاست
 نشین میاز و دیگر را مانند سیاه راغ از دیده اعتبار می اندازد و خیال از کاف

[illegible]

جهان بازبان چوین بر معضی سحری کالی در اید عیون کشیده خود را گشت بر دم نموده باشد
 و نگار عیب پوشی را ازین آئینه نقص نما بدستل سخی زردوده بدر کا عظمت که مرات حقیقت
 نمای استیاست از نفایس محبت چه تنه بر کم چون نگا از آئینه باز بین روش و شوی و طبع
 ای حیرت صفات تو بند زبان با انگشت حیرت بان در دامن ما با شوق دل
 چه سازم که با آنکه چون جاب زبانه را آب کرده بازم گشته بحر شکر لاین آرزو
 می سازد بیت و ز زبانه دم و صفت او چون لبوی در برگ گل است + میتوان از من شنیدن
 نام جانان بی سخن + ز بی دلی نیست حقیقی که پیوسته از روز و شب سفره الوان گسترانیده
 و قسمت دور و نزدیک از مانده احسان بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه خمر کشت
 طینه آدم بدی اگر باین صبا کجا منظر غائب اسرار و باطن آثار گردانیده از پایه مذلت
 و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری رسانیده اجزای پریشان این غبار زو
 را از رگ بر حمت شیرازه جمعیت بست و با سازه انگشت قلم صنع اوراق جوس را در یکدیگر پیوست
 آن طفل چهل روزه که دست پر دروه قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج فخر بر سر نهاده
 و چار فتنه خلافت عظمی از عنایه رابعه در وی پوشیده زلال نبوت و رسالت را که مینو ج
 آئینی بخوش آمده بود در جد اول عروق اعصاب بنیای مرسلین جاری ساخت چون نبوت جبر
 این لال حیوان در گلزار وجود انسان به یار غریب لازم زبانی ما شرم رسید غیب مختلفه شش
 پیوسته صورت و جدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مظهر مظلومی سر بر آورد و ازین حوض
 سرشار از دو جانب بیک محیط بینی وجود گرانی روشنی بخش دیده بار یک بین و زاکا
 صدق مضمی **لَوْلَا كَلَّمَا خَلَقْتُ لَوْلَا أَجْنَبَ طَرَاكُلْشَ عِلَّتْ غَائِي اِيْجَادِ صَفَتْحِ اِيْوَابِ**
 مسدوده قلاع سبع شداد طائر بلند پرواز سدره المنهاى بالا دستی حمیرایه شربت
 وجود بلند می و پستی آفتاب جوش پیش از دیدن صبح ایجا و دوگون بر طلوع شربت
 اش بر خیمه انهار مینو ع اصول فروع شب معرشت را مانند خبروان از صبح علم آفتاب
 بر سر آواز نجوم درخشان درع گوهر نگار فتح و فیروزى در برگ رفتار ان تنگنای حلاوت را بوج
 آباد خلق خوش دلیل در سفر لامکان خیال ستیش باز مانده تر از جناح جبریل است آنکه

۱۰
 بدست خودین
 داین صلیب قدی است
 این غبار ضرور اشارت است
 منیع غرض
 ۱۱
 آید علم السلام
 ۱۲
 چشمه آب
 منجی ای که بنده ای ترا می بیند
 جمع مصیبتین
 از برای آنکه گنج دهر
 ۱۳
 نادر بنده باشد
 شمع بنده شایخ
 فتح عین
 بنده ای که در کسرم
 ۱۴
 بدست خودین
 ۱۵
 بدست خودین
 ۱۶
 بدست خودین
 ۱۷
 بدست خودین
 ۱۸
 بدست خودین
 ۱۹
 بدست خودین
 ۲۰
 بدست خودین
 ۲۱
 بدست خودین
 ۲۲
 بدست خودین
 ۲۳
 بدست خودین
 ۲۴
 بدست خودین
 ۲۵
 بدست خودین
 ۲۶
 بدست خودین
 ۲۷
 بدست خودین
 ۲۸
 بدست خودین
 ۲۹
 بدست خودین
 ۳۰
 بدست خودین
 ۳۱
 بدست خودین
 ۳۲
 بدست خودین
 ۳۳
 بدست خودین
 ۳۴
 بدست خودین
 ۳۵
 بدست خودین
 ۳۶
 بدست خودین
 ۳۷
 بدست خودین
 ۳۸
 بدست خودین
 ۳۹
 بدست خودین
 ۴۰
 بدست خودین
 ۴۱
 بدست خودین
 ۴۲
 بدست خودین
 ۴۳
 بدست خودین
 ۴۴
 بدست خودین
 ۴۵
 بدست خودین
 ۴۶
 بدست خودین
 ۴۷
 بدست خودین
 ۴۸
 بدست خودین
 ۴۹
 بدست خودین
 ۵۰
 بدست خودین
 ۵۱
 بدست خودین
 ۵۲
 بدست خودین
 ۵۳
 بدست خودین
 ۵۴
 بدست خودین
 ۵۵
 بدست خودین
 ۵۶
 بدست خودین
 ۵۷
 بدست خودین
 ۵۸
 بدست خودین
 ۵۹
 بدست خودین
 ۶۰
 بدست خودین
 ۶۱
 بدست خودین
 ۶۲
 بدست خودین
 ۶۳
 بدست خودین
 ۶۴
 بدست خودین
 ۶۵
 بدست خودین
 ۶۶
 بدست خودین
 ۶۷
 بدست خودین
 ۶۸
 بدست خودین
 ۶۹
 بدست خودین
 ۷۰
 بدست خودین
 ۷۱
 بدست خودین
 ۷۲
 بدست خودین
 ۷۳
 بدست خودین
 ۷۴
 بدست خودین
 ۷۵
 بدست خودین
 ۷۶
 بدست خودین
 ۷۷
 بدست خودین
 ۷۸
 بدست خودین
 ۷۹
 بدست خودین
 ۸۰
 بدست خودین
 ۸۱
 بدست خودین
 ۸۲
 بدست خودین
 ۸۳
 بدست خودین
 ۸۴
 بدست خودین
 ۸۵
 بدست خودین
 ۸۶
 بدست خودین
 ۸۷
 بدست خودین
 ۸۸
 بدست خودین
 ۸۹
 بدست خودین
 ۹۰
 بدست خودین
 ۹۱
 بدست خودین
 ۹۲
 بدست خودین
 ۹۳
 بدست خودین
 ۹۴
 بدست خودین
 ۹۵
 بدست خودین
 ۹۶
 بدست خودین
 ۹۷
 بدست خودین
 ۹۸
 بدست خودین
 ۹۹
 بدست خودین
 ۱۰۰
 بدست خودین

چون مه وید خورشید جهان ای او گشت آخول در تماشای دید بضای او چشمش بسته
 گردد و از وفقه فروغ خورشید جهان افروز است باثارت باثارت گشت عادت
 چنان ترسانیده که هنوز رنگ مهابتش از جبین میریزد و بسجده خرقان بختش بر پیش رن
 كُنْتُ نَبِيًّا وَاَدْرَبْتُ الْمُلُوكَ وَالطَّيْنَ بَخْلَابِ ثَوْرٍ اَكْبَرُ اَنَا اَمْسَحُ فَمَنْ مَسَّ مَسَّ مَسْمُومًا
 استیاز قتیجہ صفرا و کبری انجم ام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت منش نظر پرستی
 آفرینش صلوات الله و سلامه علیه و سر لوح مجموعه ولایت امامت نقد کامل البیاض
 شجاعت شہامت یکدم ناز مضار فسیح الفضای لافتی خلوت نشین سبت العمور انا مکد ثبات
 العلم و علی بابها کوهر مرغ خصلم فکمی عد و گدازی شمع مهر فروغ لکن مجلس افروز
 و بزم طرازی قیمتی گوهر دریای ہمینهای وجود عالم خبابی اسرار شہود آفراده سرود
 چمن آنت مئی بمنزل لہ ہار وون من موقی سدرۃ المنتہای خلد برین جناب و ار
 کریمہ ید الله فوق اکید یھم راتسیر شہار بی ہمیم ملک نبوت راشیہ و وزیر
 و ہقان مزارع امال خلایق منظر الطاف خالق ضرغام آجام فتح و نظیر شمع زلال
 وجود شہیر و شیر مادی گم گشتگان سبل مصلحت سنج و قائم صلح کل اسد الله
 الغالب غالب کل غالب مظلوم کل ظالم مظلوم الغرائب و مظهر العجائب منشو
 دو عالم و دلف کریم دی است و اولادہ الاطهار علیہم الصلوۃ
 من الملک العفّار لخوائی صدق انتہای انا و علی من نور و اح
 متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف ام و کافہ بنی آدم ازین ماہمعین سر سبز
 وریان باشد امید کہ این گم گشتہ تہ بنجا صلی و اسیر سلسلہ پادشاهی را
 نیز ازین سبیل فضی و ازین چشمدہ سار غنیمی نصیب گردد و بحد و علی آلہا الطیبین
 و بعد بر مرآت خاطر سنا حاتم جد اول بار یک منی در صد بدان فلک منی آفرینی کہ بتوسط
 مصافیل انوار تجلیات شایستہ قبول تائیل مختلفہ گردیدہ و نقوش و منطبع میگردد و اندک چون
 استقام سلسلہ آفرینش افراد کائنات از وزہ تا خورشید دست احتیاج در امان تباطا یکدیگر نشد

[illegible]

و مستحکم است بران اخیال و بسین امتیال آنکه شمه های صغیر را میل تو سل با نهد عظیمه رود و
بزرگ را بوسه صول محیط پیوسته در کشاکش بهیاری و در چمن پیرای این نریت آباد
میلی خوار موج بحر طوفانی بزم و امید محمد طاهر و حید پیوسته در آرزوی آن بود که بدان
دولت صاحب کتی تشبیه نماید که بهت مغرور خاک رو به پستانش را کحل احوال بر دیده
بدگی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته مالک مسالک آب و آتشی نتواند شد همانا درنگام
سگالش این مرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعار اجمابت در آغوش نهال طالع
انار حصول مطلب را بر دوش کشیده و اعلا حضرت خدیو زمان فرمانفرمای مالک ارواح ابدان
گوهر بحر و قیقه یابی و آگاهی دره التاج سلطنت پادشاهی بهای اوج سعادت آسمان بکشد
عارج معارج بر تری ارجندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند صدق و دو
آبروی گوهر مروی و مروت جوهر شمشیر آبدار پر دلی و شجاعت نور دیده بنیانی قوت باز و توانا
معتمد در رخ انان علوم و آداب طرز دانی تحت قاطع و بران ساطع صاحب حق را نیکوای و ظفر
روشنک دیده فتح و فرصت شش خورشید جهان کشانی پیرایه عرش و آتش ملک آرمی کی از
محبوبان نجیر عدالتش شهرت نوشیرانی کمترین شیوه خاک ریش همکار می سر میسلیانی بهر
ترین پایه مرتبه بلندش سروری اولین پله معراج قدر ارجندش معجزی فطرت ذاتی سواد خوان
صالح غیب شهود و کنجکامی اندیشه عالم خیای اسرار وجود عینک و دروغی بصیر
آیندگان قلم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه دیده فطانت گوش آواز
صدای طفلان حوادث را از مشتمه عدم شنیده نگاشتن غیش مرایای تجلیات ظهور اسرار
پوشیده داشت بزم آرامی محفل حضور گوهر صدف لایت تر شد مناجایت برگزیده و او آ
آسمان زمین حاکم مطلق الغان سوت آباد ما و طین مغرور تاج و دیهیم صاحب طبع را
و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون بیه مرمت خالق بی چون م جان کش
مسبح روح پروری بدیع بنای موسی اعجاز گسترش بساط شطرنج گردون اشته فرزین بر
عظمت اقبال آیت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم منظر السعادتین ناز و نعم خرد
بزرگ نظر تاد و در پیش پرور و الار تبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاودان قلوب

و کلام حاجت دعا
چرا که انشا فرشته فرشته است که در
جایگاه بگو در هر که از حق سعاد خال دعا
بکشد آن فرشته آسمین ملک و دیوان
قبول بکند ۱۳ از مصلحات دارسته
۱۴ حاجت صانع هر درایت و کرامت
۱۵ بخت با درنده و درانجا
۱۶ بخت قاطع اخیال نقشب
۱۷ بختی شای و شب
۱۸ سر میسلیانی آقا کرم سلیانی
۱۹ گوهر کرم سلیانی
۲۰ از آتش چرخ که در هر رازی آیند و در هر
۲۱ زمین
۲۲ لام یعنی درجه و درجه باشد و هر یک
۲۳ فردمان را بنظر یک گوهر ۱۲ باب
۲۴ سواد خوان ای خواننده و او خطا
۲۵ و بیستم یعنی تاج و تخت و پیران
۲۶ در کرم آلوده است

پادشاهی نامتوای سعادت مند عیال سعادت مند پادشاهی سعادت مند پادشاهی سعادت مند پادشاهی
 لایزال سویدای اقبال ابروی مرآت روستندی عجب گوهر پایش بهت موجب دیار جرات و جلال
 بخش فرج ایام مدار گردش فلک تیز گرد و شعله حرام حاصل کعبه الطرانی مل ادرسی معلوم نواز
 شهرت این تیزبال خصم اندازی قعدای کوس بلند آوازه سرفرازی قریح مینش ببلت سج
 مصقول دین دولت شیرازه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه شفیقه امکان نظم گر
 بنو بندگیش در نظر فاخته بیرون کشد از طوق سر دیده خورشید نگهبان است و گل گل غایه گردان
 گنگ کند چرخ نخلیش بر قلم رویدش از چرخ چرخ و رخ و گدازد زیر پوشش قرا و سایه ز خورشید
 در خطش اگر عود آتش نهند و دو چرخ زیم بگسلد بیکه بود عارض و نور فام پای
 بهر جا که نهد در خرام از پی نظاره جان در بدن عینک از آن خاک توان ساختن
 عدلی از بسکه کند بازخواست به نسبت بجنسی ظالم خلاست اگر شکند شیشه بجهنم
 رنگ پرواز رخ رنگت من سنگ که نرمی نبود در گشت نشسته شود بیکه گدازد و گشت
 خسرو فیروزه فلک دستگاه شاه فلک تبه عباس شاه که پیشوائی اندیشه و استاد
 فطرت علم شهرت برافراشته اند قامت قابلیت دستور لعل آداب و ارکان
 فافله سالار سالکان طریق ایقان آتحنان مجموعه نفس آفاق جالس مجالس اجتناب
 هارنقضا از روی استحقاق آناای علوم کون ظهور و آفت فاق طلمت و نور و حدیث
 دانش و نور حدیث به پیش قوت بازوی علم و عمل کسیر کامل عیار دین دول فروردین گشتن
 شگفته روی از روی بهشت از نار بهشت بهار تازه گوئی حامی سیدت و پایان بقوت و بندار
 نامی نقوش بیگانه دین ستین کبر لک خدایست نامی پر نیز کاری سر انگشت خامه
 گر کشتای خدایم در احیای رسوم و آداب برتری محضر از عیسی ابریم پاسبان حرش
 بعضای خامه و طی میلا و ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم ای عیشیش بر جاسوس
 و هم راه ترو رسد و ساخته خامه با از انامش سراقهار بلند مرغوله مدا و از خن طبلش چون چم
 زلف خوابان پسند شیشه قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیتش از طمیدین نفس و رانداز
 سنگت جل البین جابران از تیزی تیغ بعیتش خود بخود چون رشته نفس کار گشتن از غلامان

مطلب نگاری گرفته باین محرمی بهتیب رسایند آن به که بنیر و می نمایند الهی عطف غنائی بود
نخست نماید احاصل این بنده نیز باز ای تفقدات و نوازشات که از انجانب ملحوظ میگردد
سایه که عدم انفکاک او از نور اوست لازم و معنی تختم خدمت شبهار وزری را بر خود دان
واجبات دانسته همه وقت در بندگی میبود و از انجا که حضرت ایران ارامی خداوند کارگشایی
و جزئیات امور را کتاب مری بی عرض علیحضرت ظل الهی عنینودند موسسه در ورگاه
اقبال که مرجع بادشاهان بهفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نفیم است نمی بود و بدین جای
استباحت را به متوسط مرات صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردد یعنی خداوند
صافی طیف مطح شده انظار کمی آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف معلوم
کتب سیر و تنبیح آثار سلطنت متعلق بود و خواستش آن داشتند که لالی واقعات زمان بتواند
انتساق و انتظام دراید امر واجب الاذعان فرمان فضا جریان نفاذ یافت که این فرقه
همچنانکه از بد و طلوع غیر عظمت و کامکاری حربه امثال دیده بنیش اسطرلاب کیفیت افکار
این آفتاب عالمناب نموده از هر چیزی از جزئیات اطلاع تمام دارد و در مسلک تحریر آورده از خبر
اعجاز اثر مرکان بر اطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بود و در پاشند دم ذره بود و دم
گشتم عندلیب ناطقه راضل سکوت از زبان سخن سرانی کشایش یافت سلطان آرزو
کلخ دل بر تخت مرا داشت زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال لبال را از ازاها
دلکش آشوش با نما مقصود باز شد از جد دل خامه آب معانی جلشن صحافت حرمان یافت
شاهدان الفاظ در نرم کیتاوی معانی دوش بردوش نشسته کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشوده و آواز شهرت گرسته چشمان سخن را باده ایوان معانی صلوات
ماتسان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شانهشاهی حاصل میشود رفعت سبحان
ملکین کوه فروغ خورشید بیدار ولی ناسید گویائی آب دور گردد و خی پیش بینی مزدور
جزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم رنگ دیدن ناشی عروق رسیدن عامی مستجاب بعون
راست گوئی میزان امتداد بقای دوران از مبداء فیاض لشخص فقرت خیال خالص انعام
در گنج معسانی را کشادم زبان تادل معنی غوطه واوم چون امثال فرمان لازم

مطلب نگاری
خدمت
سلطان
مطلب نگاری
خدمت
سلطان
مطلب نگاری
خدمت
سلطان

دوره نظری ادویه
موردیکه درآینده دیده میشود ارداد کرد
بوسه ساز و زیرو دناخت کردید طاهر حبیب
پادشاه ۱۷
اسکنایت تاریخ ۱۸
آنکه سلط اسباب اخلاک گشته ۱۹
دم آفتاب پرست ۲۰
پادشاهی کثرت ده ۲۱
بار اقامت گشودن یاد ۲۲

فرد آمدن است ۲۳
شکو یضربین کل بافت و دیجات
بزرگای بسیار که نیاز بشربت گویند یکدیگرانی
کشف اللغات ۲۴
عنین طهر و تشدید نام ستاره است روشن
بجزر یکستان بسوی است کهنه استیغ
الفات ۲۵
رب الفخر است ۲۶

دور نظری ایودیه
موردیک در آینه دیدید می شود ادا کرد
جسوس از زرد غافل گردید طاهر حیدر
ایستاد ۱۷
اسه کین تاریخ ۱۳
آثار سلف اسه اخذ گشته ۱۳
دم انقلاب پرست ۱۶ که
باز شد ای کشا دشت ۱۲ ۱۳
بابا قاضی کشتن کانیات از
۴۰۶۶
فرود آمدن است ۱۳
شکوه یغیت بن بکر با قوت و دیانت
بزرگی بسجا که نواز بن خورشید گویند پهلوان
کشف اللغات ۱۳
عین مظهر و تشدید نام مستعار است روشن
بجزار کشتن ان بسوی آب است کلهای شنف
الفاظ ۱۲
رب الغر است ۱۲ ۱۳ ۱۳ ۱۳ ۱۳

[illegible][illegible]

حَقِيقَةُ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ وَاهْلُ الْخُدَّانِ جَلَّ عَنِ الشَّاكِلَةِ

حقیقت علیہاے مومنان و گرامان بزرگ است از مشاہیت باکے

وَالْبُرُوجُ وَالشَّيْبَةُ وَالْمَثِيلُ وَعَلَا عَزْجُ السَّنَةِ مِنْ

و از جهت گرفتن از مانند شدن چیزی با او و برتر است از هم جنس بودن چینه به که

تَصَوُّرُ الَّذِي هُوَ الْعَلِيلُ الْعَقْلُ فِي إِدْرَاكِ ذَاتِهِ بِعَقَالٍ

خیال کند آنرا دسین ناقص فهم در دریافت ذرات او بر سن

الْجَبْرِ مَعْقُولٌ وَالْوَهْمُ فِي تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ بِجِبَالِ التَّخَيُّلِ مَجْمُولٌ

نخبر بسته شده دویم در تصور صفتهای او بر سنهای خیرت بسته شده

مُنَشَى أَصُولِ الْكَاتِبَاتِ بِصُنْعِ طِبَارِ الْأَصْدَادِ وَنَاطِمِ

پیدائشیہ اسٹیج ہے دنیا ۔ کا پیچہ گیری موافق کر دین صدمہ مراد از غاصر و پیرائیدہ

كِتَابُ وُجُودِ الْإِنْسَانِ بِجَمْعِ الصُّوَرِ وَتَفْرِيقِ الْأَعْتِقَادِ لَهُ فِي

کتاب بے آدے بہ فراہم آوروں صورتہا و فرق کردن عقیدہ برای اخذ اور

فَفَرَّقَ وَجُودَ كُلِّ مَوْجُودٍ مِنْ عِنْدِ مِلَّةِ السَّابِقِ وَاللَّاحِقِ تَشَابُهَ

نقربہ وجود ہر موجود از دو عدم کہ سابق و لاحق است مشابہت

الْأَطْرَافِ وَالْيَهُرُجُوعُ وَفُودُ أَرْبَابِ التَّجَرُّيدِ بِمَطَايَا الْعَجْزِ

مر فہاست و بسوی است باز گشت موارن ارباب آزادی ببار گہای عجز

وَأَقْدَامُ الْأَعْيَانِ أَبْدَاعُهُ مُتَضَمِّنُ أَبْقَاءِ النَّوْعِ بِالْمُتَّوَجِّهِ

دغدغه‌های استاد: بعد از گذشتن از این فصل، برای دانش‌نویس سبب با هم جست‌

ومراتب النّظير وإنشاءه مستغل على لف الإبدان

در حایث کردن مثل : پیدا کردن بخدادید

فِي الْقُبُورِ وَنَشْرَهَا فِي النُّشُورِ قَدْ بَدَأَ حَسَنٌ عَدِيلًا

در کورما راجا پنجه لرون ان در روز قیامت هراینه ظاهر شد غلوکے غلب لرون حلاوت

من مآل المعقولات ظهر جمع تفریق الایمان من مظاهر الانس

1000

وہابیوں کی طرف سے لکھی گئی ہے۔

دانسته در افتنای نفوذ کمال ساعی و از غار جواهر دست را مرآت و مراعی شد و در همان
 ایام تکفل بهرام رزق مقدار این سیار گلستان عیلاقلی که عبارت از والد ماجد است داعی
 رحیمی را مثال نموده امان زهرت روح مطهر از غبار الالیش ترکیب عصفری و یکپاره بیولانی
 افشانه بهر ای رحمت و بلندی مغفرت سفردار اخلاک حبت اختیار نمود این نایله طریق کسب
 معاش اسامان انکار از تحصیل کمال عاجز و دست چاره از برداشتن این دو امر مست فضل
 عاجز گشت چندی نیز بعد از وقوع این اشییه که شرح مراتبش بیرون از وسعت گنجائی
 عبارت است چون هنوز موی خط کلمه طلسم خلوت نشینی نشده بود منقذ عمر جنس علم بودا
 مینمود تا هنگامیکه چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوئی خلیج العذار گردید و در زمره
 محاسبان لیوان انتظام یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان و همیشه خوندن انسان باشد
 ز نام خود سری رساندن بهی طالب تاشای گلغذاران ماه سیما گشت سگ نفس باند
 صید آهوشمان در نیه طلب کم گردید و دل خواش مندرخت اقامت از وطن با کوفت
 بیرون کشید و چون بلبل نفس گسته که بعد از عمری بصبح گلزار افتد سیار صد باغ پر وانه
 صد چراغ شد فوا اسقا علی فوارت القصة فی آیة العفلة گوهر گران بهای
 حیات بر لگانی مال میراثی که بوارث ناخلف مختلف شده باشد تلف میگردید و بفراوان
 دل مظلوم که در اوقات فاقه و پر پرده شکایت مینالید میرسد درین تن با احتیاط
 آنکه مبادا اوقات با تمام تبارج بطلالت رود و در سیاحت شعری و تلیق نشانی
 سگالش بکار میرفت تا آنکه سجد السدورین و شیوه پند طبع پسندیدگان مقبول خاطر مرعوبان
 شسته بدین دو عینک و رنمای و شناس و در دستان شد رفته رفته بشریت قرب بندگی
 صاحبان مان و مبد سباط امن امان عبارتند بغیش شهر یاری گوهر گران بهای
 بهیم و الامنی متاجداری نفس خاطر خواه کعبین قبال فال مراد صحت ایال شیم از اسب
 طلش همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی امی روشضمیری گیر آنکه ختم بسبب
 پسندیده طبع و شوار قبول و شکل پسندی زلال کوثر بلند اقبالی و جوان سختی گرد گشتای
 مرد گرم و شوروی و سختی قوت بازوی قوی انی و دهر مسندی آغزین پای بهراج

«...کاش میخواست بودم»
 «...میگویم که من یک عالمی بودم»
 «...از من و حسن خان با هم»
 «...خط بر آمدن سبب بود که من از
 حکومت استعفا دادم»
 «...عشق الهی بود»
 «...که است از این بهتر»

۹۲

نقد و بررسی های جانبی

چهار پایان کتاب نقد و بررسی

پشت باشد

پیش فزون

در درازا و غفلت و نادان

داخلت پس سوا و تند و اگر

مخلط باضم و نداشت

ناتقین هم

کعبین آن و در

تاکند

پیکر

فردی در علم

برزی و از جندی نژاد و آب نخل پیوند داشت و نجات ترجمه آیات مبینات
 بیان وجولات مالک رقاب سلطان مستقیم الولاية
 و الخافین السلطان الاعظم مالک رقاب الامم
 و نقاتان پادشاه بزرگست و امک گردنهای گرد و
 ملاذ سلاطین العرب و العجم ملجأ صنادید ملوک
 پادشاه پادشاهان عرب و عجم جایی پناه سپه داران پادشاهان
 العالم حافظ البلاد ناصر العباد ماحی ظلم الظلم و الوادع
 عالم نگهبان تبه و دگر رستگان نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده
 منابر الشریعة الشریفة ناصب رایات العلو و الدین
 برای تربیت نبوت استوار کننده نشانهای حلیه دین
 حافظ جناح الرحمة الذی سددته ملک و بیفکاة الافعال
 پست کننده برای میراثی استوار کننده پوسیده بهای انبیاست
 معول رجال الامال السلطان بن السلطان بن السلطان
 برای مردمان ثروت پادشاه پادشاه پادشاه
 بن السلطان بن سلطان الخافان بن الخافان بن الخافان
 پادشاه پادشاه پادشاه و خاقان پادشاه خاقان پادشاه
 بن الخافان بن الخافان بن الخافان بن الخافان بن الخافان
 عالم را رسید و سیاه چو ساه فلک مرتبه عباس شاه بود و فرجه نوازی یافت و چو
 من صفت را و نوازی ای صطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشد و بود و لغو
 است بر رشت و نه یکنم گر نکشایم بیچار نیم گر روش کار ندانم بود و فرجه
 اشغال بسبب آن است حال و است بخاطر رسید که چون در علم عربیت ده ساله که جاو
 از مسائل بود و زحمت و طنباب مل عار که باشد بزبان
 فارسی بجز شش یا نه و نه تا اینجا که این علم شریف مستباح کنوز اعجاز قرانی

مجلس

۱۲۸۰

مفتی محمد رفیع

۱۱

سید بنی کونندہ

مستند شماره ۱۰۱
تاریخ ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

شده است

ای سی ای جی

97

سنگھان قوس

مفتی محمد رفیع

برای این که

ایک بار

ملک اندازہ کی اس ضابطہ

ملای و از سر و اطفال

سازمان فرهنگ و عبادت

1

100

[illegible]

و مرآت جمال بدان استوار فغانست عوالم را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب ایل این
و یار فارسی از بانه دفع آن شامل خواهد بود و لهذا این کتاب که موسوم برات الاعجاز است
بمقتضای مذهب در سنجی نیل مطالب هزار و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت نامور است
که چون مرآت اصفی الف را جو اقل و در عرض و وسعت پیورده اگر اهل دید را بر خطای و قوت
افتد ذیل عنقو بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و با نده و ذوق و میاجه رساله که
در علم اصول نوشته شده اند و المنة که گفتن گویند کان انجیل نمی آید
سبب برام لام ملکیت و لام جنسیت از زیر بار دین گران ستایش بلکه تحسین تزیین عروس
سخن بدین دو گویند عهد و اتمام آرایش آن برآمده باشد معاذ الله ستایش حضرت
واجب بر اوجب احوال و بر اصل شستی در از محل نزول قافله احتمالت چه تو فنی ادای حمد
بر نغای بهمنیه تها می موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله انتهاست
هر چند لبازین سخن بستن کلیه قلوب چاره حجت و محبت حضرت نبوی می بینیم است اما
اگر دیده میشد بعینک دیده و رمی نکرد اندک لغو ای هیچ که بزرگواران کشتی نشین این دریا
خلاصی حجت خود در در عبات تبار تجاری انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زار
خود را با اختیار باختن است در خیال چه بر زبان آن آورده که شوندگان پسندند چه خستیا
سکوت غریق این بحر ارق بیرون بیرون سخن گفتن مانند دست و پا زدن کشتی تنگساز
هنگام مردنست چون شاد است و گشاد و قبض و بسط این سخن ایرایه گیرنگه در بر است
پس تسلیم که اشک اوضاع غیبی گان فاده در خوشت و میاجه که محبت مرزا
محمد طیب خاصه شریفیه نوشته اند سپاس از شی که کلامی شاعر
ضامیه موجودات و منشای نفوس استی کایات حد بیان کار زبان نیست چه ادای
هر شکری مستلزم شکری مجدد و راه و ما بسلسله لایتنای بی بر این معنی مفید است
پس مناسب نیمه انداز و دانی و حد خویش شناسی است که از ان مقام والا که پراز
از حوصله بال طرازان ملای علی افزونست فروتر آمده فراخ طاقست سخن
نوید و راه قریب الفهم عزیز و ناتوانی پدید سبحان الله چه میگویم منکه عمر از طایفه کلمه

[illegible]

درست بدام نظاره تکار زلف نیکو یان میباید با قدم تو صیف بیرون نیایم چسان بامری
 فزاترازان بر دازم و مطلبی شوار تر و جبهت سازم زهی سواد عظم که ساکنانش با کمال
 خاموشی سخن سروشادش با وجود پوشیده رونی دلربانید در مجمع سخن طرازی این حرف
 حرفان چشم دیده و ران گوش زبان بیان ازاد اسی مهتال خاموشی باشد
 نه خط صیاد است که مانند چشم نگو یان حلقه دوش در گرد و سرمه پنهان از لباس تنهای
 کحلی فام مداوش جمال معانی چون کو اکب رشت تار تابانست گلزار همیشه بجا رست
 که ایش بمیانجی جد و ل قلم از حشر حشر حیوان جاری گردش بر دانه شکنج هر حرفی پر رویا
 معانی را بمنزله عاریت سیر این شبستان کسی را بستر است که از سوختن دماغ شمع شمع
 روشن کرده بفرغ آن شمع بنشین درین ظلمات راه بچشمه سار معانی برده گلزار است
 که خسروان سلیمان شان تماشای آن می آیند و مانند چمن پیش پایان دست نوارش
 با بیماری آن میکشاید شا بدایند عا که ریحان خطی که از زمین باض این سفینه میدید
 نتیجه دست پاوشا گردون هریر و نهال حروف نقوش دست نشان صاحبقرانی
 بی شبیه و نظیر است زهی کجیر بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابش از بر دست و بلند
 مضامین طاق فلک است میداند و دوه مداوش از دودمان تاریکی و معاشش را
 و رشوه اعجاز دید بیهضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانه کعبه بندگان از حوادث زمان
 بیت الامان هر سطر خط ازادی غنهای غلامان ویت نشاست خط شریف این
 اعظم سلاطین نشان در باغ امکان نه است از شاخ طوبی در روضه حبان که الهام
 آثارش از شمار افزون از خیر تعداد بیرونست نخست ازین آئینه هنر نمایم که این خبر
 بهیچال با وجود اشتغال اشغال تعلیم کمالات را یک قلم مخر ساخته و مرکب سبینه
 از سائر سلاطین پیش تاخته و دیگر می آنکه عبار بندگی بر یک از غلامان اتاچه غایت شت
 اخلاص اگر باز ای این منشور استیاز و افتخار که علی مراد طویل النهار با عتد سرفراز
 این خاکسار است بعبود و انفس لغت حیات شت ساز و همان بین بن این شکر
 گزاری و مشغول اندمده و ام سپاس است اگر نه مبین خود گو یا

۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

بودی من مستاصربان بجز زبان معرفت و توصیف آن می نمودم این راه دور و
 دراز را با قدم کدام بیان می نمودم تو منقح تماشایا فکانت اچتم روشن ریاض ظاهر
 کاشن که غریب سبزه از گلزار صحیفه و مید و محب گل از جو یار خامه سر بالا کشیده گفتوش رایت
 شب قدر از جنبه عیان معانی را فروغ مبداء رنجبین تابانست منید غم از جا کردن کیلیم
 مطلب در قالب اخیر و تعجب نایم یا از کجیدن خود باین خوشدلی در پوست حیرت بر خیزیم
 و کید از لاش شکر گزاری در جوش و زبان بیان مقتضای عجز از ادای آن خاموش نشست
 یکجهان جان خوارم و چندان مان از روزگار شکایر جهان جان بدان جهان جهان سازم ثار
 از زو و حصول موصول باد و یابا چه که حسب الامر اعلی بر استعار سلطین
 نوشته شده رنگینی مجلس سخن از اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان چون چهر
 حوران بهشتی مشاطگی و حور کن آریسته و این حدیقه غریبه الا زما طاز سبزه بگانه
 نقصان ناتمامی پیرایه عنایه و موالید را بانظام این بزم و لیدر دوستان خلد نظیر
 چون شیکاران چابک دست بر پا داشته و سائبان اطلال فلک ابدست فراش قدرت بر فرا
 ساکنان این محفل الا افراشته از ناله همیشه بهار این گلستان از خنجر خورشید و خشان
 و ماه تابان آید و آرزو مقدر رخوان غم الوان در پیش تماشا یان این گلزار بجز
 نهاده و میدارین مجلس ابوجود و افرا بگو خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل
 بنش علت غائی ایجاد نتیجه صومعه و کبرای مبداء و معاد بهین ثمر و ده امکان فایده کتب
 منقش استیجاان منتخب کتابت بیت العقیده دیوان رسالت قصص خاتم غیب
 خاتم سایمان برگزیدگی و برتری محمد عربی صلوٰه الله علیه آله و شریع اجم قدرت الهی سبیل
 ید الهی قوت شرع متین حضرت را بنمای طریق یقین کاسر بنای مرصوه کتاب خدا می گشتی
 چارم وجه نواب الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب امیر المؤمنین امام المتقین و عیسی الدین
 علی بن ابی طالب اولاد اهل بیت و بهار فروزه و نجاشه فرمان این بوستان خجستان
 ملک ایشان فرموده و نیابت این برگزیدگان ادر استاق این بزم منتظم اجزا و تولیت
 این باغ فیح الفضائیس بر افراشته کان سلسله جلیله صفویه که نو آن چراغ و ریاحین

[illegible]

که اول اضداد و تضاد است که در
ماضی ترتیب دارند و آنقدر مطلوب
تا نباشد تا بعد از تحقیق حدوث
عالم گویند که عالم مشتمل بر
حدوث تا نباشد که در عالم حادث است
از آنکه مشتمل بر جاییست

۲۰ خانہ کا کسٹور
۲۱ سکونت گاہ
۲۲ دیر

پروه چشم تماشاگران گلستان شهو چون وراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایه دین
شاعری را شاعر می بصدوب والا می جایش نیست صاحب یوان محشر و رجوع خلافت
یوم الفشور بما مشفق عشق بند ترجمی فخرست نهی مبلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام
عام مرقده بندگی است پذیر بود نه منت گزار و در تحمیل بار تکلیف است مطلبش سبک
حالات انفعال معاصی بودند گرانی بار سجان اند پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخوار
است ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس نفس مقدس اسد الغالب غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب مفرق الکتاب امیر المومنین
علی بن ابی طالب مبهمون صدق مشحون کجکجی با نفس مطهره خود پیرایه تجا و پدید
که اطاعت پیشگان این پذیرفتن کیفران و و آمر اتم مقتضی و ازین تحصیل رخصت
مرقنوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیها و آلهای الطیبین الطاهرین
بر لوح اظهار می نگار که محتاج عنایت بنیایت رب مجید محمد طاهر و حید مجلس نویس که از آغاز
ابستم صبح قیصر و شعور و دیانت نشو و نامی بهارستان بروز و ظهور که نهنگام گرگ و میش
انتباه غفلت و ادان اگدیش بخیر می افتاد است پیوسته خاطر از دور و طلب ناتوان
سلوک مسالک بید روان بر خاطر گران بود از ملاحظه الفنا بجد بخاطر سگیدنت که جریده
با دیه وصول باشد و از سومان شین قرشت در نظر داشت که زنگ دانی
که چون بخار و ریال لازم و لهای عموم ناکرده کار است از آئینه ضمیر تراشد
تا بر افروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ و باغ و بهر سیدین بر تو ستخت
سایبان کمال با حسن ظن خود عشقی میبخت و مرکب سحر در تلال و دماغ و غن و همین
مصلحتی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب بینا
از پیش دید به بصیرت برخاست چون بلبل که در گلزار بر گل یا چمنوری که در خمده
پیر مل افتد بر علی جد اول برادر چشمک زدن فریب و بهر فنی علوحه غارتگر آرام و
میو درین چه شبهه که گمشدگان بودی قحط که دو چار خوان پر نعمت الوان کردند و
ترجیح بر یک برد گیری آسیده سر و در تحصیل کام و حصول مرام در مانده خاطر اضطراب

محل است
انگار است عجز از
ای دو خدا و کار از
معنی نبوت و کلامت
مکمل
سبک و سوسم
که پیش
ازین نبی و ازین
محببت
پیدا شده با این
کند واک
مقالی با لک
و در بار یک
است و عیش
معنی لاغری
زبان
چشمک زدن

بازن نام
بازن نام
بازن نام

جاه و کنت که مستحق خاطر خواه را در پیرایه های مختلف بر خود عرض دهند و از خواب استو
 هر دم سیر بهارستانی تازه نمایند بعضی از خزاندها عائد مضامین در لباس نظم و برخی در جفا
 نثر اعجمیه کاری اهل پیش را جلوه ظهور می یافت بمقتضای من طلب سستی و جد
 قوحد در معنی کام خویش همیدگان طلب ساخته شد نقش ارزنگ خیال بخانه
 موی دقت پرداختند بدین عینک دور نما روشناس دورستان گردید و آواره
 کجوری معانی با قاصی اوانی رسید چون علم عرض آئینه بدن غامی شادان بوزن
 خیاست در پرداختن نیز گالش بعمل آمد و درین ایام که زمان فرمانفرمایی صاحبقران
 زمان مہد بساط امن امان قره باصره شهر یاری و کارکاری غره ناصیه جهاندار
 سلطان سلاطین الزمان الممکن علی مسک العادل
 پادشاه پادشاهان زمانه متدار گیرنده بر مسند عدل
 ولا احسان آفتاب عالم تاب و رفعتنا مکارنا علیا عالی قدر و ج
 ولقد اصطفینا فی الدنیا عامر مہربانی اسلام و هاد مرقا عدل
 و بر آئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده اسلام و ایران ساز
 اصنام کھف الثقلین ملاذ البرق فی الخافقین الذین
 بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب شرق آنکه
 انتھت سوال السائلین الی بابہ و اخضعت
 منہم سوال سوال کنندگان تا در دوازه او و سبزه
 ریاض العالمین یقیض احسانه محی مایسج العادل والا احسان
 با مہربانی عالمها به نسیب احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
 فامع نواثر الظلم والعدوان منو مصابیح العلم بانوار
 کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای
 الهدای مسجل مناسبت الفضل باصناف الندی بمہمد
 رسالت سبیل کننده فریب بزرگ انواع بخشش را سبب کننده

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آنگاه و نهانی تصدیقه مجازات اعمال نفس جان بحر طویل حرکات زمان ترکیب بسند
اصناف حیوان ترجیع بند الفاس مع جودات پیش از قیاس ابرشته انتظام الدنیا شد
وصف مثال نشین مجلس سستی یعنی انسان خاکی بنیان اگر درین بحر بی پایان محیط بکاران
از زیر و ستان بود به بر روی غواص غایت شامه از صنیض فرومایگی مقرر می بود و گنج
باج امتیاز و سرفرازی بر کشید و این مشت گل افروز جواب امر از جزو کل و منزل مقصود سالک
سبل گردانید ساکنان شهرستان معادن یعنی فعل یا قوت را که بصفا می آید بر روی اعتبار عالی و
در میزان انظار جوهر مایه قیقه یا بحسب تمییز عالی اند فلش تاب در آتش است که از نور
جماوی خلاصی حسته متوجه بیت الله انسانیت گردند و بر هر وان نبات یعنی لاله و گل را که با
اقامه شگفتگی و انبساط اندامند سلیمان سنده سلطنت بر مملکتی حصول این است آبا و ستاده
می باشد که خود را بتقریب مقربان غاویه ماسکه لقلب ارباب عرفان بندند و خالان این مملکت
در یافتن سبلی شیرین صفات چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصه در معرکه انشراح
فراج از زود و خور و فعل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوسلین مطلبی بهم پیوسته
چنانچه بگویم هر از این کائنات این در از این عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین از زبان
از ساکنان عظیم الشان این مدینه اشعور که وارسلطنت سلطان روئست برگزیده
یکی را خواه نخواهی را نه تخر و زردان معسانی و دیگر را رتبه محرمی و ترجمانی داده
و از دیده و در سینه باین گلستان همیشه بهار بخزان کشاده و صلاهی عام رخصت و دخول
آن بهشت آباد و در محوم آوند و از زمان در داده و منادی عنایتش ندای بشارت
انما هی ان الله کنی تحت العرش مفاهیحها الشاعری بگویش بوش ارباب دریا
رسانیده در خیال من همچو آن قاصربان یعنی سیله خور امواج حادثات طالب
ظرفین اخلاص و سجات بچه زبان طریق حمد پدید و بچه عبارت شکر عطایای لایتمای گوید
چون نیایان بدان فوق طافت انسان خارج از وسعت آباد بایست عطف غیا
از ان اوی بیابان نموده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگار و که چون لب طایفه که در
نشین سنجان شاخ بر شاخ افغان این بوستان در آن گلستان خلد نشان خست صغیر فیه

بر وقت اندر
بدن انسان که اول خداوند
در هم نگاه دارد و از او زودت بخیزد
خام و سرکه که در لنگه زودت
شما را که در اندک از انشراح
شکست و شکسته شدن آنها را یکبار
جاسل شود
اشعور که است سبب انسان
چنان بنیان
ای بر آینه براسه خدا خاکی است
۱۳
بهر آنکه ای آن زبان
شهر است
بگویم و فانی بر سخنانی بسته
اول و سبک است
شاخ درخت
بودن یک سبک است و از آن طایران
مستغیر

[illegible]

نمای این نزمه آبا و یا بد چون آب در حوض جدول آرزوی فراغت بر پشت بخوابد
و با کمال آرزیدگی سیر این بوستان نمایند هر گاه من مجنون سبزه پرواکه در بیابان
سبزه تعلقه و سودا گله گله ایلی در هر جرگه آهوی خیال دارد و در گلکاری این
بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغانی چنین افزوده باشد و است
که آتش طبعان پروانه وار بطوف آن برگشته و بی پروا نیاید و از میوه ماهی پیوندد و باز
و نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند ^{نیکو} آنکه این بوستان به آتش ^{نیکو} آتش
و آن وزله لبستن نمایشان چون در گرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ
نقصانی نیست چنانکه مولد نعم این خوان آراسته برگردد همان نقشهای نامی بر حبا
و این شمع فروزان بدستور نخست صاحب حدیاست سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در
پرده بیان حسن صورت آن بهضه ظهور کشیده سخن است که از دریای محیط تجرد بقصد
و بگوئی و پایی در گل زلفکان گلزار نقد نخست وارد بشود صورت تصویر می بقصد یعنی گشته
جهان آبا و قلوب ارباب عرفان را مفر و مسکن مسیاز و و از اینجا لباس موزون الفاظ در
کرده از خیابان زبان و دروازه آذان بکوه پیش در یافت و انایان در می آید
و گاهی در بنفشه زار خط رطل اقامت می اندازد و مانند آب زندگی در ظلام و پر نور چراغ
در تاریکی شام جان آنازه و در وی مجلس اصحاب غازه میگرداند مدتی یا قوت روح غنی
نفس سبهم و شبهای دراز در خلوتکده پرده دل محرم بوده چنین مهبانی لامحاله ^{نفس} نفس
گرامی کفران نقش نمک حریمیت آنرا که دیده بصیرت بنیاد آینه دل صاحب جلا باشد
بی اختیار بطوف کوی این لیلی نزاوان می آید و مانند مستان العقل ترک خود را
مینماید و آنرا که غبار دیده بنزسته را گشته طریق کما بل پدید محرومی او را پس بگریه کل
و یا چه که بلب الاشارات خود تالیف نموده نوشته
نیایش و ستایش گریه اسز که حایه اعار این جان از تار زبان و پود افکاس
در هم بافته و رسته زیرین خطوط شعاعی جهت انعام اطلس گلاب سپهر بدست قدرت
مافته خامه صورتکار بیولی بهجت خوش نشینان گلشن جو و بشجر فایلیت های شایع بر شاخ

۱۰۴
 در تندی و تند بخت که از او بخت
 حاصل کرد و چون بخت با خاست
 بر حکم که خود که در مطلق
 مشوب بخت که در مطلق
 جهان بخت که در مطلق
 خفا بخت که در مطلق
 لایق بخت که در مطلق
 بخت که در مطلق
 بخت که در مطلق

2

الحمد لله

میں نے

البر

۱۰۰

٥٠

99

مجلس

اندامی برای موز و نان سر و تنش امید و زوگاہی صورت آشی بفرجای آفتاب
خیر و ساطت صورت هوای بجانہ خالی صورت مانی برمی آید و گاہی بفرمان تہرش
چون ناخن سباج گرہ از رشته وجودش میکشاید و قوت عافیه را بی زبان سخن طراز خال
چهار گانہ جاذبه و ماسکہ و ماضیہ و واقعہ مطیع و فرمان پذیر و مصورہ را بی میانجی خامہ مو
موکا غایت خوش قلم و پرندیرانی تصویر در راہ سرعت انتقال او امش نفس خست
صبح را نمودار شب غلما فی و در حقہ طبیب حکمتش برای درست کردن کستہ رنگی و
را خاصیت مویانی انسانی و کافی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود و امن
سیان استوار و دریا را در پیروشن فرمان خار و خش کلفت بفرشی اضطراب خاطر از دل
بر کنار است عقد اخوت سیارگان با دوران آسمان در تربیت گوش برآواز ان سبکی
محکم و حال طبایع کلیہ و تشویش چگونگی مذکور و اشخاص کائنات در ہم و بہم است و قمر
فراست و ریافتگان قاتق از مسقولات اول نوالی در عقل حیرت و دیدہ بین
حکامی و قاتق بین از سبکی شبہا جبل مرکب و خواب غفلت است و لہا را بدین
رشتہ و پیوند محکم بستہ و بال الوان طیور رنگہای عشاق ابی طپیدن در شگفتہ
کہ وصف نغال مرکبات جامی دارد کند بلند و قوی آسمان از عقل و در اندیش گرامی
و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت اطاعت پیشوائی تعلیم را بنمای خافقین
بر لذت افزودہ این برگزیدہ را چون عقد آخر تمامی عد و جامع فضائل پیشینیان
آئینہ خاطر انورش از رنگ بوہن خیال اغیار پرواختہ نور شمع ابد فروغ شریعت غرار
از در انوار طلمت او یان مٹو خہ چون نقبان موسی سر ایا و مان نمودہ و بہ پرتو ان چہ
خورشید ضیا بینائی شہرہ طبعان طلمت جبل مرکب را از مودہ این آسمان خورشید
را از دوازده برج امامت کہ برائین آن ابا ہم اثر قرآن سعیدین است موجب استحکام
شریعت کردہ و شنونق فرمان این گوہر والا را دست بدست بخازمان او امر و نوا
یزدان سپردہ صلی اللہ علیہ وآلہ و بعد مرات اومان بار یک بینان معارف منطبق
کہ عند لیب آشفتنہ بال بریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفہ کتب علیہ

کلامی که بلب ان اشارات موسوم و در سلك مصنفات افضل افاضل وقت خود علامه را
 مضمون بود گذار نمود و الحق کاشنی و بدستگفته رویانش مانند غنچه نیم خند جلوه گرد و عطر باطنش شاد
 را چهره و لباس در بار با و خوش قماش اشتهاج سیر آن گلستان که سیارانش را از عطر کلهای
 کیفیت با و ریحانی حاصل شود و چنان اقتضا نموده که این پوشیده رویان اگر در سون
الاشیاء بجز نظر تماشا میان ستوراند بجملیه پیرایه بنمای عبارات فارسی که حکم آینه بد
 دارد و محلی سازد و بعضی از ارباب فطرت را در تماشای جمال آن در بایان نابلدی طستین
 بکار الفاظ سنگ راه نباشد و این خایمه که باندام در بایان کلفام به نیری ذهن حدید
 بریده شد و کیفیت سوزن نوک قلم در رشته سرچ و تاب فهم با تمام رسید توقع
 از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر اخلاق در سیر این شاد مدعا بینند از
 اعتراض زبر آلود احتراز کنند و عفو و اغاض را بر طعن و تریب برگزینند و بیاجبه که
 بر بیاض عنری نوشته اند سخن که بجا و کاری معانی تازه سامی
 از غنینههای کاوزان آگویا و انوار آثار روح الامین معانی را در لیالی و یجر نقوش قوم
 رام فریب دلبانوده کلیت که از صحرای تجربه و روشنائی آشنای روانه شود و طوطو
 نفوس انسان و وادی ایمان شجره زبان که بصفته اصحاب انابت فرعون فی السما
 در حدیقه مدینه اسلام بانگشت نماست گردید و نفوس بشر را که هر یک در مصر
 وجود خود کارکنان می و حواس را مخاطب بخطاب آن آریب قلم بالا
 میگردد و در بقعه تسخیر و فرمانبرداری کشیده بجز نظم و بعضای قلم چون و مصرعیت
 از نظم کافیه و پرنیان اثرانیز بهمان عصای معجز ناکه نصب السبق شخوردان لقب ارباب
 بر ماحل مجمع البحرین لفظ و معنی که بر رخ شجر و در تخیم است خضر نقوش خط را پیشوا ساخته
 سلیمان وار سندنقلش بر بواگسوده دیبا شد و در غارتار صفا رحل انابت
 انداخته موسی را از نسبت کلام آوازه کلیه بلند و ادعیه مسیحائی بوسله سخن
 اجابت را دلپس است با آنکه و امان تقدسش آووده غبار تحسینیت با و
 وجود عناصر و افلاک گردیده و هر چند از آلائش نسبت علو و فضل مبراست لیکن

۱۰۹
 اسباب ثابت از ای کلیه مانند درخت
 کین چنان قائم و ثابت است بر زمین و درختان
 در آنجا است
 پیرو و کار شاه بر تو
 با کمر و سستی باشد که در گردن چار پیاپی
 در آنجا است
 و اسلحه و حال یافتند
 خود در آنجا است
 کبر و صلا و جمله
 اسباب ثابت از ای کلیه مانند درخت
 کین چنان قائم و ثابت است بر زمین و درختان
 در آنجا است
 پیرو و کار شاه بر تو
 با کمر و سستی باشد که در گردن چار پیاپی
 در آنجا است
 و اسلحه و حال یافتند
 خود در آنجا است
 کبر و صلا و جمله
 اسباب ثابت از ای کلیه مانند درخت
 کین چنان قائم و ثابت است بر زمین و درختان
 در آنجا است
 پیرو و کار شاه بر تو
 با کمر و سستی باشد که در گردن چار پیاپی
 در آنجا است
 و اسلحه و حال یافتند
 خود در آنجا است
 کبر و صلا و جمله

[illegible]

طوبی مثلش از آسمان نبردین دیده اگر کسی را در صدق آنچه خاتم صادق بیان بخا
بآن نموده استباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفرج آفتاب
آمده اذ آذک استیگران گواه است سلسله اعداد و معدودات از و بر پا و صورت حال
گویند کان از آئینه حسن تالیف او پیدا و پدید است کافح مطلب و ضعیف و شریف
از و صورت کار حصول مبتاطه عذر خویش توبه صاحبان فصال قبیح مقبول است
تا از خود خمرده چندان بر خود نه چیده که در جامه حشر گنبد و مقدار تازن و قدر از و یا
چنان بستگرنه شسته که میزان بیانش خجسته آنکه مشن فلک ثوابت بطفیل او طلس
پوش و مسدس جهات بخل و خواب و روز و شب برای او مفروض است از راه حسن
معاشرت پری وارد در جلد برسیا منی خریده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان سید
بند از و خویش بر کس چند آنکه از چشم حزن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در
پرده ادب بآئینی او انموده که شنونده چشم خود شسته خط را از و لرزانی سواد چشم با
و باطن اعجزه دیدنیامی موسی عرائس عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس شستن
چون متضایقین شسته هستی بهم بسته شاه و گدا غنی و بینا چون پستی بلند می آغوش نشسته
اند ملک لیلی ابا بلوی مجنون محبت مجنون بالیلی و فضل بدخوی کله گزاری و آغوش دایه
رضا مندی شربت شلی است نیش آرمیدگی بهشت برین بلند می آسمان و زرین
غزلهای غزلیاتش دقین است بر فنیقه قافله گاه است که مسافران دیار عدم بامتوطن
شهرستان خود در اینجا هم صحبت میباشند و سواد بر باطن حکیمت که عیار نقد کلام کس را
صیر فیان سخن بآن می شناسند هز نیست چون لبهای پیوسته خاموش سیاه میت سراب
بوش از بر کس چون سر زخم کشیده و در سواد جمل مرکب بر حزن نشانی چون آب جات و رطبات
ای در دامن چیده و حدیقه بر باطنی بآبای می احباب در پاش طابع دریا و لان سر سبز دریا
گلبنهای هر کل این بستان بشیم افلاس مسیح و مان بگفته و خندان میبند و امان
نشین را اگر همه برای گرفتن امان مشتوق است از دست نتوان داد و دافع حذرمان
زبانی را با اختیار بر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن است بهت تو

۱۰
 آه از واحد عدد و اوست یعنی سخن
 واحد را از خود بخورده ای واحد داخل
 باشد از غایت زخمی اندر بر خود
 که در هر بنای سخن از یک واحد بنا
 رسیده و داخل را
 و عربی می گویند این عربان
 منشاء سخن آن در روز اولین
 بر دیواری موقوف باشد نه اولت
 و در زمین فرو نماید و از زمین
 باصطلاح و در میان آن که از شهر
 ۱۱
 غریب است که از زبانها است که در آن
 غریب از بسند
 که بین سخن و سخن است
 آن نداشت آن ملک بیاض
 راز که بر سر آه یعنی نامی الفی
 از سخن چون سرشیم کشیده ظاهر شده
 هیچ مانعی که نیکو میسر
 تپیدن زنی در آن که از کلام سخن
 از نده میبازند
 چنین ای داد سخن
 که با کسی گفت

روح قوت بدست سخن نیست غیر ازین بخت حساب الامر علی بهجت
 خاتمه و آن نوشته اند از آن مبارکی فال شریعت مقدسه
 نبوی و خجستگی احوال ملت مطهره مصطفوی یکی است که پادشاه زمان مالک رتقا
 دوران بعد پس قول و فعل اثبات دینداری و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری
 است و بدایت بر سالکان طریق رستگاری کشاید اوسی سنن بر زمین بهجت
 حق شناس واجب داند و از مصحف اعتقاد درست و غریمت صحیح سور و غولم
 اخلاص خواند اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ حصیده اش ثابت گویا
 ثابدها حال باشد چشم خدایش شناسی روشن ریاض شریعت پروری گلشن که اسطی
 حضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پناهیم
 کشای قوی دستگاره گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی دره التاج سلطنت پناهی و صاحب
 کلاه ای کل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند صدیقه دولت بهینتها ششقه خورشید
 جهان کشانی پیرایه پوشش عرائس و انجمنی و ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و طفر
 منظر انظار کارکنان مقضا و قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
 بن السلطان انخافان بن انخافان بن انخافان بن انخافان بن انخافان
 بهیت فروغ طلعت گیتی ستانی نوشته صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب
 جهان تاب فلک سالت و نور ماه تابان آسمان ایت و ولایت اند در شرفه گو
 انیاد و پیشی از سلاطین سلف ربوده اند و او امر و نویدی الهی البسم و ریافت از سخن سراپا
 خاموشی مقال مجد رات حجاب آیت فرقانی شنوده و بر اذعان فرمان بشیر انس جان اند
 حسن افعال اعمال ایراد بران نموده چون گلستان کتابا کریم و قرآن عظیم که طاروسان
 قدسی استیان معانی و رقصای آن فوج فوج در پر واز و عنده لیبان حکم و حکم بر خاست
 الفاظش هم آوازه اند مکان تابان بهشتی هر شرف او امر سبحانی و جلوه گاه ثابدهر سفت کوه
 سبع المثالی بغوا ای اکله ادا آید و مقتضای حفظ فها کد آینه بانار کونا کون اعجاز نشانایان
 دلاوت بخش ایمان بنیدگان زافوت دل مرقوت رویت بهجت والا ویت علی متوجه طراحي بن بهجت

عقبات افلاک الجی ۱۰
 سنن بزم اول در
 غزائم
 تازی جمع سنت
 جمع غنبت ای آیتی که بر بار خاوند بهجت
 تا بهجت آن تنگاباید را انصود نماید
 آفتاب جهاناب انا رتقا
 سبوی حضرت سرور کائنات صلوات
 علیه و آله و سلم و ضیای آن شاد است
 شاه عبید بن جحش با مالک کائنات از
 حضرت علی که سلم و صد و نوزده کتاب
 پیاد است ۱۱۱
 غدرات حال ای پادشاه نشینان
 یعنی یابان فرقانی
 انس جان ای بشارت دهنده انس جان
 ای پیکر ماسی السید و آله و سلم
 باسم الله تعالی سوره فاتحه که
 تلاوت دارد خوانده شود و بعضی تمام حکایت
 را گویند باقی اند و آن بهجت است
 و ذکر آیات جلال و جلالی در بهجت

نیم مصر ششم پیر این دست میکان بدین است درین حال گوینده از کارنده چون چنان
 کالا از مشتری منت پذیرد و در حال هر بی و خیر اندیشیش طاعت است ایضا و صواب و صورتی که
 ناقص قابل را از دفع این محاله با و عائد گردد و مصداق این کلام صورت حال عسری
 و کلام است که مودبانه و طیبانه و متقفا نه بحال کتب بیان و بیان الفاظ و زوگان
 طاعت مستاج عنایت رب لطیف مجید محمد طاهر شریف و جد رسید
 بخانه وقت پرداز چهره های این و شیرگان نموده با وجود نهایت وقت بشرکت
 و بهر این نام بادیه بیدماغی و ناد و تلال آن را بپای نقیض و قصص میو دین
 بوستان پیرایسته را ثابسته سیر و سراسر روی صاحبان دریافت
 بل گوینده را برین منت خود ساخته و دست در هر یک از غریب زادگان معانی
 غریب بند و او را قوم را بواجبی شناخته اکنون این خوان آراسته برابر باب
 ذوق سلیم بیل و مسی زبان را در دعوت جهان طبیعت حضرت خلیل است و اسلام
 بجهت خامه جامع عبک نوشته مرقع در دستان
 که نسبت خرقه اش بساطت ام می رسد و بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لبا
 جامع عباسی مسائل شرعی تواند بود که دوستان آن رسول بید بیضای یکدیگر
 بسوزن قلام در رشته مداد و تحریر قلم و ریاضت آن بذل جید بقدر می رساند
 باشند و عیار محبت و دوستی خود را با بل است و تلخیص این امر خالص ظاهر خسته
 یقینکه مشیج و ساج هر یک جاتر از اجری جدا از خزانه انعام عام الهی گرامت خواهند
 در خامه شرح فارسی که بر رساله
 خلاصه احساب نوشته شده
 ابا کرامت کار منظومه و خراشه بدائع علیه منوره را که حسن بویسمه و غنچه
 و دلال لسانی باشد و گفتگی دو آوین و محارص کتب رسائل هر یک را
 محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب مقابل و تصحیح میدارد و لهذا تا تائید این
 گشتن که بر امر روی آوردی تفکر و تدبیر کاویجک و اصلاح هر یک از مطالب

بجای کتابت این
 درین علم سببی گشته
 و در حال کتب را و دایمی توانی آید
 شش ششبار و دوش شش بار
 سبیل شش بار و شش بار
 چرخ بر دین کار نام کتاب
 است که در دینان پوشند از آنکه
 گویند و عباسی را و دایمی

فقه
 کون یک کار دایمن
 درین معنی با فائده و لسان
 تب یافته اول کتابت از پادشاه
 هم کتابت از جاسان کتاب مذکور
 در این معنی با فائده و لسان
 تب یافته اول کتابت از پادشاه
 هم کتابت از جاسان کتاب مذکور
 در این معنی با فائده و لسان
 تب یافته اول کتابت از پادشاه
 هم کتابت از جاسان کتاب مذکور

[illegible]

[illegible]

این دولت ازین **ع** ۱۲
 این دولت ازین **ع** ۱۳
 این دولت ازین **ع** ۱۴
 این دولت ازین **ع** ۱۵
 این دولت ازین **ع** ۱۶
 این دولت ازین **ع** ۱۷
 این دولت ازین **ع** ۱۸
 این دولت ازین **ع** ۱۹
 این دولت ازین **ع** ۲۰
 این دولت ازین **ع** ۲۱
 این دولت ازین **ع** ۲۲
 این دولت ازین **ع** ۲۳
 این دولت ازین **ع** ۲۴
 این دولت ازین **ع** ۲۵
 این دولت ازین **ع** ۲۶
 این دولت ازین **ع** ۲۷
 این دولت ازین **ع** ۲۸
 این دولت ازین **ع** ۲۹
 این دولت ازین **ع** ۳۰

پادشاهان سعادت قرین احب لازم و فرض و مستحکم است که در ضمن رعایت این معنی اطاعت بفرمان
 انشای جان فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بسیار
 مراعات رفاه حال عباد و امنیت و اساس بلاد باطو و سنی و اساس مصالحه
 فیما بین پادشاهان طرفین مسالطین جانبین گسترده و افراشته و حیرت انگیز و مختلف
 بکل حکمت انباشته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد و بنابر
 نقض این ملایم و باز جو است بندگان اثر و واقع و اعلیٰ رتبه که منافی آئین و سنی باشد
 نگزیده اگر خلاف آدابی از اگر او بد نهاد که از خجسته طینت همواره در صد و آزار و اضراخلات
 اندر ظهور رسیده نا دیده و نا شنیده الگاشته اند و بمنفی موجب زیاده و جرات آن تا غلبه
 اندیشا گشته بیشتر از بیشتر سلسله حجاب مفسد و شرور شده اند و خود را بمصنوع
 نایقه لعن الله من یقظها در معرض بازخواست نشاند اولیٰ آخری در آورده اند تا آنکه
 درین اوقات نفی سلطان که یکی از میدانان اگر او در سر رشته فتنه و فساد است مکرر
 بسرا راه تجار و مترو دین آن آمده و مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهیب بغداد آورده
 و چندی را نیز به بیخ بی پردای متغول گردانیده و با آنکه گوشمال و استر و مال از آباد
 آن کوته اندیشان بد مال به نیروی اقبال بیزد و مال مصون از اخلال با سهل و جوه
 مقدور و میسر است بقصد رانیکه مبادا غلای فی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد و
 بندگان این دولت محکم بنادر و صد و قلع و قمع او در نیامده مگر از اولان باب بحکام جلیل
 سابق و لاحق و آن عسکرام نموده مترصد آن می بود و که حکام آن بیشینه بازخواست
 آن خار راه از راه مسلمانان متلع و قمع نمایند تا امروز بعد از اینکه بدر اقبال عرض
 نموده تنبیه خواهیم نمود متک حسته و در مقام تا ویب او در نیامده اند و اجمال این
 درین امر باعث زیاده و جرات او شده درینولا دیگر بار کتاب این ستم امری شنید
 نمود جمعی کثیر از عباد و اندر ارضه تیغ هلاک ساخته بعضی از محصولات الکاه متعلقه
 این حد و در معرض تصنیع در آورده اسباب و اموال جمعی را بغیر نموده روز
 بروز بیشتر از بیشتر مواد خود سری و گمراهی و طغیان گردیده هیچ فساد و مگر و دو

این دولت ازین **ع** ۱۲
 این دولت ازین **ع** ۱۳
 این دولت ازین **ع** ۱۴
 این دولت ازین **ع** ۱۵
 این دولت ازین **ع** ۱۶
 این دولت ازین **ع** ۱۷
 این دولت ازین **ع** ۱۸
 این دولت ازین **ع** ۱۹
 این دولت ازین **ع** ۲۰
 این دولت ازین **ع** ۲۱
 این دولت ازین **ع** ۲۲
 این دولت ازین **ع** ۲۳
 این دولت ازین **ع** ۲۴
 این دولت ازین **ع** ۲۵
 این دولت ازین **ع** ۲۶
 این دولت ازین **ع** ۲۷
 این دولت ازین **ع** ۲۸
 این دولت ازین **ع** ۲۹
 این دولت ازین **ع** ۳۰

حکام جلیل القدر و ان چون در هر سال تجدیدی بایند بعلت بعضی مطالب که ایشان منظور
 باشند با عدم فرصت بر تنبیه و تادیب آن ناخود شناس قیام نمایند و چون امر خزینه
 رفعت منتج مفاسد کلید بگرد و اطمینانی بسا بر محال هراست نموده موجب مناقشات عظیمه شود
 لهذا این خیرخواه بجهت انداد راه حرف ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض انظار
 و اعلان و در او که اگر از جانب نخب آنجناب دفع و رفع او خواهند نمود و البته کسی
 نمائند که باین امر قیام نموده زیاده ازین نگذارد و که در گذار همیشه بهار صلح این شرم خوار برادر
 محکم گرداند و اگر خواجه بعلت اشغال اموانع سپاه کفینه خواه الظرف را فرصت مرا انجام این
 امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض اطلاع در آمده و یقین حاصلست که احمال انقض
 عهد را بخاطر راه خواهند و این خیرخواه با سهل و جود آن بد اختر را با توجه آواره و بار
 عدم ساز و غرض که من بعد فتنه انگیز واقعه طلب را محال تر و دنداده بعون الله ارکا
 جانش از میان قلع و رفع خواهد گردید کتابی که از جانب میرزا
 نصیری اعتماد والدوله بصفت در خان نوشته شده
 مرآت چهره غامی بهشتی بقیان دوستی و محبت و کلزار همیشه بهار از نار اظهار التماس
 و الفت اعنی رقیه کرمیه که صفدر خان ارسلان شده بودند در هنگامیکه اعلی حضرت
 و الامتار خود یوسکند رشک و جم اقتدار نفس خاتم سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحان
 اشرف و اقدس خاطر سالیان از امور ملک پیرانی من جمیع الوجوه فرموده و بهیچ پای
 و الاجاه روم را حضرت انصاف در زانی داشته بودند و الیه دولت و اعلام قبول
 بغیر و زمی و اجلال مدار سلطنت صفه بان که مقرر سلطنت و مرکز دائره جهانانی و خلافت
 است نهضت مینمود رسید و از منقسم نسیم یکتا ولی و مان غنچه های گلشن انجا کبر بر
 تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بد و طلوع غیر عالمات دولت
 ابد فروغ این طبعه علیه و ظهور راه جهان آرای استسلا جلیله که چون علاقه خورشید و
 بمقتضای ذات نیامین میشد و مستحکم بوده کاشته خانه مطلب نگار شده بود و چون در مقام
 که اجزای آن برشته و سستی دست در گردن آمیزش هم و اندر چه چیز شبیه و نظیر صفات الفت

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

[illegible]

تواند بود که بنای آتش ملایم و آسایش عباد به پیشانی این امر رفاهیت اساس از صدر
تزلزل حوادث و دوران طعنه نیز نگلی اوضاع نشانه امکان امان است و از اینجاست که منیر
خوانان سیالی و بام در رعایت یعنی مبالغه نموده اند و جمعی از بندگان در توجیه و تفسیر
که مقتضای خیر اندیشی در پیشگاه ضمیمه نصیای نظیر پادشاهان خودی الاقدار بار عرض مطالب
باشند لازم است که بحلی مرعیات ائمه خاطر این طبقه علیه از غبار کلفت مصفی سازند و بجز
در باب جنود و اورنگ که بسبب توبه پادشاه و الاجا و متخیر ما را الهی پایی در دامن این ط
کشیده و مرکب بخت خراسان نیکو روند صورت یافته بود کیفیت چهار بات قرلباش طفره
و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه بر صاع و عالی ظاهر است و در باب تصدیق بندگان
دارسیده آگاهی را اولی میداند یا اینکه در باب خنم و استن شیوه التیام شده بود و برابر باش
و بیش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد سپید همیشه پادشاهان اطراف و کشت
بمعاصدت و مطهرت این خاندان ولایت نشان از اعادای گوی تنوق و رجحان بود
انچون پادشاهان لاتبار سایه رحمت پروردگار اند و مقتضای لوازم طلیت همواره از
عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشائی بوده اند و است در مقام که کمرشید
چهره افروز و نور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست به تر جیکه در باب فرستادن و بعد از
خان نگارش یافته بود و بران حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب و دینی قدیم
شورش آن حق نعمت شناس آلوده غبار کلفت است و با وجود سنج قضیه جانگزی
بجار رحمت یزدان سند نشین اراک خان خان خاوند علین ششای که ناسور و دها
عکسوان باست جلوس نواب هایون اثر و اقدس اعلی برادر نیک طبعه یا به جهانگیری و کشور
که و قوع هر یک با گلاز و سیله است و است نمایان امحک عیار محبت آرمیت هرگاه از انتم
و تحزیت بتقدیم رسیده باشد بندگان اخلاص آمیز این کجا جرات اظهار یعنی بنیواند بود و سوسه
فاتح البواب کلمات محبت طراز بوده و با جاع مهابت سر سازند نامه که یکی از سلاطین
نوشته شده و مرآت مصفای دوستی و محبت عینک دور نمایی استیام و الفت
گلستان همیشه بهار الفت و دوداد و بوستان پر داخته از رخسار کلفت و فاد

که بدین حال مدتی بود
 نشین خروفا
 شاه محسن دوازدهمین
 ایشان بخشناد
 در طرز شادمانی
 در این شهر
 از بسیدیه
 از جادو و زامانی
 خان مذکور که در
 بود

۱۰۰ چو میگذشت بیرون دروازه را که کسی بخلاف
 ۱۰۱ که اگر بر پادشاه قسم نکرده بود
 ۱۰۲ دروازه را

وافتخار بنموده از اشرفات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی و افق رموز
 سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان گیتیستان علین آشیانی بانی غیرتیه که منظر
 انظار جهانیاست رسیده و حق نمیشد چندین ساله را شبها دنیا انکاشه از نظر
 محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه حق چند ساله نیت را فراموش
 کند حقوق نیت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد داشت و این قسم شخصی چگونه
 محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای قیام دانش و پیش منتخب محمود از پیش
 نواب خاقان صفوان مکان فردوس آشیان امری خلاف دوستی بخاطر مبارک
 می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک ازان به تنهایی علت تمامه کلفتی باندازه
 بود آن عده و اطفال اسرار ملک پیرانی را بنموده که میدانند رخصت انصاف از رانی
 نیز فرمودند در صورت با وجود وقوع این قسم قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت
 از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خرد سالیهای این بزرگ کرده آفرید که باعث آفرین
 و آمدش روزگار و بازگشتن شایزده و الاتبار و جنود چنانی در معرض اطلاع رسیده بود
 و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت مرصده البیان که بر عالم افروز جهانگیری بخرج
 خود که عبارت از دو دان عالی تبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده
 خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت سیف مسلول بازوی ولایت علین
 آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی سرچشمه استیلا
 و اقتدار رقبه فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربه اطاعت و بندگی کشیده بودند
 بعد از احوال آن یگانگ بر عود علی بصوب عالم بقافرا ننده سریر و گاه منظر الطاف
 بی پایان حضرت آله نواب جنت مکان علین آشیانی در ده سالگی بقتضای
 گوگرد شیر کبابیه متقلد امور سلطنت و جهان بینی شده بعد از دامن نشانی
 آن جناب مطهر از آلائش نشاء غصصی روان بخش قالب فسرده صاحبکاهی زلال
 جوان اکاهسی نواب گیتیستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلی حضرت
 صفوان بابرگاه نیرورسن فرزند روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلص

این چندیست که پویشیده بود
 در بعضی انقضات که در بدو پویشیده
 بود و در ظاهر شد و ۱۱
 متقدر بالضم و کبک لایمینی بر یک
 نوبت بکنج
 کشته ۱۲
 ستان کنایه است که بسیاری عیاش
 عباس در اعطاف خاقان صفوان بابک
 ارادت است که بوی بدست و عیاش
 ۱۳

و هر بانی جان نزاری لشکر قیامت اثر تو لباش نصرت تلاش که در شیوه تجاوت و مبالغت از
شجاعت روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار و ستانی بخش چراغ اعجاز اند نسبت با طبع علیه از مقوله
اقافی و نوکر است که خرد می برزگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص سپری کرد نقد جان را
نثار نماید حقیقت جرات و جفاقتشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم نگذاشت بهتر است که سید با
گفتگو با نموده از آن مقوله حرفی نگوید نشود و تداوم و التماس که اعلی حضرت ظل الهی بر او کند و کما باج
ستان شامانی و می لا مقدار کما بخش فدیایان جانبدار سایه حضرت ملک نشان آفتاب فروز زنده
رشتان خلف صدق الله اظهار منظور انظار الطاف بی پایان حضرت کردگار و روشن دانه اما
جو بر فطری که لازم است این سلسله علیه است گوئی انش از پر خورده ان بود و اندوختن فضل مهابت
برای زمین آن برگزیده نفس آفاق است از بد و جلوس و اورنگ بلند پایه جهان بینی ارکان باشد و
واعیان حضرت و سایر طوائف تفرکاتش در مقام بندگی اطاعت انقیاد و فرمانبرداری شریک
وراثه همگی آرزو می طاعت است که چون مقتضای تقدیرات از لی از نور عظیم جانبدار می بر کار
خاقان خندان مکان جلده سر فرو و من سیر محمد و مژده اند بلانی و تدارک نقد جان از راه برگزیده
صفت نمایند که از هجده عشری از اعتبار و اندکی از بسیار اخلاص اعتقاد و انی بیرون آمده باشد حقیقت
پادشاه الاخبار و مسموعه افزوده خواهد بود که یعنی از نور عظیم دانسته با وجود کثرت جوش و نهان
کمال استقلال که احکام با بر می سرحد ولایت خود نوشته در شمسینی صلح صلاح نهادن با وجود
پنهان نمایند که امریکه منافعی امور مصالحه پیمان باشد و وقوع باید و ورطی از تراتب مندرج فقه بود که ایچیکه کار
شاس مینه یا بهجت تقدیم لازم بود تعینیت تعزیت فرساده باشد بندگان شرف بزرگ جهان بندگان نامی
باش و ایچیکه با و سلا و الا جانر نور اخص انظر از ایچیکه روان تعین و اذ تعانی فرساده و هیچ کده امریکه
رضای می و ان اندک عظمت می باشد واقع نیست نهال آمان جانان از فروغ خورشید شایع اقبال و نشو و نما
الوایکاتبات را که در حقیقت از مقوله کلمات زودست مفتوح دانسته با رجاع بهما منون سازند که به
اقبال بزرگوار است انجام باید که تا بلیکنه یک از آشیایان خود نوشته
چون ملامد و ستانه را در تبه چمن عهد قدیم تا به دعای یوسف در حق زانجا و دعای یارانه
را در احیای رسوم عافیت و میرینه اعجاز مسیحا می باشد لهذا بود و بدست

۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴

[illegible]

انوار کون ۱۲
اجایا کفر سے
۱۱

فردا کلاس در روز یکشنبه در ساعت ۱۰ صبح در محل کلاس برگزار خواهد شد. در این کلاس به بررسی و تحلیل سبک زندگی و رفتارهای ناسازگار در خانواده و جامعه پرداخته خواهد شد. در پایان کلاس به بحث و تبادل نظر در مورد راهکارهای بهبود سبک زندگی و رفتارهای ناسازگار پرداخته خواهد شد. در صورت تمایل به شرکت در این کلاس، لطفاً در روز یکشنبه در ساعت ۱۰ صبح در محل کلاس حاضر شوید. در صورت بروز هرگونه مشکل، لطفاً با شماره ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸ تماس بگیرید. در صورت تمایل به شرکت در این کلاس، لطفاً در روز یکشنبه در ساعت ۱۰ صبح در محل کلاس حاضر شوید. در صورت بروز هرگونه مشکل، لطفاً با شماره ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸ تماس بگیرید.

ذوات شریف یعنی نامۀ مودت خاتمۀ که بطراز قصصیوسف فی اجنان یعقوب مظهرست دل
 مشتاق که ساکن بیت اخضر استیاق بوده در ابتزاز آمدند اسجد و المنة که بنور حلیقه
 وار اسلام آشنائی معاری صفت آن سرگروه ارباب دریافت چون قد دید
 اصحاب پیش بنور انوار محمود از دست انداز خزان سرود مهری ایام ستور است امید که هموار
 از اصحابه عین الکمال در حسن حصین جز ز آبی محفوظ باشند حال یعقوب عنایت رحمان
 بر وجه غیر گذشت و بر روی تر و دوات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز شیری
 میبندد و آنه برای دل بهانه جواز بیچ ستا و نیز تسلی تیر انداخته بخاطر حیای میرسد که نقه فکری که درین
 ایام از معدن طبیعت استخراج نموده به محاکم صلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام
 آن بود آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السر و شد بزبور اصلاح محلی ساخته پیوسته با علامت مزج
 و ارسال به پیچمرگان طبع و نایج مخلصان ابرین منت خواهند داشت کلمتو بیت
 به حاجی علیخان کهنه سردار آذربایجان نوشته غرض مخلصان
 صادق الاول آنکه نگین لایبنا در مضیق عهد و مصاحبون مانم مسلم و انشدند است از اینجا
 که خاتمۀ قاصد بیان در صد و نقد اوقات جلیله و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الین
 رنج الارکان که از نقه که نگین در یاد و رجو و پیو و دن جیون بسبوست و رنی آید خاموش
 در مقام بیان امریکه از وسع لظاف نطق خارج باشد تا تب نواب علی اللسان میباشد
 چه آنچه در طول ما زبان بخند عجز سخن طراز زبان شیربانی اداسی آن مینماید لهذا اعطف عن
 ندان وادی بی پایان بخود و بر مرآت خورشید که از متصل عنایات خالق ارض و سما مجلی
 است منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش بطلان باران
 بی پایان بان شکر احسان اداسی شکر بر و امتنان ابرینسان کشتون است و درین
 صورت پوشیده نخواهد بود و نه مبطو و آن حاوی لطف عظیم را هرگاه بهره مند می آید و ریا
 نال بوده باشد چه مایه برین این لطف غیر مترقب خواهد بود و عنیق دریای عرق
 اگر فراخی از دست پازدن حاصل آید خبر بدعای بقای منیات ستوده صفات و دوام
 مینه اجمالت ازین بجزی بر نمی آید امید که پیوسته و سادۀ بزرگی و مسند برتری

[illegible]

۱۲۲

۱۰ را بزرگ در دست بخوابد و این فراموش
 ۱۱ هم شکم گرسنگوست
 ۱۲ نپوشد و بپنجانی است از کسی که
 ۱۳ مدد غایت کسی بود باشد
 ۱۴ چو پای پای چند
 ۱۵ نوزاد اجابت ای استوار افرا
 ۱۶ بجز بی بغم لام و زشت بیج
 ۱۷ سو یک پرب الم

قد روانی و مخلص پروری بوجو سامی گرامی مزین در آریسته بوده مهلون محسوسات و عین
باشند و طی نواز شناسنامه سامی انهار سی باخراش مزاج باج مزاج اعتدال و رنغ غبار کلال شرجا
سحاب لطف لایزال شده بود و شربین هم رعاف را اگر آن بایق قرین بنیو جال بر کردیدگان فاعلی
نواب شوری نمود گوایی ل حقیقت منزل آغایا که با وجود یکا کلی و یکتا ولی به از مشاهد
عدلین است و ثبوت دعوی خلوص صحت است این خلاص کیش کافی خواهد بود و چه خرید متاع خلوص
صحت است از و کان برین فی که در گر و کادی گم شده باشد ثانی آئین خارق عادت است مورد
این احسان چنان قدر آن اندوخت و ات شریف چنین قدر روانی را فوژی عظیم شمار و بگو
زبان از عنبه شکر فروخته صحت است کامل اسجیات ملکی ملکات بیرون آید صاحب بحر ماکان
عصمت ظاهر است که این را و یثین کنج انزوار از آمد و شد مشوبان آن عالیشان و الا مکان
بدرگاه محلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد که هم غدر
خواهد جوست خاطر سگسته را فزوده سلامتی و دوستگامی آن مرکز و آسوده مکنوی و ملکی صفائی بجا
موسبانی انسانیت توقع دارد که کوتاهی این طرف درین مضمون که معلوم خاطر و ریاقا طر
است بفرموده و چون با تمار رسیدن مژده خیر این گسترشیده باشد آفتاب پاه تاشان از آفتاب
و سایه تواند بود و بدی اطلاق با و گستا بست یکم بوزیر خراسان نوشته
اند که ما معین کاریز منظم که ترفیع منعمی با و دبور آمد و شد روان لال منبع بلاغت که از
عین خامه و دوات آن منتخب دوستان فور آن آمده بود و لب شنگان آدمی شوق را غن
البیان رطب اللسان گروانید چون شمیم پیرین که بعد از سنین موجب خصب اراضی آفتاب
یعقوبی گرد و نهال انقاش در آهنگر آمد اگر چه خشک سالی مانع دوران پایست که بر سرش
رگ بر خامه باران طراوت شگفتکه تواند یافت لیکن باز از چرخ منقبضه رقیه مسکینه الفواج و دو
دوانی نمیتواند داشت تو اهل رواج آن گلدسته و لا بتغایب اختلاف شمال صبا متواتر با
مکتوبیکه لیا لیا حاجی علی خان سکنه نروار آفر با سجان تو
شده پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر بران و اسباب حصول مطالب دیرین
مهبیا بجام پیش و سنان باد سواد مد او خامه محبزه از بهنشیان

بالتبع جمیع منی فی نفس از بار ۱۳۱۰
شهادت مدون بجا گوئی کیان
بهر اگر که بی و نفیض حال که گویای چنین
خج زیت است در دعوی خلوص صحت
کافی است ۱۳۱۰
که منی درنده دارد که عبارت از خلوص صحت
و دفع اسباب از پیشتر است ۱۳۱۰
نیزت و اگر که است پسند این
سبب از این منی صحت
انسان که در سالی کافی است ۱۳۱۰
۱۲۵
چنان که اسباب این شایسته خاطر
ای ای عقل ای عین اندازند بیا ۱۳۱۰
دوستی ۱۳۱۰
پاک کننده ۱۳۱۰
همه در ضم نوحه و آفراس که بیا ۱۳۱۰
از جنوب شرق نازد ۱۳۱۰
بالتبع جمیع منی فی نفس از بار ۱۳۱۰
شهادت مدون بجا گوئی کیان
بهر اگر که بی و نفیض حال که گویای چنین
خج زیت است در دعوی خلوص صحت
کافی است ۱۳۱۰
که منی درنده دارد که عبارت از خلوص صحت
و دفع اسباب از پیشتر است ۱۳۱۰
نیزت و اگر که است پسند این
سبب از این منی صحت
انسان که در سالی کافی است ۱۳۱۰

[illegible]

رسوم لطیف و احسان که وریده و پیش نگار عرائس معانیست خانه چشم خلد کند دل را چون آینه
بر عرش نشاط و خوشدلی و انبساط نموده و جوار بر سر مایش بر قوت بنیائی افزوده و کمال تقصیر
بوسیله اجتناب و چون متصل این لطیف بیرون از مقیاس قیاس مانند یک انفس که در منزل قلوب و عرش
سفر این غل میباشد بر جناح استیصال روان بود و مجال آنکه بقدر خوش خاطر سرگشتگی غایت نباشد
تواند نمود و نیافت امید که پیوسته مشربان کج اخوان از تنسیم نسیم القات چشم روشن نماید تا نام
و عظمت و جلالت و اہبت و شوکت و دولت مدام باو کسا تبیکه بود بر سر شست و شسته شده
فرزند اغرائی القاباحال قیمة الاخلاص اخبر از آفریند و بلند و امن این آتش شوق ملاقات شسته
احرام طوف حرم غریب بستان غریب بنیل متمنی فایز میگردد و قطع نظر از تحقیق وجبات مراعات
تسمیہ صفات حمیدہ کہ دارند علت تامہ رعایتی کہ شمیہ قدر وانی خدام عالی باشد میتواند بود و چون
سطری از مکتوب کلیه انصاح مکالمه نمایند میتواند شد بدین دو کلمه اکتفا نمود و سلامت بود کاوش
تا تبیکه تشب و در خیال بکار بیکی گشتن و پیوسته پیشیاق آفتاب شرق و در گریستن
ابتلاق مانند نجم و در می تار و بحری مادی گم گشتگان اوستی ظلمات حیرت باد بر برای آفتاب ضیا
کہ کاشف غائم استار از وجہ خبابی اسرار و منبع معدن لوح و لاله لعلان انوار است پوشیده نماند کہ شمس جل
الرحمان یعنی نہیل اقبال زرم عرفان آفات و فضیلت نیاہ بطیر مولانا ابرہیم کازا جلد علمہ دار الشجر
گیلانست بقصد طواف رکن ایمان کعبہ منہاجہ شیعیان یعنی نجف الشریف اقدس باقی اماکن مشرفہ
احرام زیارت حرم غریب بستان لغوی و ائوال البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقہ بآن عالیجاہ بمقتضای
حسن اخلاص کہ بانجباب مقدس القاب اندوین اہ سبب حسن ایالت آن عالیجاہ از اخبار و خوش و زود و راہ
مانند دل را بحال از وسوسه نقصان زدال فتنہ میباشد رواند گردید چون فاقوت پناہ مشار الیہ خلوت
خاطر را کہ از تابش آفتاب حوادث حکم آنسکہ افروخته دارد و بخوابی نماند کہ فی بردار سلما علی ابراہیم سخن
کلشن مشحون با نوار و از نار ویدہ و بوی عرفتی ازین کلبہ ای آتشی بنشامش رسیده کاہی بنال القاب
بعضی از اثرات ترویجی ببنده خاندان ایشان دست بگمان اینکه رقمہ شکر اظہار اخلاص مخلص انجمن
سامی نامی و صفای نہیل شرب و سعت مشرب آرد و زوایا بایب خلقی میتواند بود و جہش آن نمود
کہ بدین فریقہ الاخلاص تصدیع ملازمان سامی گرامی شود و ایجا با مسنولہ خود را و زمرہ بار یا فلک

۱۲۶
 صفات نیکوکاران عزیز بسیار در ملت اند
 صفات که خلقت قدر دانی خدا را می باشد
 ۱۲۷
 بیست و پنج در کسر خفا یعنی در خفا که در خفا
 ۱۲۸
 بدو از حق بود یعنی بدو از حق
 ۱۲۹
 ستم خلیل الرحمن می باشد حق بدو از حق
 ۱۳۰
 در اولویت و در اولویت
 ۱۳۱
 خود را راه در راه می باشد حق بدو از حق
 ۱۳۲
 بازگشتی بود از حق می باشد حق بدو از حق
 ۱۳۳
 می باشد حق بدو از حق

عزیزان دارالامان
بنا کردی بود از این ای کو
منیر بایر که گفتیم ای
ایستاد سرور و جنت
ایستاد کجای این
سوی کوزل
ازش خواند
اقبال آینه
از این ایستاد
ایستاد کجای
ن از این
ن از این
ایستاد کجای
ایستاد کجای

بار یافتگان صفت با صفتی غیر متغیر و مشک داشت لقیکه طار را با باد و اعانتی که از هم با نام خود میزدند و
 آفتاب پدید آمدند و در کتب تفسیر عیالجا حاجی علیخان سردار از زبان ایشان
 تابناج دارائی وجود و کارگاه امکان بارزترین نوع مهر تابان جاتنه زربفت گلباف طلال
 و انوار و قشایش ربو ذلیل و نهار را با اندازه قامت بر یک از ساکنان خج اشجان با تمام
 میرساند دست دولت و بازوی شوکت و پایی آمد کار و نیت متغیر تحصیل علی عیالین زبون
 حارس و سببان حال و مال خدام الامقام منبع الکمار فیج الارکان عظیم الشان جاد و دی تابان فردها بنا
 کمال فضا و بخش پیر و کان فقط سال فضل و افضال طراز در ده ارتقا نام مجد و عتلا در می و می
 گسری دوره التاج پیروی و برتری سر لوح دیوان اوری فال مرا که قرار نندان یکسوی بوده
 طوارق حدشان حوادث دوران امان با در بروج عرض میدان که در حلیه این خواص بحر فجب که در
 در یابی میانان تفکر غایر و در بیداری بی انتهای ماضی و غایر سار بود که آیا بچوب چینه خواب
 و عجب آنکه بطریق خرق عادت و رسوای زمان عهد پستان جوشن و در یابی عجب کاری
 کل کوریم یونانی نشان در خورش بود و اکنون خشک بند و غولان جشی انسر زمین با پای سبک لانی و کند
 در چرخ بر چرخه منور زبان استار عین با میانان می کشاید و نیمه سربینی از مصر مصر حسن عایت شکستگان
 بچشم روشنی ساکنان زوای بیت الاخوان می نماید که درین انصاف رخا عجز کار که چون او از خضر
 که از ششم کل سبل بیابند بر باغ آگاهی سید صبح صادق کذبشالین غلط اندیش از افق منور
 و مبدی صدهای پایی فاصده حلقه اذعان قبول رگوش انبیا کشید و مانع را اندر برسانید لغزش نام که
 کیفیت با ده انفس عیسوی دار و تازه گردانید که ششم از انوار و از آن چمن گلشن بر سر چمن
 مطامع مهر رخشان و شش شخص انفس از سویان هر و در حقیقت سینه چمن غلام فانی فو قیقه صخره خست
 پوشید چون روزه اران که از وعده نجم بدین طلال عهد چشم روشن گرد و خورش و افغان بر شید
 معلوم شد که منور نهال اعجاز بار و رود و حبه حوصلان با نرسد لیک لذت شهب فائق این
 ارکام با ده هوش پر دانه و کامی در جام بود که رات حیرت آنکه بچه زبان از عهد ادا می کرد
 برادر و برادر که ام عبارت و ویش کردن عرائس الفاظ و معانی آراید و لرامارت عجز و بیارگی چنان
 در خلوت چاره گزینی تحصیل جویبار لالی تا گسری مدح گلی نشاید و سوداگران اندیشه را

تاریخ جهانگیری
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

[illegible][illegible]

CALL No. 111b ACC. NO. 4922

AUTHOR طاهر محمد
TITLE النشأ طاهر محمد

111b 4922
طاهر محمد
النشأ طاهر محمد

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

